

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نبرد

سید مهدی مجتهد سیستانی

فهرست

مقدمه	۷
پیشگفتار	۹
جلسه اول	۱۳
آیا امام زمان <small>علیه السلام</small> ازدواج کرده و فرزند دارند؟	۱۵
جلسه دوم	۳۱
اگر امام مهدی <small>علیه السلام</small> غایب بوده، پس چگونه ازدواج کرده‌اند؟	۳۳
جلسه سوم	۵۵
چگونه می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان <small>علیه السلام</small> است؟	۵۵
جلسه چهارم	۸۹
احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره‌اش در عراق معلوم هستند، چگونه می‌تواند فرزند امام مهدی <small>علیه السلام</small> باشد؟	۸۹
جلسه پنجم	۱۱۳
چگونه احمد الحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی است؟	۱۱۵
جلسه ششم	۱۳۵
چگونه احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟	۱۳۷

جلسه هفتم ۱۶۹

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با همین کتاب شیخ طوسی

آن را اثبات کنید؟ ۱۷۱

جلسه هشتم ۲۰۳

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۲۰۵

جلسه نهم ۲۴۵

نظر علماء و فقهای شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۲۴۷

جلسه دهم ۲۷۷

آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای احمد نباید به علماء و کارشناسان دین

مراجعه کنیم؟ ۲۷۹

جلسه یازدهم ۳۰۹

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۳۱۱

جلسه یازدهم ۳۳۳

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۳۳۵

به نام خداوند رحمان و رحیم

مقدمه

بار خدایا! به من توفیق بده که به جز حق نپویم و به جز حقیقت نگویم.
 بار خداوندا! اگر رحمت و توفیق و هدایت تو نباشد مقتضی برای گمراهی
 و مانع از هدایت من در درون و برون موجود است؛ از درون، توطئه گری نفس و
 نفسانیات من، و از برون نیز شیاطین جنی و انسی که بر سر راه سعادت من دامها
 پهن نموده و چاهها حفر کرده و مکرها و فریبهها طرح و نقشه ها کشیده اند. پس
 من خودم را تنها و تنها به تو و به ولیّ زمانم حضرت بقیة الله روحی و ارواح
 العالمین فداه می سپارم تا این عمر کوتاه را به سلامت طی کرده با اعتقادی
 درست و عاقبتی خیر به پایان برسانم.

بار خداوندگارا! به من توفیق بده تعصب و تکبر و حسد و غضب را در
 مباحثه حق کنار بگذارم و اخلاق و متانت و انصاف و امانت را رعایت نمایم.
 آمین رب العالمین

پیشگفتار

متن پیش رو حاصل یک دوره مناظره فشرده بین مکتب شیعه دوازده امامی و مرام پیروان یمانی است که چندی است در ایران رواج پیدا کرده‌اند. مکتب شیعه یعنی همانها که امام دوازدهم خود را آخرین امام - به هر معنایی که تفسیر شود^۱ - و همان قائم موعودی می‌دانند که روزی خودش - نه فرزندش - قیام خواهد کرد و زمین را پر از عدل می‌نماید همانگونه که پر از ظلم و ستم گشته باشد. قائمی که نشانه‌های مشخص جهانی برای شناخته شدن دارد^۲ و آن نشانه‌ها محتاج به تفسیر و تاویل و «یعنی» «یعنی» کردن نیست چون عقل هر انسانی این نکته را می‌فهمد که نشانه یک شیء باید شناخته شده تر از خود آن شیء باشد تا بتواند آن شیء را بشناساند و به زبان علمی: معرّف از معرّف اجلی و اعرّف باشد. مکتبی که برای هر یک از قرآن و حدیث و عقل جایگاه مناسب خودش را قائل است و نه قرآن گرای مفرط دارد نه گرفتار حدیث گرای افراطی

۱. در مرام یمانی‌ها امام به دو گونه عام و خاص است و آنها دوازده مهدی را امام به معنای عام می‌دانند تا به این گونه تاکید روایات بسیار زیاد مبنی بر حصر عدد ائمه در دوازده نفر را توجیه کنند، که البته این اصطلاحی ساختگی است و جوابش در جای خودش خواهد آمد.

۲. از جمله خروج سفیانی در شام قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه، رخداد صبیحه ظهور در سحر بیست و سه ماه رمضان، رخداد خسف بیداء یعنی فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین که بعد از ظهور و قبل از قیام رخ می‌دهد، و رخداد صبیحه خروج در دهم ماه محرم، که این مطالب در روایات فراوان بیان شده است.

است و نه وهم و ظن و خیال را عقل می‌شمرد^۱، و این همه را وامدار علمای پارسای خویش است که این مرام و مکتب را از ائمه اهل البیت علیهم‌السلام فرا گرفته و نسل‌اندر نسل برای مردم هر زمان حفظ نموده و به آنها انتقال داده‌اند. عالمان بزرگ و بزرگواری چون علی بن بابویه قمی، علی بن ابراهیم قمی، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، محقق حلبی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، مقدس اردبیلی، دو علامه مجلسی، فیض کاشانی، وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم، میرازی قمی، دو فاضل نراقی، شیخ انصاری، تا به امروز.

و اما مکتب یمانی، یعنی همانها که قائم موعود را فرزند با واسطه امام دوازدهم به نام احمد می‌دانند که همان یمانی موعود و امام سیزدهم و پنجمین نائب خاص ایشان است. همانها که اعتقادات ۱۴۰۰ ساله شیعه را باطل و علمای پرچمدار این مکتب را فاسق و بدعت گذار دانسته و با تشبیه شیعه‌ی ۱۲۰۰ ساله به بت پرستانی که کورکورانه به تقلید از آباء و اجداد خویش در راه ضلالت قدم بر می‌داشتند و بدبختی و گمراهی را سعادت می‌پنداشتند از عامه آنها می‌خواهند با دوری کردن از علمای دین که همه فاسق هستند، خود مستقیماً به سراغ ادله حقانیت یمانی بروند تا بفهمند چقدر گمراه و ساده و

۱. البته در دوره های مختلف بعضی از اشخاص یا گروه های شیعی مانند دیگر فرقه های اسلامی به بعضی از اینها دچار شده‌اند اما آنچه که جریان اصلی شیعه را تشکیل می‌داده همین منشی است که در بالا ذکر شد.

پیشگفتار ۱۸۱

علمایشان چقدر حيله گر و فاسق بوده‌اند. مکتبی که برای قرآن و حدیث و عقل جایگاه مشخصی قائل نیست و به هیچ وجه نمی‌توان از آن فهمید که کجا عقل حق فهمیدن و حکم کردن دارد و کجا ندارد، کجا خبر واحد حجت هست و کجا نیست، کجا تفسیر به رأی حساب می‌شود و کجا نمی‌شود. در نتیجه مثلاً برای ظهور یمانی تنها دلیلشان عقل است و می‌گویند عقل می‌فهمد هر خروجی نیازمند ظهور است^۱ اما نوبت به تقلید در احکام که می‌شود برای عقل هیچ جایگاهی قائل نیستند و تنها به این دلیل که حدیثی درباره تقلید در احکام وجود ندارد - که البته دارد - آن را بدعتی بزرگ در دین می‌شمرند که علمای فاسق بنا نهاده‌اند.

آری حقیقت را باید از پس این مناظره یافت، و بیش از این نیازی به توضیح نیست.

و بالله التوفیق

الخطیب ابن الحسین

۱. در روایات یمانی تنها به خروج او تصریح شده و کوچکترین سخنی درباره ظهور و دعوت و فاصله طولانی آن با خروج او گفته نشده است اما فرقه یمانی با تمسک به عقل برای یمانی که مثلاً همان احمد بصری است ظهوری قائلند که بعد از گذشت حدود ۱۸ سال هنوز منتهی به خروج نشده است.

جلسه اول

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و

فرزند دارند؟

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟

جلسه اول: آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟

ابن الحسین:

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله عجل الله تعالى فرجه الشريف.
از آنجا که مکتب شما امر نوظهوری است که ۱۴۰۰ سال سابقه نداشته است اجازه می‌خواهم من سؤال کنم و شما پاسخ دهید. و البته قبل از شروع مباحثه سه نکته ذکر می‌کنم:

اول) هر چند مادر من نزد شما متهم به ناپاکی است چون من و او به احمد بصری ایمان نیاورده‌ایم اما من به مادر شما کمال احترام را دارم و به این دلیل که فرزندش از مرام شیعه روگردان شده و گرفتار فرقه یمانی گشته هیچ اتهامی به او وارد نمی‌دانم؛ زیرا گمراه شدن فرد همیشه بسته به ناپاک بودن نطفه و متهم بودن مادرش نیست. همچنین هر چند شما من را به علت مخالفت علمی و اعتقادی با احمد بصری واجب القتل می‌دانید و به تصریح خودتان منتظر امر امامتان هستید تا لحظه‌ای به من فرصت نفس کشیدن ندهید ولی من شما را برادر خود می‌دانم که به هر دلیلی از شیعه جدا شده‌اید، و از خداوند مهربان می‌طلبم همه مان را به صراطی که حق است رهنمون شود.

دوم) مقتضای بحث علمی اینست که اول مبانی عملی نه علمی خود را

روشن کنید که مثلاً خبر واحد را عملاً حجت می‌دانید یا نه؟ منظورتان از تایید یک خبر بواسطه قرآن چیست و نیز مرادتان از قرائن قطعیه بر صدور یک خبر چه می‌باشد؟ روش تان در تفسیر قرآن به چه نحو است؟ همچنین تذکر می‌دهم از آنجا که مکتب شیعه، احمد بصری را امام و حجت خدا نمی‌داند لطفاً اعتبار یک نسخه یا یک حدیث یا یک تفسیر یا یک مطلب را مبتنی بر گفته ایشان نکنید که چون ایشان این را گفته پس درست است بلکه خودتان بر صحت هر چه می‌فرمایید دلیل بیاورید یا به چیزی استدلال کنید که مورد قبول دو طرف باشد.

سوم) خواهشمندم ادب مناظره را رعایت کنید و نیز وقتی سؤالی طرح می‌شود در پاسخ آن به مطالب دیگر نپردازید و فقط جواب همان سوال را بدهید تا بحث به حواشی مختلف کشیده نشود و مخاطب نیز گیج نگردد و بتواند تشخیص دهد که جواب سؤال چه شد و آیا قانع کننده بود یا نبود.

یمانی:

بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد و آله الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. اولاً ما اگر مادر شما را متهم می‌کنیم به خاطر رو برگردانی شما از امام بر حقی است که ادله حقانیتش کاملاً هویدا و براهینش قاطع و محکم است و هیچ دلیلی برای انکار وی وجود ندارد، پس انکار و دشمنی افرادی مثل شما با چنین امام مظلومی چه دلیلی غیر از ناپاکی نطفه دارد که این در روایات تصریح شده است. و اتفاقاً به همین دلیل است که خون شما را هدر می‌دانیم و منتظر امر امام مان هستیم تا انتقام بسیار سختی از شما بگیریم زیرا که به تصریح روایت،

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۷۱

وقتی مهدی اول شمشیر بکشد هشت ماه بدون هیچ ملاحظه ای سر می برد و زمین را از خون شماها سیراب می کند.

ثانیاً مبانی ما کاملاً مشخص است، ما به قرآن و احادیث آل محمد و ادله قطعی عقلی تمسک می کنیم و طبق همانچه آنها - نه علمای فاسق شما - گفته باشند عمل می کنیم.

ثالثاً شما که چیزی نمی دانید که من بخواهم از شما بپرسم شما یک عمر است که به تقلید کورانه از علمایتان عادت کرده اید و فقط حرف های تکراری می زنید، لذا معلوم است که شما باید از من پرسید نه من از شما، و من هم هر چه صلاح بدانم در جواب شما می گویم چه ربطی به سؤال شما داشته باشد و چه نداشته باشد. انگار نه انگار که شما باطل هستید، حال برای من شرط و شروط و خط و نشان هم می گذارید؟ همین ابتدا عرض کنم که با این چیزها نمی توانید چهره حق را بپوشانید و از پذیرفتن حقیقت طفره بروید، اگر مقصودتان اینست همینجا مناظره را رها کنیم.

ابن الحسین: سعی من دوری از هر گونه جدال و مخاصمه است، باشد،

من همه حرفهای خودم و شما را نادیده می گیرم و سؤالها را مطرح می کنم.

سؤال ۱. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟

یمانی: اولاً ازدواج در شرایطی واجب است و در غیر آن شرایط مستحب مؤکد می باشد و از این جهت که در اسلام تاکید زیادی برای ازدواج شده و نهی شدیدی از عذوبت و مجردی گشته، ما باشیم و هیچ دلیلی از قرآن و روایات

نداشته باشیم، اصل این است که امام مهدی علیه السلام از این خیر محروم نبوده و ازدواج کرده است، اما وقتی که به ادله و نصوص و روایات ائمه و اهل بیت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این مساله صرفاً یک رجحان عقلی نیست، بلکه حتماً حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء ازدواج کرده و فرزندان دارد.

جواب: وجوب ازدواج بر حضرت قائم علیه السلام که اصلاً قابل تصور نیست زیرا تنها دو وجه برای وجوب آن می‌توان فرض کرد: یکی اینکه فرد نزدیک است به حرام بیفتد و دیگری اینکه هیچکس به این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکند و از باب احیاء سنت نبوی واجب باشد. در حالیکه هیچکدام از این دو فرض در مورد حضرت قائم علیه السلام متصور نیست.

اما استحباب موکد نیز تنها درباره کسی جاری است که شرایطش را داشته باشد، و حضرت قائم علیه السلام به خاطر وضعیت غیبت از این استحباب معاف می‌باشند - و این وضعیت را در جلسات بعدی توضیح می‌دهم - و به بیانی دیگر: استحباب ازدواج برای کسی ثابت است که شرایط عادی دارد نه کسی که در شرایط خاصی به سر می‌برد که ممکن است ازدواج برای او حتی حرام باشد، و از آنجا که ما نسبت به شرایط غیبتی که حضرت قائم علیه السلام در آن به سر می‌برد آگاهی نداریم نمی‌توانیم حکم استحباب ازدواج را برای ایشان جاری بدانیم. از طرفی اگر ازدواج مستحب موکد است آیا ایشان قبل از ازدواج با جده احمد بصری ازدواج کرده بوده یا نکرده بوده؟ اگر نکرده بوده چرا ایشان تا حدود ۱۰۰۰ سال این کار را به تعویق انداخته‌اند و بعد با جده احمد ازدواج نموده‌اند؟ اگر

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۹۱

بگویند شرایط اقتضا نمی کرده پس اطلاق استحباب ازدواج را نقض کرده اید. و اگر قبلش ازدواج کرده بوده که به سنت نبوی جامه عمل پوشانده و همان کافی است. لذا می توان فرض کرد که حضرت مهدی علیه السلام در همان غیبت صغری برای عمل به سنت نبوی ازدواج کرده باشند و آن همسر هم می دانسته ایشان حجت خدا هست و بعد هم عمر طبیعی نموده و وفات کرده باشد. اما آیا از آن ازدواج حتماً فرزندی متولد شده؟ نه زیرا ممکن است آن زن مانند همسران متعدد پیامبر اصلاً باردار نشده باشد.

و اما اگر بگویند که ازدواج همیشه سنت است لذا بعد از وفات آن همسر دوباره ازدواج بر ایشان مستحب موكد شده، می پرسیم پس چرا بعد از وفات جده احمد دیگر مستحب نبوده؟ زیرا احمد تصریح کرده که دیگر فرزندی برای امام زمان متولد نمی شود^۱ یعنی همسر دارند و عقیم است یا اصلاً همسر ندارند؟!

از طرفی اگر ایشان همیشه ازدواج می کرده فرزندان این ازدواج ها کجایند و چرا الآن که احمد ظهور کرده به کمک او نمی آیند؟

یمانی: جواب همه این فروض شما را امام أحمد الحسن در یک جمله داده که زندگی خصوصی امام به شما ربطی ندارد آیا خجالت نمی کشید^۲.

۱. الجواب المنیر ج

۲. الجواب المنیر ج

امر خانواده و ذریه و همسران امام مهدی، هیچ ربطی به ما ندارد و انسانی که شیعه مؤدبی باشد، اصلاً درباره این مسأله صحبت نمی‌کند. امام مهدی امام ماست، حجت خدا بر ماست. به ما چه ارتباطی دارد که حضرت چه زمانی ازدواج کرده. بله با آغاز دعوت یمانی آل محمد، سید احمد الحسن، فهمیدیم که امام مهدی حدود ۲۰۰ سال پیش در بصره ازدواج کرده و عشیره آل المهدی از ذریه‌ی حضرت هستند.

اما بر فرض که از این اصل عقلانی صرف نظر کنیم روایات زیادی به این امر اشاره و دلالت دارد که به عنوان اشاره می‌توانیم دو سه نمونه را بیان کنیم: مهم ترین سند، وصیت شب وفات رسول اکرم ﷺ می‌باشد، همان وصیتی که تنها وصیت بازدارنده از گمراهی است و همان وصیتی که قرار بود قائم آل محمد، مهدی و صاحب الامر با آن شناخته شود و همان وصیتی که عامل امتیاز و تفاوت شیعیان آل محمد با اعداء آل محمد می‌باشد. در آن وصیت مقدس می‌فرماید که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه وصیت و خلافت را به فرزندش عبدالله احمد واگذار می‌کند که اسم سومش هم مهدی است، که او از اولین مقربان و مؤمنان به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. پس قطعاً امام مهدی هنگام ظهور فرزندی دارد و این فرزند، چه فرزند مستقیم باشد و چه فرزند با واسطه، معلوم می‌شود ازدواج کرده و نتیجه و نبیره دارد، یعنی سال‌ها قبل ازدواج کرده است.

جواب: اولاً شیعه مودب زمانی درباره زندگی خصوصی حضرت جستجو

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۱۱

نمی‌کند که ربطی به مسائل اعتقادی و سعادت و شقاوت او نداشته باشد. از شما تعجب است که سوال درباره تاریخ ازدواج و تعداد ازدواج حضرت را بی ادبی می‌دانید در حالی که خود اهل بیت علیهم السلام حتی بر طهارت صدیقه کبری از عادات ماهیانه تاکید کرده‌اند زیرا که شناخت و فهم این مساله را در بالا رفتن سطح ایمان شیعیان دخیل می‌دانسته‌اند.

نه آقا جان ممانعت شما از پرسش درباره ازدواج به خاطر رعایت ادب نیست بلکه بدین خاطر است که زوایایی را بر فریب خوردگان روشن می‌کند که باعث بازگشت شان از ایمان به ایمانی می‌گردد.

سوال ما خیلی واضح است: وقتی شما دلیل ازدواج کردن امام دوازدهم علیه السلام را عمل به سنت موکد نبوی می‌دانید پس چرا ایشان تا ۱۰۰۰ سال به سنت عمل نکرده‌اند؟ و اگر عمل نموده‌اند پس دیگر فرزندان آن حضرت کجا هستند و چرا به کمک احمد نمی‌آیند؟

ثانیاً در روایت وصیت طوسی - که البته دهها اشکال سندی و محتوایی دارد و در آینده به بعضی از آنها خواهیم پرداخت - تصریح شده که حضرت قائم علیه السلام به هنگام وفاتش خلافت را به فرزندش احمد تحویل می‌دهد و هیچ اشاره ای ندارد که احمد در دوره غیبت به دنیا می‌آید یا در دوره ظهور، در نتیجه داشتن فرزندی به نام احمد مستلزم ازدواج حضرت قائم در دوران غیبت نیست. البته شما لفظ «وفات» را به معنای غیبت و رفعت می‌گیرید^۱ و به همین

۱. وفاته ای غیبتیه. مع العبد الصالح ص ۴۹

خاطر می‌گویید طبق این روایت قائم علیه السلام به هنگام ظهور دارای فرزندی به نام احمد است، اما با توجه به یازده فقره قبلی در این حدیث که کلمه «وفات» تماماً در آنها به معنای فوت کردن و مفارقت روح از جسم به کار رفته، در این فقره نیز به همان معناست و اگر معنای دیگری مثل غیبت یا رفتن به آسمان مراد بود حتماً باید قرینه قطعی می‌گذاشت زیرا به اعتقاد شما این وصیت عاصم از ضلال است و نباید باعث گمراهی کسی شود حال آنکه چنین قرینه ای وجود ندارد.

و بر فرض که وفات به معنای غیبت باشد، باز هم دلیلی ندارید که قائم علیه السلام از دویست سال پیش دارای فرزند بوده و این از هیچ کجای روایت در نمی‌آید، بلکه اینکه حتی همینک دارای فرزند باشد نیز قابل اثبات نیست زیرا ایشان همینک در حال غیبت هستند و تا زمانیکه در غیبت به سر ببرند - طبق تصور شما - ازدواج بر آن حضرت مستحب بوده و امکان فرزند دار شدن در زمان غیبت برای ایشان فراهم است.

یمانی: اشکالات شما به حدیث وصیت، مادر فرزند مرده را به خنده وا می‌دارد و در جای خودش جواب همه آنها را می‌دهم، اما از حدیث وصیت که بگذریم با روایت معروف ابوالحسن ضراب اصفهانی چه می‌کنید که در آن در دو جا به فرزندان امام مهدی صلوات و سلام می‌فرستیم؟ روایتی که در مفاتیح الجنان آمده و در همه خانه‌ها موجود است: «اللهم صل علیهم و علی ذریته و شیعتهم و رعیتهم و خاصته و عامته و ولده: خدایا صلوات بفرست بر خودش، فرزندان، و... و فرزندش». خوب معلوم است یکی از اولادش هست که یک

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۳۱

جایگاه خاص دارد و از این جهت بر او به طور خاص صلوات فرستاده شده؛ نیز در ادامه می‌گوید: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهده و الأئمة من ولده: خدایا صلوات بفرست بر او و ولی عهدهای او و امامان از نسل او».

جواب: اولاً این زیارت نامه توسط یک پیرزن ناشناس از مردی که نگفته کیست و راوی گمان کرده امام زمان است بدست ما رسیده: پیرزنی بود پرسیدم که هستی؟ گفت من از شیعیان ائمه ام ... پیرزن گفت: آن مرد می‌گوید، گفتم چه کسی می‌گوید؟ گفت من می‌گویم: «و فیها عَجُوزٌ سَمْرَاءٌ فَسَأَلْتُهَا ... فَقَالَتْ أَنَا مِنْ مَوَالِیِهِمْ ... فَقَالَتْ یَقُولُ لَکَ وَ لَمْ تُذَکَّرِ أَحَدًا ... فَقُلْتُ لَهَا مَنْ یَقُولُ فَقَالَتْ أَنَا أَقُولُ».

حال آیا می‌توان دین خود را از چنین زیارت نامه‌ای گرفت و گفت حضرت قائم علیه السلام در دوران غیبت ازدواج کرده است؟!

و اینکه تاکید می‌کنید در مفاتیح الجنان آمده، اعتباری به این روایت نمی‌بخشد زیرا طریقه شیعه در طول تاریخش این بوده که نسبت به سند دعاها و آداب و مستحبات و همچنین مسائل اخلاقی تسامح می‌کند زیرا این چیزها را از ارکان دین نمی‌دیده تا بخواهد نسبت به معتبر بودن سندشان معیارهای علمی را رعایت کند. البته بنده کاری به درست و غلط بودن این طریقه ندارم و فقط عرضم اینست که صرف وجود یک دعا در مفاتیحی که در همه خانه‌ها هست به معنای این نیست که همه به وجود فرزند برای حضرت قائم علیه السلام اعتراف داشته‌اند یا روایت ابو الحسن ضراب را معتبر می‌دانسته‌اند.

ثانیاً بنده تمام نسخه های موجود از این روایت را نگاه کردم در هیچ نسخه ای ندارد: «عامته و ولده» که بگوید بر یکی از فرزندان به طور خاص صلوات فرستاده شده، بلکه در تمام نسخه ها اینگونه ثبت شده: «عَامَّتِهِ وَ عَدُوُّهُ وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا»^۱ همچنانکه در تمام نسخه های موجود «اللهم صل علیهم» نیست بلکه «اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ» و در یک نسخه هم «اللَّهُمَّ أَرِهِ» ثبت شده^۲، در نتیجه در فقره اول نه صحبتی از صلوات است و نه ذکر فرزندی به طور خاص، و من از شما خواهش می کنم رعایت تقوا و امانت داری را نموده، الفاظ روایات را تغییر ندهید و همانچه ثبت شده را نقل کنید.

بله در این فقره از ذریه قائم به طور عمومی سخن گفته شده که هیچ بیانی در مورد اینکه اینها چه موقع به دنیا می آیند: در دوران غیبت یا پس از ظهور ندارد؛ پس نمی توان از آن نتیجه گرفت که حضرت قائم علیه السلام همین حالا دارای فرزند می باشد. بلکه اتفاقاً از آنجا که قبل از ذکر «ذریه» ابتدا از خدا می خواهد که او را در قیامش یاری کند و عمرش را طولانی نماید و بعد «ذریه» را ذکر می کند چنین بدست می آید که این ذریه در زمان طولانی پس از ظهور به دنیا می آیند و هیچ ربطی به دوران غیبت ایشان ندارند:

«اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مَدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زَيِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيِي

۱. به عنوان نمونه: مصباح المتعجد ج ۱ ص ۴۰۸، الغيبة للطوسی ص ۲۷۹

۲. دلایل الإمامة ص ۵۵۱

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۵۱

الْحَاسِدِينَ وَ أَعَدَّهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ أَرْجُرُ عَنْهُ إِزَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ خَلَّصَهُ مِنْ أَيْدِي
الْجَبَّارِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شَبِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ
وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ»^۱.

این درباره فقره اول، اما در فقره دوم نیز:

اولاً نگفته که این فرزندان در دوران غیبت متولد شده‌اند که لازمه‌اش
ازدواج آن حضرت در آن دوران باشد.

ثانیاً شبیه فقره دوم در زیارت نامه دیگری در همان مصدر و در همان
صفحه به جای «من ولده» لفظ «من بعده» آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِقَةِ عَهْدِهِ وَ
الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ»^۲ یعنی امامان بعد از امام دوازدهم که منطبق بر ائمه رجعت
است، و اتفاقاً مستند این روایت به جای پیرزن ناشناس، امام
رضا علیه السلام می‌باشند. و نیز از آنجا که تصحیف لفظ «ولده» و «بعده» کاملاً قریب
الوقوع است نمی‌توان به نسخه زیارت اول اعتماد کرد و گفت که از نسل امام
دوازدهم امامان دیگری خواهند بود.

ثالثاً اگر به متن این فقره توجه کنید می‌بینید که هیچ دلیلی مبنی بر اینکه
مراد از «وَلِيِّكَ» حضرت قائم علیه السلام باشد وجود ندارد تا عبارت «وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ»

۱. همچنانکه دعا برای ذریه تلازمی با وجود ذریه ندارد بلکه گاهی دعا برای ذریه به معنای دعای
طلب ذریه است: مثل اینکه برای کسی که اصلاً فرزند ندارد چنین دعا کنی که خدا نسل تو را صالح
قرار دهد یعنی اینکه نسل به بدهد و صالح هم قرارش دهد. المهدویة الخاتمة ج ۱ ص ۳۱۳

۲. مصباح المتعجل ج ۱ ص ۴۰۹

به فرزندان ایشان تفسیر شود، بلکه روایت می‌گوید: «وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَلَاةَ عَهْدِكَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» و هیچ بُعدی ندارد که مراد از «وَلِيَّتِكَ» شخص امیر المومنین علیه السلام باشد و مراد از «وَلَاةَ عَهْدِكَ» همان امامان بعد از ایشان باشند که توسط «وَالْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» نسب آنها بیان گشته که از نسل امیر المومنین علیه السلام می‌باشند.

و از همه مهمتر، در ابتدای این زیارت تصریح شده که حکمت صدور آن، صلوات بر تک تک ائمه و نام بردن ایشان است: آن پیرزن گفت چطور صلوات می‌فرستی؟ راوی هم صلواتی فرستاد، پیرزن گفت: نه! وقتی صلوات می‌فرستی بر همه آنها صلوات بفرست و نام همه شان را ببر:

«ثُمَّ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ نَبِيِّكَ، فَكَيْفَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: أَقُولُ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ...»، فَقَالَتْ: لَا، إِذَا صَلَّيْتَ عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ وَ سَمَّهُمْ».

و بعد، تنها کسانی که به عنوان آل محمد نام می‌برد شخص دوازده امام هستند، و چون هیچ کس دیگری را نام نمی‌برد متوجه می‌شویم مراد از: «الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» در فقره بعدی، همین دوازده امام می‌باشند که یازده نفرشان از فرزندان امام اول هستند، و غیر ایشان امامی نیست.

و با این بیان روشن می‌شود که بر خلاف توهم پیروان احمد، اصلاً این صلوات دلیل و نصی صریح بر عدم وجود امامی جز این ۱۲ امام مذکور در صلوات است.

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۷۱

ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که در این روایت تصریح شده که رنگ امام زمان علیه السلام تیره بوده: «رَأَيْتُ رَجُلًا رُبْعَةً، أَسْمَرَ، يَمِيلُ إِلَى الصُّفْرِ»^۱، در حالیکه جناب ناظم عقیلی - که از اولین ایمان آورندگان به احمد بصری و از ارکان مکتب نجف - تصریح می کند قائمی که رنگش تیره می باشد همان مهدی اول یعنی احمد است و رنگ امام زمان علیه السلام سرخ و سفید می باشد.^۲

یمانی: گمان نمی کردم شما برای دفاع از عقائد باطلان خود حتی مفاتیح را هم نا معتبر بدانید و با صلوات ضراب اصفهانی که عمری است مومنین آن را می خوانده اند چنین جفا کنید، اما مگر روایات فرزندان قائم منحصر به همین دو حدیث است؟ در کتاب غیبت نعمانی آمده که امام مهدی در هنگام ظهورش می فرمایند: «إنا اهل بیت نبیکم... قد أُخِفْنَا وَ ظَلِمْنَا وَ طُرِدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا: ما اهل بیته هستیم که به ما ظلم شده، ما را ترساندند و از خاندان و پسرانمان طرد کردند». با این چه می کنید؟ اینکه دیگر بیان خود امام زمان است.

جواب: پاسخ این روایت که خیلی روشن است، زیرا حضرت قائم علیه السلام از طرف خود سخن نمی گویند بلکه در ابتدا می فرمایند: «ما اهل بیته هستیم که» و سپس آنچه می فرمایند در توصیف مجموع اهل بیت می باشد نه شخص خودشان؛ در نتیجه منظور از «أَبْنَائِنَا» فرزندان ائمه است نه فرزندان شخص

۱. الغیبة للطوسی ص ۲۷۴

۲. سامری عصر الظهور ص ۲۰، الطريق إلى دعوة الیمانیة ص ۷۴

خودشان^۱. شاهد اینکه در جمله قبلی بدون هیچ فاصله ای از صیغه مفرد استفاده کرده‌اند که مربوط به حق خودشان بوده اما در جمله بعدی که موضوعاتش با ائمه قبلی مشترک است، از صیغه جمع استفاده نموده‌اند: «فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَىٰ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا (لَمَّا) أَعْتَمُونَا وَمَنْعَتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا فَقَدْ أَخْفَنَا وَظَلَمْنَا وَطَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤُنَا وَبُعِي عَلَيْنَا وَدُفِعْنَا عَنْ حَقِّنَا وَافْتَرَىٰ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا»^۲.

علاوه بر اینکه حضرت قائم علیه السلام می‌گوید: «ما از فرزندان مان طرد شدیم» در حالیکه اگر حضرت مخفیانه و به صورت ناشناس ازدواج کرده باشند کسی ایشان را از فرزندانشان طرد نکرده است در حالیکه دیگر ائمه علیهم السلام مانند امام کاظم و امام رضا علیهم السلام از فرزندانشان طرد شدند.^۳

۱. توجه شود که بنده کلمه «أبناءنا» را به پسران ترجمه نکردم بلکه به فرزندان تفسیر نمودم، زیرا معنا ندارد که امام زمان یا دیگر ائمه علیهم السلام فقط از پسرانشان طرد شده باشند نه دخترانشان، و حتی طبق عقیده احمد بصری نیز امام زمان علیه السلام دختر هم دارند زیرا او خود و خواهران و عمه هایش را فرزندان ایشان می‌شمرد؛ در نتیجه ترجمه این کلمه به «پسران مان» که توسط شیعه یمانی بیان شده صحیح نمی‌باشد.

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۸۱

۳. غیر از اینکه احتمال دارد مراد از «فرزندان مان» سادات علوی مدینه باشند زیرا در روایتی دارد که سفیانی به مدینه لشکر می‌فرستد و هیچ کس از فرزندان علی باقی نمی‌ماند الا به مکه می‌گریزد و به صاحب این امر ملحق می‌شود: «وَيَبْعَثُ الشَّامِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دُونَهَا وَ يَهْرُبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ فَيُلْحِقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَ يُقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ نَحْوَ الْعِرَاقِ وَ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَأْمُرُ أَهْلَهَا وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا». الكافي ←

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۲۹۱

و به بیانی دیگر: کسانی که با احادیث اهل بیت علیهم السلام آشنا هستند می دانند وقتی یک امام با صیغه جمع از خود تعبیر می کند گاهی منظورش شخص امام است و گاهی مرادش مقام امامت می باشد که بقیه ائمه علیهم السلام نیز در آن شریک هستند و در اینجا با توجه به دو شاهدی که ذکر شد مقصود همه ائمه می باشند. یمانی: خوب بلدید با احادیث آل محمد بازی کنید تا عقیده باطل خود را به اثبات برسانید، اگر شما می خواهید در این باب مطالعه بیشتری کنید، کتاب چهل حدیث در مورد مهدی و ذریته، نوشته استاد شیخ ناظم العقیلی را مطالعه کنید، آنجا ایشان ۵۲ روایت در رابطه با اولاد و ذریه امام مهدی و خلافت و امامت آنها ذکر کرده است.

جواب: بنده آن کتاب را مطالعه کرده ام. تمام آن روایات از قبیل همین سه روایتی است که شما الآن ذکر کردید و حتی یک حدیث که از نظر سند و محتوا قابلیت استناد داشته باشد در میان آنها یافت نمی شود بلکه موارد متعددی از این ۵۲ نقل که شما نامش را حدیث گذاشته اید اصلاً از معصوم نقل نشده بلکه از دروغگویانی مثل کعب الاحبار و دشمنانی مثل پسر عمر یا افراد دیگر نقل شده است و دلالت بقیه آنها نیز مخدوش می باشد.

نمی دانم شما چگونه نقلهایی را مستند محکم اعتقاد خود مبنی بر

→ ج ۸ ص ۲۲۵ ح ۲۸۵. و از آنجا که خطبه مورد بحث نیز در مکه قرائت می گردد احتمال قوی وجود دارد مرادشان از «فرزندانمان» اشاره به همان واقعه نزدیک مبنی بر عملیات سفیانی و فرار سادات علوی از مدینه باشد. المهدویة الخاتمة ج ۱ ص ۳۱۸

رخداد ازدواج و فرزند داشتن حضرت قائم علیه السلام در زمان غیبت قرار داده اید. ولی به هر حال هر روایتی را شما در جلسه مطرح کنید به حول و قوه الهی پاسخ را بیان خواهم کرد، پس، از ارجاع دادن به کتاب این و آن خودداری نمایید و الا من هم به کتاب المهدویة الخاتمة ارجاع می دهم که جواب همه آن ۵۲ روایت را داده است^۱. و اگر مایل هستید ادامه بحث را به جلسه بعد موکول کنیم.

یمانی: هر چند بحث کردن با متکبران متعصبی چون شما که به خاطر دفاع از اعتقاد باطل خویش، احادیث حق آل محمد را بازیچه قرار می دهند کار بیهوده ایست اما برای اینکه نگویید ما از مناظره فرار می کنیم و جواب اشکالات شما را نداریم جلسه بعد هم خواهیم آمد.

جلسه اول در حالی تمام شد که من یعنی ابن الحسین از انحراف شدید این جماعت و اینکه مدام در طول بحث متهم به ردائل اخلاقی و بازی با احادیث اهل بیت علیهم السلام می شدم آزرده خاطر بودم، اما نزد خدای متعال احساس راحتی می نمودم که در پاسخگویی رعایت انصاف را کرده و نه کسی را متهم نموده و نه لفظ روایتی را تغییر دادم و نه حدیثی را از پیش خودم به دلخواه معنی کردم.

۱. المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۵۵-۷۳ و ج ۱ ص ۳۰۶-۳۲۷

جلسه دوم

اگر مهدی غایب بود پس چگونه

از دواج کرده اند؟

اگر امام مهدی علیه السلام غایب بوده، پس چطور ازدواج کرده‌اند؟

سوال ۲. اگر امام مهدی علیه السلام غایب بوده، پس چطور ازدواج کرده‌اند؟

یمانی: امام مهدی غایب بوده، لکن معدوم که نبوده، شما خیال می‌کنید غیبت امام مهدی یعنی اینکه حضرت نبودند یا زنده نبودند؟ نه خیر زنده بوده و بین مردم زندگی می‌کرده. حدیثی در کتاب غیبت نعمانی داریم که غیبت قائم ما، تشبیه به حضرت یوسف علیه السلام شده و می‌گوید: برادران یوسف آمدند و او را دیدند و نشناختند ولیکن یوسف آنها را شناخت. بعد می‌فرماید: قائم ما همین طور است یعنی حتی خانواده و اهل و عیالش نمی‌فهمند که این قائم ماست. یعنی غیبت او به معنای غائب بودن شخصیت حقوقی اوست و لو اینکه این شخص مثلاً یک آقای مؤدب و خوب و متواضعی است به نام محمد بن الحسن و حالا مثلاً آمده داخل این قبیله داماد شده و این منافاتی با غیبت حضرت ندارد، چون حضرت بین مردم زندگی می‌کند و لکن امرش را کی ظاهر می‌کند؟ طبق روایات زمانی که یک شروط و مقدماتی فراهم شود که آن هنگام امرش را ظاهر می‌کند و مردم می‌فهمند که این شخص مهدی آل محمد است اما قبل از آن به خاطر حفظ جان و مسائل دیگر هویتش افشاء نمی‌شود. پس هویتش را اظهار نمی‌کند اگر چه ازدواج هم می‌کند و این امر هیچ منافاتی با غیبت امام مهدی علیه السلام ندارد.

جواب: نسبت به روایت غیبت نعمانی به سه نکته باید توجه کرد: ۱. در

ادبیات هیچ زبانی تشبیه یک شیء به شیء دیگر از همه جهات نیست زیرا دو

شیء هر چقدر هم شبیه به هم باشند بالاخره از جهاتی با هم فرق می‌کنند و اصلاً به همین خاطر دو شیء تلقی می‌شوند. تشبیه یک غیبت به غیبت دیگر نیز از همین قبیل است و الا می‌توان گفت چون حضرت یوسف تا قبل از ظهور امرشان ازدواج نکردند^۱ حضرت قائم علیه السلام هم تا ظهورشان ازدواج نخواهند کرد.

۲. امام زمان علیه السلام دو غیبت داشته‌اند: صغری و کبری، و روایات مربوط به غیبت با نگاه به این دو صادر شده، و عدم توجه به این موضوع، عموماً باعث برداشت های متفاوت درباره کیفیت غیبت ایشان گشته است.^۲ همچنانکه در واقعیت امر هم حالات و شرائط غیبت صغری با کبری متفاوت بوده است، مثل این روایت که می‌گوید: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ: برای قائم دو غیبت است که در یکی از آن دو در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند اما مردم او را نمی‌بینند»^۳. پس باید توجه داشت که در هر روایت کدام غیبت ایشان به کدام غیبت تشبیه شده است.^۳ از طرفی غیبت بر دو گونه است: غیبت شخصی و غیبت شخصیتی یا عنوانی. اولی به این معناست که فرد

۱. «و أما غيبة يوسف عليه السلام فإنها كانت عشرين سنة لم يدهن فيها ولم يكتحل ولم يتطيب ولم يمسه النساء حتى جمع الله ليعقوب شمله...». کمال الدین ج ۱ ص ۱۴۱. در این باره روایتی در تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۹۷ ثبت شده است که البته با آنچه در ص ۱۸۷ ثبت کرده تعارض دارد.

۲. درباره کیفیت غیبت حضرت قائم علیه السلام چهار نظریه فرض شده و نویسنده خودش نظر خاصی دارد که در کتابی جداگانه توضیح داده است و آنچه در متن آمده طبق نظریه متعارف شیعه می‌باشد.

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۲

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۵۱

از دیده ها غائب باشد (حال چه به دور از اجتماع باشد - مثل غیبت یونس در شکم ماهی و غیبت موسی علیه السلام در فرار به مدین و نیز در اربعین طور و نیز در دوران تیه - و چه وجود داشته باشد اما جسمش دیده نشود - مانند غیبت جسم پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام خروج از خانه جهت هجرت به مدینه -) و دومی به این معناست که شخص در میان جامعه با عنوانی ناشناخته زندگی کند و کسی نداند او واقعاً کیست.

با ذکر این سه نکته، این سوال مهم مطرح می شود که آیا تشبیه غیبت قائم به غیبت یوسف علیه السلام در اصل غیبت می باشد یا در چگونگی غیبت و از طرفی کدام غیبت تشبیه شده: غیبت صغری یا کبری؟ یعنی آیا حدیث غیبت نعمانی می خواهد بگوید قائم همانند یوسف علیه السلام در میان جامعه است و فقط کسی او را به عنوان حجت خدا نمی شناسد ولی به عنوان محمد فرزند حسن می شناسد که به قول شما آدم مودب و خوبی بوده است یا فقط نظر به اصل غیبت هر دو دارد بدون در نظر داشتن شباهت یا تفاوت این دو غیبت؟

پاسخ اینست که در روایات، غیبت حضرت قائم علیه السلام تشبیه به غیبت هایی مربوط به حجت های خدا شده که با هم متفاوت هستند مثلاً تشبیه به غیبت موسی علیه السلام از قوم خود شده^۱ که قطعاً این غیبت شخصی بوده - آن هم به معنای

۱. «في القائم عليه السلام سنة من موسى بن عمران عليه السلام فقلت و ما سنة من موسى بن عمران قال خفاء - مؤلده و غيبته عن قومه فقلت و كم غاب موسى عن أهله و قومه فقال ثمان [ثمان] و عشرين سنة».

دوری از اجتماع - نه شخصیتی، همچنانکه خود یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ دو گونه غیبت داشته: غیبت شخصی از خانواده در چاه و سپس در مصر تا قبل از دیدار با برادران و نیز غیبت شخصی از مردم مصر در زندان، و غیبت عنوانی در هنگام ملاقات با برادران و نیز غیبت عنوانی از مردم مصر قبل از اینکه به پیامبری وی آگاهی یابند.

همچنانکه در بعضی روایات، غیبت حضرت قائم با این بیان به غیبت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ تشبیه شده که مانند او غائب از نزدیکانش و مردمش و مختلفی از برادران و مرگ و حیاتش بر پدرش مشتبه بوده: «وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِعْتِهِ»^۱.

در حالیکه نه حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ برادرانی داشتند که از ایشان غائب شوند و نه زنده بودنشان بر پدرشان مشتبه بوده، و تنها وجه شبه غیبت این دو در اصل غیبت است.

نیز در چند روایت و نسخه بدل های همین روایات به جای «شبهات» تعبیر به «سنت یوسف» شده که وجه تشبیه را کمرنگ تر می کند.

همچنین سنت یوسف در قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ سجن یا حبس معرفی شده: «وَأَمَّا

کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۴

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۷

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۷۱

مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ»^۱، «وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ»^۲، «سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ السَّجْنُ وَ
الْغَيْبَةُ»^۳ و واقفه نیز به همین روایات بر قانمیت امام کاظم علیه السلام استدلال
می کردند^۴ در حالیکه حضرت قائم علیه السلام نیز در حبس و سجن به سر می برند اما
حبس و سجن یوسف کجا و حبس و سجن قائم علیه السلام کجا.

حال که چنین است نمی توان روایات تشبیه غیبت را ملاک تشخیص
چگونگی غیبت قائم علیه السلام قرار داد و باید به احادیث مفسر غیبت مراجعه نمود که
تصریح می کنند:

«لَا يُرَى جِسْمُهُ: جسم قائم دیده نمی شود»^۵؛

«إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ: شما شخص قائم را نمی بینید»^۶؛

«يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ: در مراسم حج حضور می یابد او مردم را

می بیند ولی آنها او را نمی بینند»^۷؛

«... يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ: او مردم را در مراسم حج می بیند اما مردم او را

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۳ ح ۱۶

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۶

۳. الغيبة للنعماني ص ۱۶۴ ح ۵، کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۱

۴. الغيبة للطوسي ص ۶۰

۵. الكافي ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۳، کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۰ ح ۲

۶. الكافي ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۱۳ و ص ۳۳۲ ح ۱

۷. الكافي ج ۱ ص ۳۳۷-۳۳۸ ح ۶، کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۹

نمی بینند»^۱؛

«لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُرْلَةٍ: صاحب این امر به ناچار در غیبتش از مردم جدا و دور است»^۲؛

«... غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ: بعضی از حجت‌های خدا هستند که شخص آنها از مردم غائب می‌شود»^۳؛

«إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَتِرًا: یکی از ما امامی مخفی است»^۴؛

«إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ: زمانیکه خدا بر خلقش غضب کند ما را از کنار آنها دور می‌نماید»^۵؛

«صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ: صاحب این امر آواره رانده، تک و تنهاست»^۶.

و نیز اینکه ماء غائر یعنی آب بسیار مخفی در زیر زمین که کسی دسترسی به آن ندارد به امام غائب تفسیر شده است^۷، و نیز این بیان که: «در غیبت اول فقط خواص شیعه از مکان ایشان با خبرند و در دومی فقط خدمتکاران ویژه از

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۲

۲. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۶

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱۳

۴. الکافی ج ۱ ص ۳۴۳ ح ۳۰، کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۹ ح ۴۲

۵. الکافی ج ۱ ص ۳۴۳ ح ۳۱

۶. کمال الدین ج ۱ ص ۳۰۳ ح ۱۳

۷. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۴

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۳۹۱

جای ایشان با خبرند (و هیچ ذکری از زن و فرزند و غیبت عنوانی و استثناء بودن مهدی اول به میان نمی‌آورد): **لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ**.^۱

این بیانات تصریح دارد که غیبت حضرت قائم علیه السلام از نوع شخصی است نه شخصیتی. و اگر در تک روایتی چنین آمده که مردم در موسم حج او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند^۲، این از نائب دوم و تنها در مورد موسم حج صادر شده و متن روایت کاملاً نشان می‌دهد که ناظر به دوره غیبت صغری و واقعه‌ای است که در همان زمان در حال جریان بوده است و ربطی به غیبت کبری ندارد.^۳ همچنانکه در دو روایت از امام صادق علیه السلام تصریح شده بود که مردم امام را در موسم حج نمی‌بینند که تنها راه جمعش با این نقل نائب دوم به همین است که مراد امام علیه السلام غیبت اصلی یعنی غیبت کبراست در حالیکه مراد نائب دوم حالت غیبت صغری و همانچه را که می‌دیده است.

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۴۰ ص ۱۹

۲. «وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ».

کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۸

۳. و البته در تک روایتی دیگر غیبت قائم به غیبت یوسف با همین عبارت تشبیه شده که با توجه به توضیحات بالا مشخص می‌شود درباره غیبت صغری صادر گشته است: «وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسُّرُّ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ». کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۶

خلاصه اینکه: بین روایات هیچ گونه تعارضی وجود نداشته و هر کدام به گوشه ای و شرائطی نظر دارد؛ در نتیجه حالت عمومی غیبت امام زمان علیه السلام در غیبت صغری، غیبت عنوانی است همچنانکه روایت نائب دوم ناظر به آن است، و حالت عمومی غیبت ایشان در غیبت کبری غیبت شخصی و جسمی است همچنانکه چندین روایت بالا بدان گواهی می دهد، و حدیث غیبت یوسف علیه السلام هم ناظر به غیبت صغری می باشد.

بله در عموم تشریفات که به مصلحت های مختلف در غیبت کبری رخ داده، ایشان دارای غیبت شخصیتی بوده اند یعنی ابتدا فرد ایشان را نشناخته و بعد از غائب شدن شناخته است؛ که این یک مساله حاشیه ای است و ربطی به جریان طبیعی غیبت ایشان ندارد.

از طرفی وقتی فرقه یمانی رجال را قبول ندارد و به خبر واحد هم عمل نمی کند و فقط اخبار متواتر یا دارای قرینه قطعی را می پذیرد باید نسبت به هر روایت ابتدا اعتبار آن را طبق ملاکهای خودش ثابت کند بعد به آن استدلال نماید. حال ملاک اعتبار روایت نعمانی چیست که به آن تمسک می کنید؟ با این توضیحات روشن شد که کیفیت غیبت قائم علیه السلام در دوره غیبت کبری، امکان ازدواج برای ایشان را فراهم نمی نماید.

تازه آنچه گفته شد درباره تشخیص کیفیت غیبت بود، اما با توجه به بلیه دوازده قائم که شما آورده اید تشخیص مراد از قائم نیز در هر روایت با مشکل روبروست. زیرا شما در روایات مختلف، لفظ «قائم» را بر قائم های گوناگون

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۱

تفسیر می‌کنید و نسبت به یک روایت می‌گویید مراد پدر احمد امام دوازدهم است^۱، در مورد یک روایت دیگر می‌گویید مراد خود احمد یعنی مهدی اول است^۲ و درباره روایتی دیگر می‌گویید منظور آخرین قائم یعنی مهدی دوازدهم است^۳ و درباره بعضی روایات هم خودتان نمی‌دانید کدام قائم مراد است و هر کدامتان یک چیزی می‌گویید.^۴

خوب حال آیا روایت نعمانی درباره کدام قائم سخن می‌گوید: پدر یا پسر؟ استدلال شما زمانی درست که مراد از قائم در این روایت، قائم پدر باشد در حالیکه بعضی یاران شما برای اثبات قائم بودن احمد و اینکه هیچکس نمی‌دانسته او همان قائم موعود است به همین روایت تمسک می‌کنند^۵ یعنی این روایت را در مورد قائم پسر می‌دانند، خوب اگر این باشد آن وقت ربط این روایت به امکان ازدواج قائم پدر در دوران غیبت چیست؟

اینها همه به کنار، امام زمان علیه السلام حجت خدا بر روی زمین هستند و اگر

۱. مثل روایت دوازده مهدی بعد از قائم.

۲. مثل یک نسخه از روایت لوح جابر، و روایت یازده مهدی بعد از قائم و روایت خروج القائم من المحطوم. المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۲۳۶-۲۴۱

۳. مثل روایات رجعت امام حسین علیه السلام بعد از قائم.

۴. مثل روایاتی که از صفات جسمی قائم سخن می‌گویند که یک جا رنگ تیره را صفت امام دوازدهم علیه السلام می‌داند همچون روایت ضراب اصفهانی و یک جا رنگ تیره را صفت قائم و مهدی اول می‌داند. مراجعه شود به المهدویة الخاتمة ج ۲ ص ۲۴۹-۲۵۷

بخواهند از نسل خود خلیفه‌ای داشته باشند نمی‌شود با هر دختری از هر قبیله‌ای ازدواج نمایند بلکه حتماً دختری از اصیل‌ترین خاندان انتخاب می‌کنند اما تا وقتی ناشناس و بی‌اصل و نسب جلوه می‌کنند کدام خانواده با اصل و نسبی حاضر است دختر خودش را به ایشان دهد؟

از طرفی دیگر، بر فرض که قائم علیه السلام به صورت ناشناس ازدواج کرده و زن و فرزندش هم ندانند او کیست اما عدم وفاتش را چگونه می‌خواهد از آنها مخفی کند؟ زیرا بر فرض که زن و بچه او بعد از یک عمر طولانی بمیرند نوه‌ها و نبیره‌ها که می‌بینند این آقا جدشان است و هر چه می‌گذرد نه پیر می‌شود و نه می‌میرد پس چگونه از دست آنها رها شده و شخصیت خود را مخفی نگه می‌دارد؟ و به عبارت دیگر: طبق ادعای شما، چگونه حضرت قائم از نوه و نبیره‌های خودش یعنی اجداد احمد الحسن مخفی شده است؟ آیا به سفر رفته و دیگر نیامده و آنها فکر کرده‌اند مرده؟ آیا جنازه‌ای شبیه خودش درست کرده و جای جنازه خودش به آنها قبولانده؟ آیا خودش را به مردن زده و آنها او را دفن کرده‌اند و بعد از قبر خارج شده و مخفی گشته؟ فرض‌های مضحکی که فقط برای پیروان احمد قابل پذیرش‌اند!

این در حالیست که شما می‌گویید حضرت قائم علیه السلام تا قبل از فراهم شدن شروط و مقدمات ظهور، فقط هویتش را مخفی نگه می‌دارد نه خودش را. همه اینها به کنار، مگر امام شما نمی‌گوید غیبت حضرت قائم به معنای

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۳۱

رفعت ایشان به آسمان است؟ پس چگونه کسی که در زمین نیست آمده ازدواج کرده؟

پیوست شباهت قائم به یوسف علیه السلام :

درباره شباهت یا سنت یوسف در قائم علیه السلام چهار دسته روایت وارد شده است:

دسته اول: تک روایت غیبت نعمانی که - در چند کتاب دیگر هم ثبت شده و - می گوید در صاحب این امر شباهتی از یوسف هست: برادران یوسف او را نشناختند تا وقتی که خدا اذن داد و این امت خوگ صفت ملعون چرا انکار می کنند که خدا در وقتی از اوقات، حجت خود را از آنها غائب کند و او مانند یوسف بین آنها تردد نماید و او را نشناسند تا خدا اذن ظهور دهد.^۱

و البته در این باره دو روایت ضعیف دیگر از واقفیه و فرد ناشناس هم وارد شده^۲ که به ترتیب می گویند: «سنت یوسف در قائم حجابی است که خدا بین او و خلق قرار داده که او را می بینند ولی نمی شناسند»^۳، و: «شباهت یوسف در قائم

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۶-۳۳۷ ح ۴، الغیبة للنعمانی ص ۱۶۳-۱۶۴ ح ۴، کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۱ ح ۲۱، علل الشرائع ج ۱ ص ۲۴۴ ح ۳

۲. البته نقلی هم از کعب الأحبار در این باره وجود دارد که چون منتسب به معصوم نیست حجیت ندارد، و البته در ضمن آن علامتهای متعددی برای ظهور قائم ذکر شده که هیچکدامش درباره احمد بصری رخ نداده است. الغیبة للنعمانی ص ۱۴۷

۳. «وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسُّرُّ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ». کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴۶. راوی این روایت از رؤسای هفت امامی است.

غیبتش از نزدیکان و مردمش و مخفی بودنش از برادرانش و مشتبه بودن امرش بر پدرش یعقوب است (که البته در این روایت تصریح شده که از علامات خروج قائم خروج یمانی از یمن است که اولاً می‌رساند قائم غیر از یمانی است و ثانیاً تصریح می‌کند خروج یمانی از یمن می‌باشد).^۱

دسته دوم: دو روایتی که شباهت یوسف و قائم را در این می‌داند^۲ که امرشان در یک شب درست می‌شود؛ یعنی همانگونه که یوسف به یک شب از زندان به عزیزی مصر رسید قائم هم در یک شب امر ظهور یا قیامت درست می‌شود (و البته مرحوم نعمانی مراد از این سنت را غیبت یوسف دانسته که اشتباه است): «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهٌ (سَنَةٌ) مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمِّ سَوْدَاءَ يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ».^۳

مشکل این دو روایت اینست که صاحب این امر را مانند یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزند کنیز سیاه می‌دانند در حالیکه نه مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ سیاه پوست بوده و نه مادر یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۴ علامه مجلسی آن را حمل بر مادر با واسطه یا دایه ایشان

۱. «وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ وَاحْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَإِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ وَأَهْلِهِ وَشِعْتِهِ». کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۷. در سند این روایت اسماعیل بن علی قزوینی است که ناشناس می‌باشد.

۲. البته به احتمال زیاد این دو یک روایت هستند زیرا راوی یکی یزید کناسی و راوی دیگری ضریس کناسی ثبت شده و متن هر دو نیز دقیقاً یکی است.

۳. الغيبة للنعماني ص ۱۶۳ ح ۳ (بدون لفظ واحدة) و ص ۲۲۸ ح ۸، کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۲

۴. المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ ص ۷۶۳

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۵۱

نموده^۱ که بدون قرینه است و شخص دیگری کلمه «سوداء» را زائد دانسته^۲، اما به نظر ما ظاهراً «سوداء» تصحیف لفظ «سمراء» به معنای تیره رنگ است، و اصلاً ممکن است مرادش امام کاظم علیه السلام باشد که واقفیه اعتقاد به قائم بودن ایشان داشتند، و البته ظاهراً وجه تشبیهش فقط در همان اصلاح ناگهانی یا اصل غیبت می باشد نه تیره بودن رنگ مادر.

دسته سوم: تک روایتی از واقفیه که سنت یوسف در قائم را جمال و سخاء او می داند: «سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ سَخَائِهِ».^۳

اما همین روایت با همین سند در یک جا از کمال الدین و غیبت طوسی چنین ثبت شده: «وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْسَّجْنُ»^۴ و در جای دیگر از کمال الدین اینگونه: «وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ»^۵ و در جای دیگری از غیبت طوسی اینطور: «وَ أَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ علیه السلام فَالْغَيْبَةُ».^۶

که بالاخره معلوم نمی کند سنت یوسف جمال و سخا هست یا سجن و حبس یا غیبت یا سجن و غیبت. نگویید خوب همه اش هست، زیرا این یک

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۱۹

۲. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام ج ۴ ص ۳۵۸

۳. إثبات الوصية ص ۲۶۷. لازم به ذکر اینکه: در این مصدر، راوی ابو نصر ثبت شده که غلط بوده و درستش - با توجه به مصادر متعدد دیگر - ابو بصیر می باشد.

۴. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۳ ح ۱۶، الغيبة للطوسی ص ۶۰

۵. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۶

۶. الغيبة للطوسی ص ۴۲۴

روایت است که چهار جور ثبت شده و امام یکی از اینها را بیشتر نگفته‌اند. دسته چهارم: تک روایتی از واقفیه که سنت یوسف در قائم را زندان و غیبت می‌شمرد که با نسخه بدل های روایت قبل همخوان می‌باشد: «أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْسَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ»^۱. و جالب اینکه در سلسله راویان این دو دسته احادیث هفت امامی‌ها وجود دارند^۲ یعنی همان‌ها که به قائمیت امام کاظم علیه السلام اعتقاد داشتند لذا اصل شباهت غیبت یوسف و غیبت قائم علیه السلام مشکوک است.^۳

همچنانکه راوی یکی از دو روایت دسته دوم نیز هفت امامی است و راوی

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۱، الغیبة للنعمانی ص ۱۶۴ ح ۵. در سند کمال الدین دو نفر واقفی و در سند نعمانی لا اقل سه نفر از واقفیه وجود دارند.

۲. توضیح آنکه در سند روایت دسته چهارم حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش وجود دارند که هر دو از رؤسای واقفیه هستند و در سند روایت دسته سوم نیز سلیمان سنی مذهب از ابو بصیر وجود دارد که ظاهراً واسطه بین آن دو یعنی علی بن ابی حمزه از سند افتاده است زیرا نقل سلیمان از ابو بصیر متعارف نیست و در تمام کتب حدیثی شیعه تنها دو حدیث از سلیمان از ابو بصیر ثبت شده است: (الکافی ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۱۵، کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۶ و ص ۳۲۶ ح ۶) در حالیکه در کتب اربعه دوازده نقل از سلیمان از علی بن ابی حمزه - که از روایت اصلی ابو بصیر می‌باشد - ثبت شده است، و نیز دو حدیث در کتاب تهذیب از سلیمان از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر ثبت شده است: (تهذیب الأحکام ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۵۶ و ص ۲۵۸ ح ۶۳؛ غیر از اینکه متن دو روایت بالا کاملاً شبیه هم هست، در نتیجه سند این روایت هم مشتمل بر راوی هفت امامی می‌باشد. همه اینها به کنار، اصلاً در یکی از دو سند غیبت طوسی به نام علی بن ابی حمزه بین سلیمان و ابو بصیر تصریح شده است: (الغیبة للطوسی ص ۶۰) که دیگر هر شک و تردیدی را منتفی می‌کند.

۳. البته شیخ طوسی برای رفع اشکال، زندان و حبس را کنایه از همان غیبت شخصی یا شخصیتی شمرده است. الغیبة للطوسی ص ۶۰

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۷۱

روایت اول نیز به دو گونه سدیر و حنان بن سدیر^۱ ثبت شده که حنان نیز واقفی است، همو که از وی نقل شده: «صَاحِبُ الْأَمْرِ يُسَجَنُ حِيناً: صاحب الامر مدتی زندانی می شود مدتی می میرد و مدتی فراری می گردد»^۲.

خلاصه اینکه رد پای هفت امامی ها - که قائم موعود را همان امام کاظمی می دانستند که در زندان هارون به سر می برده - در تمام این چند روایتی که غیبت حضرت قائم را به غیبت حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرده یا حتی تصریح به حبس و زندان نموده پر رنگ است.

یمانی: حرف های شما حوصله من را سر برد؛ من فقط یک روایت خواندم شما جوابش را نداری بدهی ده صفحه حرفهای بی ربط تحویل می دهی. این اشکالات شما فوقش به چند روایت است اما نکته ای که ما باید توجه بکنیم این است که وقتی در مساله ازدواج امام مهدی علیه السلام نصوص قطعی داریم - و همان طور که عرض کردم، ۵۲ تا روایت شیخ ناظم عقیلی حفظه الله ذکر می کند - دیگر در این جا ما نمی توانیم بیاییم باب اجتهاد را باز بکنیم و بگوییم با فلان چیز منافات دارد با فلان چیز منافات ندارد و چه و چه.

وقتی اهل بیت می فرمایند که او می آید و خانواده و بچه هایش را در مسجد سهله هنگام ظهورش جا می دهد، خوب پس منافات نداشته، ازدواج کرده دیگر.

۱. تقریب المعارف ص ۴۳۰

۲. الغیبة للطوسی ص ۵۸

ما در اصطلاح یک قاعده داریم به اسم: ادلُّ دلیل علی امکان شیء و وقوعه: بهترین دلیل برای اینکه چیزی ممکن است اینست که واقع شده، شما مثلاً می‌خواهید با این شبهه بگویید که آیا ممکن است امام زمان در زمان غیبت ازدواج کرده باشد. من می‌خواهم به شما عرض بکنم که طبق روایات حضرت قطعاً ازدواج کرده و همین که ازدواج کرده یعنی ممکن بوده دیگر، اگر ناممکن بود که دیگر ازدواج نمی‌کرد.

جواب: نصوص قطعی بر چه چیزی داریم؟ بر اینکه ایشان در دوران غیبت دارای فرزند است؟ اگر این بود که دیگر بحثی نداشتیم و کدام عاقلی با فرض وجود فرزند بحث از وقوع ازدواج می‌کند؟

اما آنچه که ناظم عقیلی جمع کرده اخباری درباره سلام و صلوات بر فرزندان قائم و از این قبیل چیزهاست که هیچ تصریحی در این باره ندارد که این فرزندان بعد از ظهور به دنیا می‌آیند یا در زمان غیبت. بله تنها از چند روایت انگشت شمار و بی سند که نه متواترند و نه قرینه‌ای قطعی بر صدور دارند بر می‌آید که آن فرزندان مربوط به دوره غیبت می‌باشند که این هم چیزی را ثابت نمی‌کند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که صرف تعداد بالای یک نقل به معنای متواتر بودن محتوای آن نیست بلکه اساس تواتر بر این اینست که محتوای آن برای نوع افراد اطمینان حاصل کند که چنین لفظ یا مضمونی از معصوم صادر شده است. در حالیکه آنچه آقای ناظم عقیلی درباره فرزندان قائم جمع آوری

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۴۹۱

نموده چنین ویژگی ندارد و همانطور که جلسه قبل عرض کردم بسیاری از آنها اصلاً از معصوم صادر نشده، و بسیاری از آنها بدون هیچ سلسله سندی به معصوم نسبت داده شده، و تعداد قابل توجهی از آنها هیچ ظهوری ندارد که آن فرزندان در دوره غیبت به دنیا می‌آیند. پس اینقدر روی عدد ۵۲ نقل آقای ناظم عقیلی مانور ندهید. غیر از اینکه بعضی از موضوعات به خاطر جایگاه خاصی که داشته‌اند نوعاً نظر جعل‌کنندگان حدیث و دروغ‌پردازان را به خود جلب می‌کرده‌اند که این نیز باعث می‌شود ما به صرف تعدّد نقل، اطمینان به صدورش از معصوم نکنیم. به عنوان مثال اهل سنت صدها بلکه هزاران حدیث در فضائل خلفای سه گانه نقل کرده‌اند اما از آنجا که آنها در این موضوع متهم به تعصب و یکجانبه‌گرایی و تحریف واقعیات هستند آن همه نقل، متواتر تلقی نمی‌شود و انسان بی‌طرف به مضمون آنها اطمینان نمی‌کند. و مساله مهدویت نیز اینگونه است؛ یعنی از آنجا که افراد مختلفی سعی در اثبات مهدویت امام خویش داشته‌اند یا در صدد سوء استفاده از جذابیت مساله مهدویت به نفع خود بوده‌اند یا می‌خواسته‌اند خود را مطلع از مسائل مهدویت جلوه دهند دست به جعل حدیث و دروغ‌پردازی و تحریف می‌زده‌اند و این چنین است که درباره مهدویت محمد بن عبد الله نفس زکیه، مهدویت زید، مهدویت محمد بن حنفیه، مهدویت امام کاظم علیه السلام، مهدویت عباسی‌ها و پرچمهای سیاه خراسان، مهدویت امامان اسماعیلی و فرزندان مهدی و ... احادیث گوناگونی جعل شده است. پس آنچه منطقی است اینست که ما بینیم این احادیث توسط چه کسانی

نقل شده، در چه مصادری ثبت گشته، آیا از نظر محتوا مدعای شما را ثابت می‌کند یا با ابهامات گوناگونی که دارد قابلیت اثبات مطلب به این مهمی را ندارد.

به عنوان نمونه درباره همین روایت مسجد سهله که نقل کردید، تنها سه نقل وجود دارد که من آنها را از نظر سند و محتوا بررسی می‌کنم:

روایت اول: راوی آن شخص نا شناخته ای به نام مرازم بن عبد الله^۱ یا مریم بنت عبد الله است^۲ که در میان سلسله اسناد دهها هزار حدیث فقط یک بار نامش ذکر شده و فقط همین یک حدیث در قرن ششم از او نقل شده است و از نظر محتوا نیز می‌گوید: گویی من می‌بینم قائم با اهل و عیالش در مسجد سهله نزول می‌فرماید: «كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ». خوب از کجای این حدیث در می‌آید که قائم در دوره غیبت ازدواج کرده و دارای فرزند پسر نیز شده است؟ زیرا:

اولاً کلمه «اهل» هم به معنای خانواده می‌آید (که خود خانواده گاهی به معنای خاندان است یعنی قوم و خویش که می‌شود سادات مقرب به قائم علیه السلام، و گاهی به معنای زن و فرزند می‌آید) و هم به معنای دور و بری‌ها که می‌شوند اصحاب قائم، پس تلازمی با زن و فرزند داشتن ندارد. بلکه کلمه

۱. قصص الأنبياء (للراوندي) ص ۸۰ ح ۶۳

۲. بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۷ ح ۱۳ و ج ۹۷ ص ۴۳۵ ح ۳

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۵۱۱

«عیال» به معنای افراد واجب النفقه شخص مانند زن و فرزند و پدر و مادر می باشد که باز تصریحی در این ندارد که مراد از عیال حضرت زن ایشان است یا فرزندشان یا هر دو - و البته احمد قائل است ایشان دیگر زنی نخواهند گرفت^۱ - و نیز اینکه این فرزند آیا پسر است یا دختر و نیز اینکه این فرزند کودک خردسالی است که چندی قبل متولد شده یا فرد کاملی که سالها پیش به دنیا آمده است.

ثانیاً روایت هیچ توضیحی نمی دهد که نزول حضرت قائم علیه السلام با عیال در ابتدای ظهور است تا لازم بیاید که در دوران غیبت ازدواج کرده باشند بلکه نسبت به زمان این نزول ساکت می باشد و باید از روایات دیگر بدست آید. بلکه در نسخه ای از این روایت، تتمه ای وجود دارد که کاملاً مشخص می کند نزول ایشان بعد از تمام شدن جنگها و استقرار حکومت ایشان می باشد، زیرا راوی از امام می پرسد: آیا قائم در مسجد سهله برای همیشه می ماند و امام جواب می دهند: آری: «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا يَزَالُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ أَبَدًا، قَالَ: نَعَمْ»^۲.

روایت دوم: راوی آن شخص نا شناخته ای به نام صالح بن ابی الأسود است که در منابع شیعی بسیار کم روایت دارد و با توجه به کسانی که از آنها نقل

۱. الجواب المنير ج

۲. المزار الكبير ص ۱۳۵

می‌کند سنی یا زیدی مذهب می‌باشد، و از نظر محتوا می‌گوید: «و امام متذکر مسجد سهله شد و فرمود: آنجا منزل صاحب ماست زمانیکه با اهلش بیاید: وَ ذَكَرَ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ مُنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَامَ (قدم) بِأَهْلِهِ»^۱. در این روایت کلمه «عیال» وجود ندارد و فقط کلمه «اهل» ذکر شده که تصریحی در زن و فرزند آن هم پسر ندارد و مانند روایت قبل، از زمان این نزول سخن نمی‌گوید.

روایت سوم) این روایت حدود صد سال پیش برای اولین بار در کتاب الزام الناصب - که شماها قبولش دارید - مطرح شده ولی از نظر محتوا بسیار کارگشاست زیرا ابتدا می‌گوید قائم اصحابش را در اقطار زمین می‌فرستد تا اینکه حکومتش بر قرار می‌گردد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و پایتخت را در کوفه قرار می‌دهد بعد می‌گوید و مسکن اهلش مسجد سهله است و مکان قضاوت کردنش مسجد کوفه: «لا يزال يبعث أصحابه في أقطار الأرض حتى يستقيم له الأمر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و يستقرّ في الكوفة و يكون مسكن أهله مسجد السهلة و محلّ قضاة مسجد الكوفة»^۲.

از این روایت به خوبی برمی‌آید که زمان نزول حضرت قائم عليه السلام و اهلش در مسجد سهله بعد از تمام شدن جنگ و استقرار حکومت ایشان و بعد از

۱. الكافي ج ۳ ص ۴۹۵ ح ۲، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۲ ح ۱۲، الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۰، الغيبة للطوسي ص ۴۷۱

۲. الزام الناصب ج ۲ ص ۱۳۹

آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و فرزند دارند؟ ۱۵۳۱

برپایی عدل در تمام جهان است نه همان ابتدای ظهور، لذا هیچ مشکلی ندارد که حضرت بعد از ظهور و قبل از استقرار حکومت ازدواج کرده و صاحب اهل شده و بعد از استقرار حکومت با اهلشان به مسجد سهله تشریف بیاورند؛ و البته در این روایت هم هیچ تصریحی ندارد که مراد از اهل ایشان یعنی زن و فرزند پسر.

اما آن قاعده که گفتید، مربوط به امور حسی است و ربطی به بحث روایی ندارد و تازه بحث ما هم روایی نبود، سؤال این بود که وقتی روایات تصریح می‌کند که جسم قائم در دوران غیبت دیده نمی‌شود این امام چگونه می‌تواند با جده احمد ازدواج کند و عمری را هم با او سر نماید؟

یمانی: صحبت های شما حوصله من را سر برد بقیه بحث باشد برای جلسه بعد.

ابن الحسین: آقا جان اینطور که نمی‌شود من هر چه بگویم شما با طعنه یا تهمت یا تمسخر از کنارش رد شوید؛ اگر حرفهای من اشتباه است و جهش را بیان کنید، اگر درست است خوب به صحتش اعتراف کنید، و الا لا اقل بگویید که جواب حرف مرا ندارید. و البته من هم خسته شدم و این شاء الله ادامه سخن را در جلسه بعد پی می‌گیرم.

متأسفانه این جلسه هم مانند جلسه قبل راه به جایی نبرد چون طرف یمانی من نه حرفم را با دلیل رد می‌کرد و نه صحت آن را می‌پذیرفت، اما گمانم این بود که مخاطبان قضاوت درستی از حرفهای ما داشتند لذا از این بابت خوشحال بودم.

جلسه سوم

چطور می‌گویید که شخصیت

ایمانی فرزند و وصی امام

زمان بیشتر است؟

سؤال ۳. چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟

در حالی که هیچ روایتی در این باره وجود ندارد.
 یمانی: امام علی علیه السلام فرمودند: «علیکم بالدرایات لا بالروایات: بر شما باد به درایت و فهم احادیث و کلمات ما، نه فقط نقل کردن».
 ما که اخباری نیستیم، منظومه منظم قرآن و عترت، برای ما معرفت حاصل می‌کند، یعنی این معارف دین مان را از این منظومه قرآن و عترت با ذوق عقل و چراغ عقل می‌فهمیم.

در حدیث آمده که یمانی اطاعش واجب است، و آن کسی که اطاعتش واجب است قطعاً باید حجت خدا باشد، آن کسی که حضرت درباره‌اش می‌فرمایند: «یدعو الی الحق، یهدی الی الحق» دعوت به حق می‌کند، هدایت به حق می‌کند، «یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم» یعنی کسی که به طریق مستقیم و به حق دعوت می‌کند، چه عمداً و چه سهواً، چه علماً و چه جهلاً مُحال است شما را به سمت باطل دعوت و هدایت کند. یعنی چی؟ یعنی معصوم است. وقتی که او شد معصوم، باید منصوص باشد. وقتی که مفترض الطاعة است و همه باید از او پیروی کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد از دستور او سرپیچی کند، یعنی چه؟ یعنی او حجت خداست، یعنی معصوم است که ما

موظف به اطاعت از او هستیم. یعنی جزء اولی الامر است. وقتی جزء اولی الامر است، باید منصوص باشد، باید صاحب نص و وصیت باشد. امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «الإمام منّا لا یكون إلاّ معصوماً، و العصمة لیست صفتاً ظاهرةً فی الخلق، و لا تُعرف و لا تُثبت إلاّ بالنص: رئیس و رهبر از ما اهل بیت، فقط معصوم است و معصوم عصمتش یک چیزی نیست که - مثلاً بر روی آن خال کوبی شده باشد، یا مثلاً یک پروژکتور برق یا نوری مثلاً داشته باشد - در ظاهر خلقتش نیست تا شناخته شود و هرگز شناخته نمی شود مگر با نص». حالا این نص گاهی توسط خلیفه قبل بدون واسطه است که به آن اشاره و معرفی می کند و اسمش را می برد و گاهی بین خلیفه قبل با او سال ها فاصله است، همان جوری که شیث به نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام به موسی وصیت کرد، خوب بین آنها سال ها فاصله بود همچنانکه عیسی بن مریم ۴۰۰ سال قبل از بعثت پیغمبر به ایشان وصیت کرد.

جواب: اولاً اصل اینکه امام علی علیه السلام فرموده باشند: علیکم بالدرايات لا بالروایات ثابت نیست زیرا این بیان تنها در کنز الفوائد کراچی^۱ بدون ذکر هیچ سندی آمده در حالیکه چنین بیانی در هیچ منبع دیگری از شیعه وجود ندارد حتی در دو کتاب «غرر الحکم» و «عیون الحکم» که سعی بر جمع آوری تمام کلمات قصار امیر المومنین علیه السلام کرده اند و حتی در دو کتاب «جامع الاخبار» و

۱. کنز الفوائد ج ۲ ص ۳۱

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عجل الله فرجه است؟ ۱۵۹۱

«عوالی اللئالی» که هر حدیثی ضعیف و بی‌سندی را ذکر کرده‌اند چنین روایتی وجود ندارد. اما از سند که بگذریم، مراد از «درایات» و «روایات» چیست؟ آیا همانطور که شما ترجمه کردید منظور فهم حدیث در برابر نقل حدیث است؟ اگر این بود که باید لفظ را مفرد می‌آورد: «بالدرایة»، در حالیکه «الدرایات» به صورت جمع آمده پس ترجمه‌اش نمی‌شود «فهم حدیث»، از طرفی در فقره «لا بالروایات» مطلق نقل حدیث نفی شده در حالیکه صحیحش این بود که گفته شود: به تدبیر در معنای احادیث بیشتر از صرف نقلها آنها بها دهید، نه اینکه به طور کلی نقل روایات نفی شود و اصلاً تا نقل روایات نباشد چگونه درایت نسبت به آنها امکان‌پذیر است؟ در نتیجه این احتمال به ذهن می‌رسد که منظور از «روایات» داستان‌ها و حکایت‌ها باشد و منظور از «درایات» پند و اندرز گرفتن از داستانها باشد. حال بر فرض که ترجمه شما از این نقل درست باشد اما گستره آن تا کجاست و آیا دایره اصول اعتقادات را هم می‌گیرد؟ یعنی آیا ممکن است معصوم در دایره اصول اعتقادی آن هم مسأله مهم امامت و عصمت که نیاز به نص دارد، بدون اینکه در مقام تقیه باشد به گونه‌ای سخن بگوید که سخن او نیاز به درایت داشته باشد؟ اینکه با نص بر امامت و عصمت سازگاری ندارد.

ثانیاً شما می‌گویید ما اخباری نیستیم در حالیکه حدیث هدایتگر بودن یمانی که شما اینقدر رویش مانور می‌دهید تنها در یک حدیث وارد شده پس چگونه با تک حدیثی می‌خواهید عصمت یمانی را ثابت کنید.

ثالثاً من مطابق استشهاد خودتان به شما می‌گویم: علیکم بالدرایات لا

بالروایات، زیرا حدیث طبق قرائتی که شما خواندید نمی‌فرماید شخص معصوم نیاز به نص دارد بلکه می‌گوید خود عصمت نیازمند نص است زیرا ضمیری که به کارد می‌برید مونث بوده و به عصمت بر می‌گردد: «لا تُعْرِفُ وَ لا تُثَبِّتُ إِلَّا بِالنَّصِّ»^۱. این در حالیست که متن مورد استدلال شما نص در عصمت یمانی نیست بلکه به قول خودتان با درایت و پیچاندن مطلب و یعنی یعنی کردن دارید عصمت او را اثبات می‌کنید.

رابعاً وجوب اطاعت زمانی ملازم با عصمت است که در جهت خاصی نبوده و به طور مطلق و فراگیر باشد، مثل آیه اولی الامر که چون اطاعت از آنها را به صورت مطلق واجب دانسته^۲ دلالت بر عصمت می‌کند، در حالیکه در تک روایت وجوب اطاعت یمانی تنها مساله خروج او مطرح است نه هر چه گفت و هر کاری کرد. در نتیجه وجوب اطاعت از او فقط مربوط و مقید به مسائل خروج بوده و از اطاعت مقید، وجوب عصمت در نمی‌آید. همچنانکه پیامبر ﷺ اطاعت از اسامه را بر همه مسلمین واجب دانسته و فرمودند: خدا لعنت کند هر کس از لشکر اسامه سر پیچد.^۳

خامساً اگر مراد از عبارت: «یدعو الی الحق و یهدی الی طریق مستقیم»

۱. البته متن روایت اینگونه نیست ولی چون مخاطب من متن حدیث را آن طوری خواند من هم بر اساس قرائت خودش به او پاسخ دادم. مراجعه کنید به معانی الاخبار ص ۱۳۲ ح ۱

۲. نساء: ۵۹

۳. الملل و النحل ج ۱ ص ۳۰

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۶۱۱

مطلق حق و صراط مستقیم بود شاید عصمت فهمیده می شد اما این عبارت در فخره قبل تفسیر شده که: «لَا تَنْهَى دَعْوَةَ إِلَى صَاحِبِكُمْ»^۱ در نتیجه حق بودن یمانی به صورت مطلق نیست تا تلازمی با عصمت داشته باشد بلکه تنها از این جهت که مردم را در مقابل پرچم خراسانی و سفیانی دعوت به امام زمان علیه السلام می کند بر حق و خروجش مشروع است. تازه عرض شد که این مضمون تنها در یک حدیث وارد شده که همین قدر را هم نمی تواند به اثبات برساند.

ذکر این توضیح نیز ضروری است که طبق بعضی روایات زمان قیام یمانی

بعد از ظهور قائم می باشد، از جمله:

الف) «... وَ تُقْبَلُ رَايَاتُ مِنْ شَرْقِيّ الْأَرْضِ غَيْرِ مُعَلَّمَةٍ لَيْسَتْ بِقَطْنٍ وَلَا كَتَّانٍ وَلَا حَرِيرٍ مَخْتُومٍ فِي رَأْسِ الْفَنَاءِ بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ وَ تُوجَدُ رِيحُهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمَسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهَا بِشَهْرٍ حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَيَبِينَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا رِهَانٍ...»^۲.

در این روایت تصریح شده که مردی از آل محمد با پرچمی که با خاتم سید اکبر یعنی رسول خدا مهر شده رو به عراق می آورد و خصوصیتش اینست که به هر جا رو می آورد یک ماه قبلش ترس وارد آن سرزمین می شود، که این

۱. الغيبة للنعماني ص ۲۵۶

۲. سرور اهل ایمان ص ۵۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۷۴

علامت در روایات متعددی درباره شخص قائم موعود بیان شده است.^۱ در نتیجه متوجه می‌شویم مراد از «مردی از آل محمد» شخص قائم می‌باشد. بعد در ادامه می‌گوید: پس از اینکه آن مرد وارد کوفه شد یمانی و خراسانی برای رسیدن از هم سبقت می‌گیرند اما به کجا؟ با توجه به قرینه سیاق همان کوفه مراد است. (ب) «... وَ مِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يُخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَ خَلَفَ وَصِيِّي»^۲: پیامبر بعد از ملاقات با عده ای از اهل یمن فرمودند: و از آنهاست فردی یاری شونده که با هفتاد هزار نفر خروج می‌کند و خَلَفَ مِنْ وَ خَلَفَ وَصِي مِنْ عَلِي رَا يَارِي مِي نَمَائِد.

بر واضح است که یاری رساندن به فرد غائب ممکن نیست در نتیجه قائم ظهور فرموده‌اند که یمانی به یاری ایشان می‌شتابد.

ج) روایات معتبری که خروج یمانی را قبل از قیام قائم می‌شمرد نه قبل از ظهور، از جمله: «خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةُ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْخَسْفُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْيَمَانِيُّ»^۳، و: «خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ»^۴.

۱. از جمله: الغيبة للنعمانی ص ۳۰۷

۲. الغيبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰

۳. الکافی ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۳

۴. کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۹ ح ۱

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۶۳۱

و ظاهراً برای همین در توقیع سمیری، خروج یمانی جزء علائم ظهور معرفی نشده است.

و این روایات می‌رساند که اولاً قائمی که قیام می‌کند غیر از یمانی است و ثانیاً با توجه به روایاتی که بین ظهور و قیام قائم سه ماه و اندی فاصله می‌داند^۱ و توجه به اینکه خروج یمانی قبل از قیام قائم معرفی شده نه قبل از ظهور ایشان، مشخص می‌شود یمانی بعد از ظهور قائم علیه السلام خروج خواهد کرد.

اما آنچه درباره وصیت شیث به نوح و وصیت ابراهیم به موسی و فاصله بین عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتید: اولاً فاصله بین عیسی علیه السلام با ایشان حدود ۶۰۰ سال است نه ۴۰۰ سال، ثانیاً آنچه در قرآن بیان شده بشارت عیسی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله است نه وصیت او به ایشان و طبق روایات نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وصی عیسی علیه السلام معرفی نشده است.

ثانیاً در روایتی که شیخ صدوق با ۱۲ طریق^۲ و پدر ایشان^۳ و شیخ طوسی و نیز صاحب کفایة الاثر با سند دیگری از چند طریق نقل کرده‌اند شیث به فرزندش شبان وصیت نموده نه به نوح علیه السلام: «أَوْصَى شَيْثٌ إِلَى ابْنِهِ شَبَّانَ» و کسی که به نوح وصیت کرده ناخور یا ناحور است که وصیتش بدون فاصله و

۱. از جمله: الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۱۷۶، أمالی الصدوق ص ۴۰۳

۳. الإمامة و التبصرة ص ۲۱-۲۳

متصل به خود نوح علیه السلام بوده است: «دَفَعَهَا نَاخُورًا إِلَى نُوحٍ»^۱ و: «وَأَوْصَى نَاخُورًا إِلَى نُوحٍ»^۲ همچنانکه ابراهیم به فرزندش اسماعیل وصیت کرده نه به موسی و کسی که به موسی وصیت کرده شعیب بوده که باز وصیتش بدون فاصله و متصل به خود موسی علیه السلام بوده است: «أَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ» و: «وَأَوْصَى شُعَيْبٌ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ»^۳.

بله در حدیث دیگری که شیخ کلینی و شیخ صدوق نقل نموده‌اند^۴ چنین آمده که آدم متذکر نوح شد و گفت خدای متعال پیامبری به نام نوح خواهد فرستاد که او را تکذیب کرده و گرفتار طوفان می‌شوند: «وَذَكَرَ آدَمُ عليه السلام نُوحًا عليه السلام وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعَثُ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ فَيَقْتُلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ»، اما همانطور که مشاهده می‌کنید این نه تنها وصیت نیست که حتی - با توجه به ذکر عذاب - بشارت هم تلقی نمی‌شود بلکه خبر دادن از آینده قومی است که با تکذیب پیامبر خود هلاک می‌شوند. بعد می‌گوید که بین آدم و نوح علیه السلام ده نفر پدر بوده که همه پیامبر بودند: «وَكَانَ بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوحٍ عليه السلام عَشْرَةٌ أَبَاءٌ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ» و این می‌رساند وصیت به نوح عليه السلام متصل بوده نه با فاصله و کسی که به نوح عليه السلام وصیت کرده پدرش بوده که او

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱ از امام صادق عليه السلام

۲. کفایة الأثر ص ۱۴۸ از حضرت علی عليه السلام

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱ از امام صادق عليه السلام، کفایة الأثر ص ۱۴۸-۱۴۹ از حضرت علی عليه السلام

۴. الکافی ج ۸ ص ۱۱۳-۱۲۰ ح ۹۲، کمال الدین ج ۱ ص ۲۱۳-۲۱۹ ح ۲

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۶۵

هم پیامبر بوده است. بله در ادامه تصریح می کند که آدم به شیث علیه السلام وصیت کرد که هر کس از شما نوح را درک کرد به او ایمان بیاورد تا از غرق شدن نجات پیدا کند: «وَأَوْصَىٰ آدَمُ إِلَىٰ هَبَةَ اللَّهِ أَنَّ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَ لِيَتَّبِعْهُ وَ لِيُصَدِّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يُنَجِّوْهُ مِنَ الْغَرَقِ» اما مخاطب این وصیت به تصریح ضمیر «منکم» خاندان شیث علیه السلام می باشند نه عموم مردم آن زمان، در نتیجه این یک وصیت خصوصی است و ربطی به نص عمومی بر خلیفه الله ندارد. و اتفاقاً در ادامه می گویند: و نسل شیث علیه السلام که علم و اسم اکبر و میراث نبوت را در اختیار داشتند و از ترس نسل قایلل مختفی بودند، وقتی نوح علیه السلام به نبوت رسید در وصیت آدم علیه السلام نگاه کردند و دیدند پدرشان آدم به نوح علیه السلام بشارت داده است پس به او ایمان آوردند: «وَ الْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَخْفِينَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْأَسْمِ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النَّبُوَّةِ حَتَّىٰ بُعِثَ نُوحٌ وَ ظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هَبَةَ اللَّهِ حِينَ نَظَرُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحًا علیه السلام قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمْ آدَمَ فَأَمَنُوا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ صَدَّقُوهُ». که این متن هم می رساند وصیت آدم علیه السلام یک وصیت خاندانی بوده و مخاطب آن نیز فقط کسانی بودند که علم و اسم اکبر و آثار نبوت را در اختیار داشتند نه عوام الناسی که نسبت به خیلی چیزها علم و آگاهی ندارند.

و مهمترین نکته اینکه در وصف این وصیت می گویند: و آدم به شیث توصیه کرده بود که وصیت او را سر هر سال بخوانند و متذکر شوند و خاندان شیث علیه السلام نیز آن تاریخ را عید قرار داده بودند و هر سال بعثت نوح علیه السلام را در آن زمانی که مبعوث می شود متذکر می شدند: «وَ قَدْ كَانَ آدَمُ وَصَّىٰ هَبَةَ اللَّهِ أَنْ

يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ لَهُمْ فَيَتَعَاهَدُونَ بَعَثَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زَمَانِهِ الَّذِي بُعِثَ فِيهِ». که این عبارات می‌رساند اولاً وصیت آنها خاندانی بوده نه عمومی، ثانیاً اصل وصیت را در اختیار داشته‌اند و هر سال در آن نگاه می‌کرده‌اند و متذکر آن می‌شده‌اند نه نقل وصیت آن هم توسط افراد مجهول یا ضعیف، و ثالثاً - طبق تصریح روایت - از زمان مبعوث شدن نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز آگاهی داشته‌اند. حال کدامیک از این مطالب مرتبط با احمد بصری است من که نمی‌دانم.

و خلاصه با توجه به روایاتی که ذکر شد نص و وصیت با فاصله برای نوح و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر اسلام ﷺ ادعایی بیش نیست.

از همه اینها بگذریم، اصلاً آنچه شما گفتید چه ربطی به سؤال من دارد؟ من پرسیدم از کجا می‌گویید شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است در حالیکه حتی یک روایت هم در این زمینه وجود ندارد.

یمانی: ربطش را داشتیم عرض می‌کردم که شما نگذاشتی و باز حرفهای باطل زدی. ما عرض کردیم که یمانی باید حجتی از حجت‌های خدا باشد، در زمان امام مهدی هم باشد، و صاحب نص و وصیت هم باشد. حالا وقتی به تنها حدیث وصیت که بازدارنده از گمراهی است و به جا مانده از حضرت رسول خدا ﷺ در شب وفاتشان است، مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آن کسی که صاحب نص و وصیت است، آن خلیفه، آن حجت، آن مهدی، آن صاحب امری که در زمان امام مهدی در کنار او هست فرزند امام مهدی است که اولین مقربین و

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۶۷

اولین اصحاب و اولین مؤمنان است و اسمش هم عبدالله، احمد و مهدی است، این در حقیقت همان فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است. امام زمان او را می‌فرستد برای گرفتن بیعت، او را می‌فرستد برای زمینه سازی.

جواب: من هم قبلاً عرض کردم که طبق حدیث وصیت، امام زمان علیه السلام فرزند خود را به هنگام وفات به خلافت نصب می‌کنند نه قبل از ظهور خودشان برای گرفتن بیعت و زمینه سازی، و همه اینها من در آوردی است و از هیچ کجای حدیث وصیت یا حدیث وجوب اطاعت از یمانی در نمی‌آید و با یعنی یعنی گفتن شما مطرح شده است. از طرفی وصیت پیامبر در شب وفات که شما آن را تنها وصیت بازدارنده از گمراهی می‌دانید اولاً سه حدیث دیگر در غیر غیبت طوسی ثبت شده که هیچ نامی از مهدیین در آن وجود ندارد و فقط از دوازده امام سخن گفته شده است. پس چرا می‌گویید تنها حدیث وصیت به جا مانده از پیامبر؟

این احادیث عبارتند از دو حدیث از امیر المومنین علیه السلام در کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۷۷ و ص ۶۵۸، و یک حدیث از امام صادق علیه السلام در کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۲ و عیون الاخبار ج ۱ ص ۴۵

ثانیاً حدیث غیبت طوسی خودش به خاطر ابهامات متعدد باعث گمراهی شده، از جمله اینکه مشخص نکرده منظورش از سه اسم سه نام است یا سه مسمی و برای همین گروه بزرگی از یمانی‌ها «رایاتی» گشته و قائل به ظهور مهدی دوم به نام عبد الله شده‌اند و به همین وصیت تمسک می‌کنند.

یمانی: حدیثی در دو جای کتاب غیبت طوسی آمده: حذیفه بن یمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت در مورد مهدی فرمود: «بیایع بین الرکن و المقام، اسمہ احمد و عبدالله و المهدی، فهذه سماؤه ثلاثتها: بین رکن و مقام بیعت می کنند، نامش احمد، عبدالله و مهدی است، این سه اسمش هست، اسم دیگری ندارد».

خوب، احمد، عبدالله، مهدی کیه؟ وقتی به وصیت رسول الله مراجعه می کنیم، می بینیم فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است یعنی همان یمانی است که قبل از امام زمان علیه السلام می آید و بین رکن و مقام بیعت می گیرد. پس این یمانی که قبل از امام زمان می آید و با وصیت شناخته می شود، حجت خدا و منصوص می باشد همان احمد مذکور در حدیث وصیت رسول الله است و این شخص، این احمد علیه السلام از فرزندان امام مهدی سلام الله علیه و وصی او می باشد.

خوب حالا آیا اگر با چیزی غیر از وصیت پیامبر بیاید ما موظف به اطاعت از او هستیم؟ نه خیر، چون حجت خدا نیست؛ دقت فرمودید؟
جواب: اولاً این روایت منحصرأً از طریق اهل سنت نقل شده^۱ و قابلیت اثبات قائمی غیر از حضرت قائم موعود علیه السلام را ندارد، ثانیاً همین روایت در دو

۱. سلسله این روایت متشکل از پنج نفر است که سه نفر وسط هر سه از اهل سنت می باشند.

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عجل الله فرجه است؟ ۱۶۹۱

مصدر دیگر به جای احمد، با لفظ محمد ثبت شده است^۱، همچنانکه حدیث حذیفه به اینگونه نیز ثبت گشته: «الْحَقُّوهُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ، وَاسْمُهُ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ... عَرَبِيٌّ اللَّوْنِ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، كَانَ وَجْهُهُ كَوَكَبِ دُرِّيٍّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتَتْ ظُلْمًا وَجُورًا، يَمْلِكُ عَشْرِينَ سَنَةً... فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ»^۲.

و نیز: «فالحقوا به بمكة، فإنه المهدي، واسمه أحمد بن عبد الله... كأنه من رجال بني إسرائيل... كأن وجهه الكوكب الدرّي في اللون، في خده الأيمن خال أسود، ابن أربعين سنة... فيبايع له بين الركن والمقام»^۳.

که طبق این دو نقل، آنچه از حذیفه نقل شده اینست که نام قائم احمد بن عبد الله است نه احمد و عبد الله^۴. هر چند که نزد شیعه هیچکدام از این دو نقل اعتبار ندارد ولی شما که کاری به سند ندارید و به منقولات اهل سنت هم اینقدر بها می دهید باید بدانید که بالاخره حدیث حذیفه در منابع شیعه سه جور ثبت شده، اما شما فقط آن نقلی که مطابق میلان هست را ذکر می کنید.

۱. الخرائج ج ۳ ص ۱۱۴۹، منتخب الأنوار ص ۲۵

۲. التشریف بالمنن ص ۲۸۱

۳. عقد الدرر ص ۱۱۹-۱۲۰

۴. حدیثی که شیخ طوسی نقل کرده، تقطیع شده زیرا می گویند: پیامبر بیاناتی درباره مهدی داشتند و در ضمن آن این را فرمودند: «ذكر المهدي فقال»، در حالیکه در دو متنی که از حدیث حذیفه آوردیم ابتدا خصوصیات از مهدی گفته شده و بعد نام و محل بیعتش ذکر گشته، و به احتمال قوی، این دو حدیث یکی است که دو جور ثبت شده.

ثالثاً در بعضی روایات تصریح شده آنکه با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند نامش محمد است، از جمله:

(الف) «... ثم الحسن بن علي الزكي ثم من اسمه اسمي و لونه لوني القائم بأمر الله في آخر الزمان، المهدي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، تكملة اثني عشر إماماً؛ و المهدي اسمه محمّد الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت فتنة و ظلماً، و الله إني لأعرفه باسمه، و حيث يبايع بين الركن و المقام، و اعرف أسماء أنصاره»^۱.

(ب) «مَهْدِي أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمَلُّ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقَامِ وَ أَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ»^۲.

نیز در حدیثی از همین حذیفه کنیه قائم ابو عبد الله ذکر شده، در حالیکه کسی که نامش عبد الله است نمی‌شود کنیه اش ابو عبد الله باشد: «لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لبعث الله فيه رجلاً اسمه اسمي و خلقه خلقي، يكنى أبا عبد الله يبايع له بين الركن و المقام»^۳.

حال بر فرض که اصلاً حدیث حذیفه صحیح باشد و لفظش هم همانی

۱. إثبات الهداة ج ۲ ص ۱۲۰

۲. کمال الدین و تمام النعمة ج ۱ ص ۲۸۵. البته این روایت در بحار ج ۳۶ ص ۲۵۷ اینگونه ثبت شده «مهدی أمة محمد» که به نام مهدی در آن تصریح نشده است.

۳. إثبات الهداة ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۲۱۲

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۱

باشد که شما خواندید، اما ترجمه‌ای که از آن می‌کنید غلط است. زیرا شما فقره «فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا» را اینگونه معنا کردید: «این سه اسمش هست، اسم دیگری ندارد»، در حالیکه ترجمه حدیث اینست: «اینها هر سه اسم‌های اوست»^۱ و نمی‌گوید: اسم دیگری ندارد. خوب چرا شما معنای حدیث را اینگونه تحریف می‌کنید؟ برای اینکه اگر این قائم اسم دیگری نداشته باشد حتماً کسی غیر از امام دوازدهم است چون یقیناً یکی از نام‌های ایشان محمد می‌باشد و نتیجه بگیرید که این کسی غیر از امام دوازدهم و همان احمد مذکور در وصیت است. اما کسی که به ادبیات عرب آشناست به وضوح می‌بیند که در این حدیث ادات حصر وجود ندارد و این قاعده عرفی و عقلانی را هم می‌فهمد که اثبات یک شیء نفی ما عداه نمی‌کند لذا از اینکه این روایت گفته اینها هر سه اسمهای اوست در نمی‌آید که اسم دیگری ندارد و شیعه هم هیچ مشکلی با این ندارد که یکی از نام‌های امام زمان علیه السلام احمد باشد و اصلاً محدث نوری اولین اسمی که برای ایشان ثبت کرده نام احمد است.^۲

غیر از اینکه تمام کسانی که این حدیث شیخ طوسی را نقل کرده‌اند - مثل شیخ حر عاملی و علامه مجلسی و سید جزائری^۳ و حتی خود شیخ طوسی^۴ -

۱. مراجعه شود به نجم ثاقب ج ۱ ص ۸۶

۲. اول: احمد. نجم ثاقب ج ۱ ص ۸۵

۳. اثبات الهداة ج ۵ ص ۱۳۴ ح ۳۵۵، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۹۱ ح ۳۳، ریاض الأبرار ج ۳ ص ۱۸۰ ح ۲۳۵

۴. العقائد الجعفرية ص ۲۵۰

همه از کسانی بوده‌اند که اعتقاد داشتند نام اصلی آن کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود محمد است؛ خوب اگر از این حدیث حصری که شما می‌گویید در می‌آمد ذیل حدیث تعلیقه می‌زدند که این با اعتقاد شیعه سازگار نمی‌باشد، مانند سید بن طاووس که وقتی حدیث حذیفه مبنی بر قائم بودن احمد بن عبد الله را ذکر کرده پابینش تعلیقه زده: «اینکه نام مهدی احمد بن عبد الله باشد مخالف چیزی است که از روایات به ثبوت رسیده، اما من بخاطر رعایت امانت داری متن را همانگونه که بود ثبت کردم».^۱

این در حالیست که حتی یک نفر از شیعه ذیل این حدیث هیچ تعلیقه‌ای نزنده است، چرا؟ چون هیچ حصری از این حدیث در نمی‌آید تا با عقیده شیعه ناسازگار باشد نه اینکه در می‌آمده و ۱۰۰۰ سال حتی یک نفر این را نفهمیده است تا نوبت به شما برسد.

یمانی: راوی حدیث حذیفه سنی است؟ خوب باشد؛ روایتش جور دیگر هم نقل شده خوب به ما چه ربطی دارد؟ در دو مصدر به جای احمد، محمد ثبت کرده‌اند خوب چون دیده‌اند با اعتقادشان درباره قائم موعود نمی‌سازد متن حدیث را مطابق میل خود دستکاری کرده‌اند؛ کسی از علمای شیعه تعلیقه نزنده خوب نزنده باشد؛ هیچ کس تا حالا از این روایت حصر نفهمیده؟ خوب نفهمیده باشد؛ اینها اشکال نیست اینها بازی با احادیث آل محمد است و اصلاً جواب

۱. إنَّ اسمَه أحمد بن عبد الله؛ فَإِنَّه مخالف للمحقِّق من الروایات، و له مدخل فی التَّوایلات، و لکننا نقلناه كما وجدناه؛ تأدیة للأمانات. الشریف بالمنن ص ۲۸۱-۲۸۲

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۳۱

لازم ندارد. اما نکته مهم اینست که یمانی برای ما یک عنوان مشیر است. اشاره می کند به مهدی اول، اشاره می کند به آن خلیفه خدا، اشاره می کند به آن قائم آل محمد که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ: او اولین قائم از طرف ما اهل بیت است که قیام می کند، به شما شیعیان یک حدیثی می گوید و یک حرفی می زند که شما تحملش نمی کنید، و خودتان علیه اش قیام می کنید»، این چه حدیثی است، چه می گوید که شیعیان تحمل نمی کنند؟

جواب: اولاً اینکه یمانی یک عنوان مشیر است که به خلیفه ای از خلفای خدا اشاره دارد خودش یک ادعای بدون دلیل می باشد که هیچ روایتی نه تصریح به آن دارد و نه تلویح به آن، الا تک روایتی ضعیف درباره وجوب اطاعت همه مسلمین از یمانی به هنگام خروج که روات آن به این ترتیب است: احمد بن عقیله زیدی مذهب از احمد بن یوسف ناشناس از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی که از بزرگان واقفیه بوده^۱ از پدرش علی موسس واقفیه و از دشمنان اصلی امامت حضرت رضا علیه السلام^۲ که امام کاظم علیه السلام او و اصحابش را الاغان انسان نما نامیدند^۳ و امام رضا علیه السلام وی را تکذیب کننده رسول خدا و همه ائمه اطهار^۴ و

۱. رجال النجاشی ص ۳۶ شماره ۷۳

۲. رجال الکشی ص ۴۶۳ شماره ۸۸۳

۳. رجال الکشی ص ۴۰۳ شماره ۷۵۴ و ص ۴۰۴ شماره ۷۵۷ و ص ۴۴۴ شماره ۸۳۲ و ۸۳۵ و ۸۳۶

۴. رجال الکشی ص ۴۰۵ شماره ۷۶۰

کسیکه بعد از مرگش وارد آتش شده دانستند.^۱

از طرفی چون مضمون آن کاملاً شاذ و منحصر به فرد است طبق فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمودند: «يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ»^۲ - که شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی هر سه نقلش کرده‌اند - ما این حدیث شاذ را کنار می‌گذاریم و مستند اعتقادی خویش برای شناخت حجت خدا قرار نمی‌دهیم.

ثانیاً بر فرض که یمانی عنوان مشیر باشد اما لا اقل در ۹ روایت تصریح^۳ و در یک روایت تلویح شده که یمانی از یمن خروج می‌کند.^۴

و اما روایت «إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ» حدود ۲۰ اشکال دارد:

(۱) این روایت در هیچ کتابی غیر از کتاب زهد حسین بن سعید نیامده که

به صورت وجاده پیدا شده است و سند متصل ندارد، و فقط دارای همین یک

۱. رجال الکشی ص ۴۴۴ شماره ۸۳۳ و ۸۳۴

۲. الکافی ج ۱ ص ۶۸ ح ۱۰، من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۰ ح ۳۲۳۳، تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۳۰۲ ح ۵۲

۳. حدیث اول: کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۷، حدیث دوم: کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۶ از امام باقر علیه السلام، حدیث سوم: کفایة المهتدی ص ۶۶۱ از امام صادق علیه السلام، حدیث چهارم: عیون الحکم ص ۲۴۴ ح ۴۶۴۲، حدیث پنجم: الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰، حدیث ششم: کفایة المهتدی ص ۶۴۷، حدیث هفتم: الغیبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰، حدیث هشتم: تقریب المعارف، حدیث نهم شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۵۹

۴. أمالی الطوسی ص ۶۶۱ ح ۱۹. توضیح آن بعداً خواهد آمد.

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عجل الله فرجه است؟ ۱۷۵۱

سند می‌باشد. البته در بحار الانوار سند اینگونه ثبت شده: «کتاب حسین بن سعید و النوادر أَبُو الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ»^۱ گویی این حدیث دو مصدر دارد: یکی کتاب حسین بن سعید و دیگری نوادر ابو الحسن، در حالیکه این ثبت صد در صد غلط است و درستش همانست که در خود کتاب حسین ثبت شده: «أَبُو الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ» همچنانکه در مستدرک الوسائل چنین ثبت شده: «حسین بن سعید از ابی الحسن بن عبد الله»^۲ زیرا بین حسین بن سعید و عبد الله بن ابی یعفور حدود صد سال فاصله بوده و حسین دهها سال بعد از وفات او به دنیا آمده است، لذا حتماً باید بین حسین و عبد الله واسطه ای باشد که همان ابو الحسین یا ابو الحسن می‌باشد.

از طرفی اگر کلمه «النوادر» زائد نباشد، یا باید بدون «ال» به کلمه بعد اضافه شده و «ابی الحسن» ثبت می‌شد و یا اینکه می‌گفت: «النوادر لأبی الحسن»، و به هر حال عبارت «النوادر ابو الحسن» با هیچ قاعده ای جور در نمی‌آید. به علاوه کسانی که با اصطلاحات فهرستی آشنایی دارند می‌دانند «نوادر» یعنی کتابی که در آن روایت های مشکل دار از جهت سند یا محتوا را جمع کرده‌اند و از نظر اعتبار ضعیف می‌باشد.

۲) امام صادق عجل الله فرجه از عبد الله بن ابی یعفور که از بزرگان شیعه و قاریان

۱. بحار الانوار ج ۷ ص ۲۸۴ ح ۹ و ج ۵۲ ص ۳۷۵ ح ۱۷۴

۲. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۲۵ ح ۴۵۵۷

مسجد کوفه^۱ و طبق بیان امام کاظم علیه السلام از حواری های امام ششم بوده^۲ و به بیان خود امام ششم از شیعیان خلص ایشان می باشد^۳ در حضور عده ای از اصحاب خود می پرسند آیا قرآن خوانده ای؟ «هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» که اولاً چنین سوالی از مثل ابن ابی یعفور اصلاً معنا ندارد و ثانیاً چنین تعبیری در هیچ روایتی سابقه ندارد مگر در سوال امام سجّاد علیه السلام از پیر مرد ناصبی اهل شام که وقتی به امام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ»^۴ حضرت از وی پرسیدند: ای پیر مرد آیا قرآن خوانده ای: «أَيُّهَا الشَّيْخُ [أَنْصِتْ لِي] فَقَدْ نَصَّتْ لَكَ حَتَّى أَبْدَيْتَ [أَبْدَأْتُ] لِي عَمَّا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعِدَاوَةِ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ»^۵؛ حال آیا معقول است که همین سوال را امام صادق علیه السلام از شخصی مثل عبدالله بن ابی یعفور بپرسند؟

۳) عبد الله بن ابی یعفور در جواب حضرت می گوید: بله قرآن خوانده ام ولی فقط همین قرائت رایج را: «قُلْتُ نَعَمْ هَذِهِ الْقِرَاءَةُ» و امام نیز در تایید او می فرماید: من هم از همین قرائت از تو می پرسم نه از غیر آن: «قَالَ عَنْهَا سَأَلْتُكَ

۱. ثقة ثقة جلیل فی أصحابنا کریم علی ابی عبد الله علیه السلام و کان قارئاً یقرئ فی مسجد الکوفه. رجال النجاشی ص ۲۱۳ شماره ۵۵۶

۲. رجال الکشی ص ۱۰ ح ۲۰

۳. رجال الکشی ص ۱۸۰ ح ۳۱۳

۴. تفسیر فرات الکوفی ص ۱۵۳

۵. تفسیر فرات الکوفی ص ۱۵۴ و قریب به آن: أمالی الصدوق ص ۱۶۶ ح ۳

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۷۱

لَيْسَ عَنْ غَيْرِهَا»، و این جملات کاملاً می‌رساند که امام قرائت رایج را قبول نداشته‌اند و عبد الله هم این را می‌داند لذا می‌گوید من همین قرائت را یاد دارم نه آنچه شما بدان عالمید. این در حالیست که بر اساس استشهادهای بسیار زیاد ائمه علیهم السلام به همین قرائت رایج، به وضوح مشخص است که ایشان همین قرائت را حجت می‌دانسته‌اند و قرائت دیگری نزدشان نبوده است و آن قرائت‌های نادری که در بعضی روایات مطرح شده - بر فرض صحت سند و ثبوت متن - تفسیر، تاویل، تطبیق یا بیان بطن قرآن بوده است.

۴) عبد الله می‌پرسد: چرا از خواندن قرآن از من پرسیدید: «فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لِمَ»، و امام علیه السلام در پاسخ عبد الله می‌فرمایند: چون موسی و عیسی با بعضی پیروان خود جنگیدند. برآستی بین این جواب و آن سوال چه ارتباطی وجود دارد؟ او می‌گوید چرا از من درباره خواندن قرآن پرسیدید و در جواب می‌شنود چون موسی و عیسی با بعضی پیروان خود جنگیدند. ممکن است گفته شود منظور حضرت بیان تطبیق همان آیه‌ایست که در ادامه قرائت فرموده‌اند، ولی اگر منظور امام این بود خیلی راحت می‌توانستند ابتدای کلام را از همان تطبیق شروع کنند.

۵) در این حدیث تصریح شده که حضرت موسی با بعضی از اصحابش در مصر و حضرت عیسی با بعضی از اصحابش در تکریت جنگیده و آنها را کشته‌اند. در حالیکه نه در تورات و انجیل و نه در هیچ تاریخ و تفسیری و نه در هیچ روایتی چنین واقعه‌ای نقل نشده، مخصوصاً که حضرت عیسی علیه السلام تنها

دوازده یار داشتند که تا هنگام صعود به آسمان با ایشان دوست و مهربان بودند. (۶) در این روایت، جنگ حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام به آیه مذکور در متن تفسیر شده است در حالیکه اولاً این آیه کلاً مربوط به بنی اسرائیل در زمان حضرت عیسی علیه السلام است و ربطی به بنی اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السلام ندارد و تمام آیه اینست: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». بله در تفسیر فرات زیدی مذهب کلامی از کعب الاحبار نقل شده که این آیه مربوط به وصیت موسی به یوشع علیه السلام است که عده ای آن را نپذیرفتند^۱ که سوای مرسل بودن سند و عدم اتصال به معصوم^۲ و انحصار ثبت آن در آثار زیدیه، باز ربطی به جنگ موسی با اصحابش در مصر ندارد زیرا عدم پذیرش یوشع بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام رخ داده است.^۳

۱. «فَإِنَّ مُوسَىٰ [بْنَ عِمْرَانَ ص] لَمَّا تُوَفِّيَ أَوْصَىٰ إِلَىٰ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ فَقَبِلَهُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَانْكَرَتْ فَضَلَّهُ طَائِفَةٌ فَهِيَ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ [ذَكَرَتْ] فِي الْقُرْآنِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». تفسیر فرات الکوفی ص ۱۸۳-۱۸۴

۲. البته فرات کوفی راوی کلام کعب را امام حسن علیه السلام معرفی کرده، که اولاً بسیار بعید است امام معصوم و حجت خدا کلام کسی مثل کعب الاحبار عمری را نقل کنند و ثانیاً صرف نقل کلام او دلالت ندارد که همه آنچه او گفته مورد قبول امام علیه السلام می باشد.

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۲۷ و ص ۱۵۴

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۷۹۱

ثانیاً مضمون این آیه در هیچ روایت و حتی کتاب تفسیری به جنگ حضرت عیسی علیه السلام تفسیر نشده است بلکه تنها چیزی که در این باره ثبت شده نکته ایست که در تفسیر قمی آمده و آن هم جنگ پیروان عیسی سالها بعد از عروج وی به آسمان با کسانی است که شبیه عیسی را به صلیب کشیده بودند^۱ که خود همین تفسیر دارای مشکل است زیرا آن دسته از پیروانی که بخاطر دار زدن شبیه عیسی جنگ راه انداختند آنهایی بودند که گمان می کردند حضرت عیسی علیه السلام به دار کشیده شده و اینها بر خلاف آنچه این آیه فرموده، طائفه مومن نبودند.

(۷) «وَ إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ»: تعبیر اولین قائم در هیچ روایت دیگری وجود ندارد و منحصر به همین تک روایت است.

(۸) این حدیث به واسطه خطاب عامی که دارد: «يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ ... فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ»، عبد الله بن ابی یعفر را هم جزء شیعیانی به حساب می آورد که به جنگ اولین قائم می روند در حالیکه همانطور که گفتیم عبد الله جزء شیعیان درجه اول ائمه علیهم السلام به شمار می رفته است.

(۹) این حدیث خطاب خروج بر ضد اولین قائم را به همه شیعیان متوجه

۱. «فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ قَالَ: الَّتِي كَفَرَتْ هِيَ الَّتِي قَتَلَتْ شَبِيهَ عِيسَى عليه السلام وَ صَلَبَتْهُ - وَ الَّتِي آمَنَتْ هِيَ الَّتِي قَبِلَتْ شَبِيهَ عِيسَى حَتَّى لَا يُقْتَلَ - فَكَلَمَتِ الطَّائِفَةُ الَّتِي قَتَلَتْهُ وَ صَلَبَتْهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ - فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ». تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۶

می‌کند در حالیکه قطعاً همه شیعیان با او به مخالفت نمی‌پردازند و صحیحش این بود که بگوید: «عده ای - یا بسیاری - از شما با او مخالفت می‌کنید».

۱۰) در این روایت خروج بر ضد اولین قائم بلا فاصله بعد از گفتن کلامی فرض شده که او با شیعیان مطرح می‌کند چون این دو واقعه با فاء به هم عطف داده شده که برای ترتیب بدون فاصله می‌آید: «يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ»، در حالیکه مدعی قائم اول بودن - یعنی احمد - بیش از ۱۸ سال است که ادعای خود مبنی بر باطل بودن عقاید ۱۲۰۰ ساله شیعه را مطرح کرده است.

۱۱) این حدیث تصریح می‌کند که خروج مخالفان و جنگ با اولین قائم و کشته شدن آنها، آخرین جنگی است که رخ می‌دهد: «فَيَقْتُلُكُمْ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَكُونُ» در حالیکه این با عقیده به دوازده قائم که هر کدام قرار است قیام نمایند ناسازگار است، غیر از اینکه قائم بودن امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ به چه تفسیر می‌شود؟

۱۲) درست است که در این روایت از اولین قائم سخن گفته شده اما این را همه می‌دانند که هر اولی لزوماً دارای دوم و سوم نیست همچنانکه خداوند اول است اما با این حال آخر هم هست، یا در زبان عرفی مثلاً می‌گویند فلانی اولین کسی بود که از خانواده ما شهید شد؛ پس نمی‌توان از تعبیر اولین قائم چنین نتیجه گرفت که بعد از او قائم‌های دیگری در راهند، و اصلاً در ادامه این روایت تصریح شده که بعد از اولین قائم قیامت بر پا می‌شود.

چطور می گوید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۸۱

(۱۳) بر فرض که بعد از اولین قائم، قائم های دیگری باشند ولی آنها همان ائمه رجعت هستند که به تصریح روایت صحیح السند، بعد از قائم، امام حسین علیه السلام خروج کرده و انتقام خونشان را می گیرند و سپس امیر المومنین علیه السلام خروج کرده و انتقام می گیرند.^۱

(۱۴) این روایت محل خروج شیعه بر اولین قائم را رمیله دسکره معرفی می کند که اطراف بصره یا بغداد یا موصل می باشد، در حالیکه یاران احمد محل خروج شیعیان بر قائم را کوفه می دانند و به این روایت استناد می نمایند: «وَيَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُشَيْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَ سَمَرُوا ثِيَابَهُمْ، وَعَمَّهُمُ النَّفَاقُ، وَ كَلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، اِرْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ عَشِيَّةَ الْإِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يَمُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ».^۲

(۱۵) این روایت می گوید آنهایی که در رمیله الدسکره بر ضد قائم خروج می کنند همه شیعه هستند، در حالیکه در روایت غیبت طوسی آنهایی که در این مکان خروج می نمایند دوستداران عثمان می باشند که شعارشان یا عثمان یا عثمان است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ... ثُمَّ لَا يَلْبِثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةُ الْمَوَالِي بِرُمَيْلَةِ الدَّسْكَرَةِ عَشْرَةَ آلَافٍ شِعَارُهُمْ يَا عُثْمَانُ يَا عُثْمَانُ فَيَدْعُو

۱. الإختصاص ص ۲۵۷-۲۵۸

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ص ۴۵۵ - ۴۵۶

رَجُلًا مِنَ الْمَوَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ»^۱.

(۱۶) این روایت می‌گوید بعد از قیام قائم قیامت بر پا می‌شود و امت هر امامی با او محشور می‌گردند تا درباره روابط دو جانبه هر امام و امتش سوال شود: «ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ثُمَّ يُجَاءُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... ثُمَّ يُسَاقُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ»، در حالیکه طبق عقیده شیعه و همچنین احمد بصری، قبل از رخداد قیامت مساله رجعت رخ می‌دهد^۲ لذا این فقره از حدیث، مخالف عقاید همه قائلان به رجعت می‌باشد. کسی نگوید که «ثُمَّ» برای بیان فاصله طولانی است هر چند صدها سال باشد، لذا مضمون حدیث مخالفی با رخداد رجعت ندارد و فقط بدان اشاره نکرده است. زیرا - غیر از اینکه «ثُمَّ» برای فاصله زیاد نیست - و این را هر آشنا به زبان عربی می‌داند - حدیث دارد در مورد وقایع بعد از قیام قائم سخن می‌گوید و معنا ندارد که ذکر یکی از مهمترین حوادث آن دوران یعنی رجعت را از کسی مثل عبد الله بن ابی یعفور دریغ نماید.

(۱۷) در این حدیث تصریح می‌کند که وقتی خدا از قوم پیامبر درباره ابلاغ رسالت ایشان می‌پرسد آنها سه بار تکذیب می‌کنند: «يُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَيُصَدِّقُ مُحَمَّدًا وَيَكْذِبُ الْقَوْمَ»، و همین کار را قوم امیر المومنین (علیه السلام) با ایشان

۱. الغيبة (للطوسي) ص ۴۷۵

۲. البته او به رجعت سماوی قائل و ما به رجعت ارضی، ولی به هر حال هر دو به رخداد اصل رجعت قبل از قیامت قائلیم.

چطور می گویند که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان علیه السلام است؟ ۱۸۳۱

می کنند: « ثُمَّ يُجَاءُ بِعَلِيِّ علیه السلام ... وَ يُكَذِّبُهُ قَوْمُهُ وَ ... يُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ »، در حالیکه طبق آیات قرآن در روز قیامت هیچ کس نمی تواند دروغ بگوید و چیزی را کتمان کند: « وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ^۱ » و نمی تواند منکر چیزی شود: « وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ^۲ » و صدای کسی از ترس در نمی آید: « وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ^۳ » و همه می خواهند فقط فرار کنند نه راست راست بایستند و دروغ بگویند: « يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ ^۴ ».

۱۸) در این روایت پنج نفر از اصحاب امام سجاد علیه السلام به عنوان شاهدان ایشان در قیامت معرفی شده اند که گواهی می دهند ایشان به وظیفه خود عمل کرده است: « وَ هُوَ لَا يَشْهَدُ لَهُ عَلَى مَا احْتَجَّ بِهِ »، در حالیکه طبق روایات فراوان، این ائمه علیهم السلام هستند که شهود امت خود می باشند نه اینکه خود نیازمند به شهود باشند و اصلاً شأن امام خیلی عظیمتر از آنست که محتاج چهار نفر از شعیانش باشد تا در پیشگاه خدا به نفع او شهادت دهند، غیر از اینکه چرا هیچ امام دیگری نیازمند شهود نیست و فقط این امام مظلوم محتاج به شاهد گشته است؟

۱۹) در این حدیث جبیر بن مطعم را جزء یاران و شهود امام سجاد علیه السلام به

۱. نساء: ۴۲

۲. شوری: ۴۷

۳. طه: ۱۰۸

۴. قیامت: ۱۰

۵. الکافی ج ۱ ص ۱۹۰ ح ۲ و ص ۱۹۱ ح ۴

شمار نیاورده، در حالیکه در روایت دیگری، او از حواریین امام معرفی گشته است: «ثم ینادی این حواری علی بن الحسین علیه السلام؟ فبقوم جبیر بن مطعم و...»^۱ و نیز جزء سه نفری اعلام شده که بعد از امام حسین علیه السلام مرتد نشدند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَزْتَدُّ النَّاسَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»^۲.

نیز ابو حمزه ثمالی را جزء یاران و شهود امام سجاد علیه السلام نشمرده، در حالیکه او برترین یار ایشان بوده و در روایتی سلمان زمان^۳ و در روایت دیگر لقمان زمان معرفی گشته است.^۴

یمانی: با توجه به اوصافی که برای یمانی ذکر شده، او یک شخص عادی نیست، این شخص همان خلیفه خداست، این شخص همان مهدی است، صاحب وصیت است؛ خوب صاحب وصیت چه کسی است؟ فرزند امام مهدی. پس یمانی کیست؟ فرزند امام مهدی، وصی امام مهدی.

نکته‌ای که اینجا باید ذکر کنم این است که بعضی‌ها می‌گویند: ادله ایشان اثبات کننده مهدویت است. این آقا دارد ادعای مهدویت می‌کند و می‌گوید من

۱. رجال الکشی ص ۱۰ ح ۲۰

۲. الإختصاص ص ۶۴. البته این دو روایت پذیرفته نیست زیرا به تصریح رجال طوسی ص ۳۳ او سال ۵۸ سه سال قبل از امام حسین علیه السلام وفات نموده است ولی یاران احمد که این چیزها سرشان نمی‌شود.

۳. رجال النجاشی ص ۱۱۵ شماره ۲۹۶

۴. رجال الکشی ص ۲۰۳ ح ۳۵۷

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عجل الله فرجه است؟ ۱۸۵۱

ادله شناخت مهدی را آوردم، وصیت، علم، پرچم، و...؛ این ربطی به ادعای ایشان ندارد، ادعای ایشان این است که من یمانی هستم، باید دلیل بیاورد که من یمانی هستم، نه اینکه دلیل بیاورد که من مهدی هستم، صاحب الأمر، قائم آل محمد هستم. کسی که چنین شبهه ای کند در حقیقت بی دقتی کرده است. چرا؟ برای اینکه چون که صد آید نود هم پیش ماست. کسی که اثبات کرد من مهدی ام، صاحب أمرم، حجت خدا و خلیفه خدا در روی زمینم، وصی امام زمان هستم، یا قانون معرفت و حجت خدا بر روی زمین را آورد، خوب اگر ادعا کند که یمانی هستم و ما فکر می‌کردیم یمانی یک آدم عادی هست، حالا فهمیدیم یمانی حجت خداست، نوکرت هم هستیم، خوش آمدی. این چه اشکالی است که بعضی ها می‌کنند: این آقا مدعی یمانی بودن هست و لیکن وصیت رو آورده؟ بنده خدا! اگر مدعی مهدویت بود ولی از یمن می‌آمد و می‌گفت چون یمانی ام پس مهدی ام، این جا اشکال و شبهه داشت، چون دلیلی که آورده بود اثبات کننده مثلاً ۴۰ درصد مطلب بود، ولی ادعایش ۱۰۰ درصد است و دلیلش از ادعایش کوتاهتر است، اما وقتی بر مهدی بودن خودش، بر قائم آل محمد بودن خودش، بر صاحب الأمر بودن خودش دلیل آورد و در کنارش ادعا کرد که من یمانی ام، وصی و فرستاده امام مهدی ام هیچ عاقلی در این شک نمی‌کند. خوب مردم فکر می‌کردند یمانی یک شخص عادی است، منتظر یک شخص عادی از یمن بودند، اما حالا شخصی آمده که خودش مهدی اول است، خودش وصی و فرستاده امام زمان است، خودش قائم آل محمد

است و البته دارد به ما یاد می‌دهد که یمانی هم همان من بودم. جواب: عجیب است که من هر جوابی در قبایل صحبت های قبلی تان می‌دهم شما همه را نشنیده گرفته و ادامه حرفهای خود را بیان می‌کنید. بگذریم؛ کسانی که این اشکال را می‌کنند چون به مهدی بودن احمد اشکالات جدی دارند به ادعای یمانی بودن او هم اعتراض می‌کنند. از طرفی کلام دو حجت خدا که نمی‌شود مخالف هم باشد پس وقتی امیر المومنین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام می‌فرمایند خروج یمانی از یمن است نمی‌شود یکی دیگر با ادعای مهدویت پیدا شود و بگوید نه خیر از بصره است. و اینکه جریان یمانی می‌گوید کلمه «من الیمن» در نسخه های قدیمی کمال الدین وجود ندارد اولاً کذب می‌باشد و در قدیمی ترین نسخه موجود به تاریخ ۸۹۱ لفظ «من الیمن» وجود دارد^۱، به علاوه مصادر قدیمی که از کمال الدین نقل کرده‌اند نیز دارای لفظ «من الیمن» هستند^۲، ثانیاً مصدر این حدیث که فقط کمال الدین نیست بلکه همانطور که قبلاً عرض کردیم ۹ حدیث در منابع متعدد این لفظ را از چند معصوم ثبت کرده‌اند. غیر از اینکه در دیگر کتب قدیمی با همین لفظ ثبت شده است. اگر هم ادعای بداء می‌کنید که بداء در چیزی که به عنوان علامت معرفی

۱. مراجعه شود به: رسول ابلیس ص ۱۱۴

۲. إعلام الوری (ط - الحدیثة) ج ۲ ص ۲۹۲، كشف الغمة (ط - القديمة) ج ۲ ص ۵۳۴

چطور می‌گویید که شخصیت یمانی فرزند و وصی امام زمان عجل الله فرجه است؟ ۱۸۷۱

شده رخ نمی‌دهد زیرا این باعث گمراهی و سرگردانی مردم می‌شود در حالیکه خروج یمانی از یمن به عنوان علامت ذکر شده است.

یمانی: خدا نکند کسی گرفتار تعصب کور باشد که هر چه برایش دلیل و مدرک بیاوری باز حرف های باطل خود را تکرار می‌کند. من نه برای اینکه شما به یمانی ایمان بیاورید بلکه تنها از این جهت که حجت را بر شما تمام کنم حاضر به ادامه این جلسات هستم.

ابن الحسین: برادر من، چه تعصب کوری از من سرزد؟ شما اصلاً حرفهای مرا جواب نمی‌دهید که معلوم شود کنجایش اشتباه است، اما باشد من سعی می‌کنم بیشتر به حرفهای تان دقت کنم تا حقی از کسی ضایع نشود و اگر مایل باشید همینجا جلسه را تمام کنیم که خیلی طولانی شد.

جلسه چهارم

احمد بصری که پدر و خانواده و

عشیره اش در عراق معلوم هستند،

چطور می تواند فرزند امام

مهدی علیه السلام باشد؟

سؤال ۴. احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند، چگونه می‌تواند فرزند امام مهدی عجل الله فرجه باشد؟
 یمان: اولاً عشیره ایشان مشخص نیست، چون اصلاً عشیره ندارد. عشیره به قبائل بزرگ عربی می‌گویند که حداقل تا ده نسل، بیست نسل قبلشان موجود هستند، یعنی عموزاده های تا ده بیست نسل قبل دور هم جمع می‌شوند و یک خاندان تشکیل می‌دهند. اما سید احمد الحسن اصلاً جد پنجمش معلوم نبوده چه کسی است؛ یعنی خود خانواده ی اینها نمی‌دانستند.

احمد فرزند اسماعیل است، اسماعیل فرزند صالح، صالح فرزند حسین، حسین فرزند سلمان، لکن پدر سلمان را هیچ کس نمی‌شناخت. مردمی که الآن توی عراق دارند زندگی می‌کنند، سید اسماعیل را یادشان هست، سید صالح هم احیاناً بعضی پیرمرد ها یادشان هست، اما سید حسین را هیچ کس ندیده، و کسی یادش نیست سلمان کی بوده، پدر سلمان چه شکلی بوده، کجا زندگی می‌کرده. خوب پس همان امام زمان بوده، همه شاهد ها مردند دیگر کسی نمانده.

بنابراین چون پدر سلمان را کسی نمی‌دانسته کیست عشیره اش مشخص نیست. از طرفی ایشان نمی‌گویند من فرزند مستقیم امام مهدی هستم بلکه می‌گویند از اولاد امام مهدی عجل الله فرجه هستم، از صلب امام مهدی ام، از ذریه امام مهدی ام، یعنی چه؟ یعنی من در حقیقت از نوادگان حضرتم یعنی سلمان جد

پدر من، پسر امام مهدی بوده و کسی این را نمی دانسته است.
 خاندان سید احمد الحسن، عشیره آل المهدی که در بصره معروف هستند،
 اینها آمدند با بعضی از خانواده های دیگر، با بعضی از عشیره های دیگر تحالف
 کردند، هم پیمان شدند که مثلاً جزء آنها حساب بشوند و در حقوق و مسائل
 اجتماعی از هم دیگر پشتیبانی کنند. اینها با قبیله سیامر یا سویلم تحالف
 کردند، لیکن جزء آنها نیستند.

جواب: حرفهایی که درباره عشیره احمد زدید کاملاً خلاف واقع است.
 شما با اینکه ایرانی هستید و تا قبل از گرایش به جریان یمانی رنگ بصره را هم
 ندیده و نامی از خاندان احمد نشنیده بودید طوری درباره عشیره او سخن
 می گوید که انگار سالهای سال با عشیره وی رفت و آمد داشته و همه شجرنامه
 آنها را از حفظید. این حرفهایی که زدید فقط توسط مکتب نجف به شما منتقل
 شده و شما هم تکرارش می کنید. اولاً در میان عربهای عراق وضعیت عشایر و
 قبائل کاملاً مشخص است و عموم قبائل عراقی - مخصوصاً روستا نشینان - به
 اینکه رگ و ریشه خود را بدانند و اسامی اجداد خود را از فراموشی و تحریف
 حفظ کنند اهمیت می دهند و حتی در میان بسیاری از قبیله ها نسب شناسانی
 هستند که نسل اندر نسل تاریخچه اجداد و آباء قبیله و داستانهای مهم آنها و
 اینکه چه کسی با چه کسی ازدواج کرده، کی مرده، کجا دفن شده و... را سینه به
 سینه انتقال می داده اند. و اصلاً برای عرب ننگ بزرگی بوده که نداند نسبش به چه
 کسی می رسد مخصوصاً جد پنجم که فاصله ای تا فرزندان فعلی ندارد. بله در

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۹۳۱

میان غیر عربها این مساله خیلی اهمیت ندارد و خصوصاً با گسترش شهر نشینی و جدا شدن افراد یک خاندان از یکدیگر و نیز رواج شناسنامه و کارت های شناسایی، موضوع شناخت رگ و ریشه و اصل و نسب خیلی کمرنگ شده، اما در میان عرب عراق خصوصاً در ۲۰۰ سال پیش اصلاً امکان نداشته کسی نداند پدر سلمان که بوده مگر اینکه سلمان نتیجه صیغه موقت یا رابطه نا مشروع باشد که پدرش ناشناس مانده باشد.

اما همانطور که عرض کردم اصل ادعای شما خلاف واقع است و رگ و ریشه عشیره احمد تا قبل از آغاز ادعاهای او کاملاً مشخص بود و پدر سلمان، داود و پدر او نیز هنبوش نام دارد. غیر از اینکه در این عشیره نسب شناسی وجود دارد که نسب تمام عشیره احمد از جمله پدر را سلمان را می شناسد و تصریح و تاکید می کند که این را سینه به سینه از اجدادش دریافت کرده است.

حال از همه اینها بگذریم، من جلسه اول این سوال را مطرح کردم که امام زمان علیه السلام چگونه به صورت ناشناس و بدون اینکه هیچ اصل و نسبی از خود بروز دهند با مادر سلمان ازدواج کرده اند و خاندان سلمان چگونه حاضر شده اند به یک انسان ناشناسی که نه از قبیله آنهاست و نه هیچ اصل و نسبی دارد دختر دهند؟ اصلاً قبول، با وجود نسب مجهول به او دختر داده اند اما چگونه از اسمش هیچ اطلاعی نداشته اند که شما ادعا می کنید هیچکس حتی نام پدر سلمان را هم نمی دانسته؟ نیز پرسیدم بعد از اینکه این دختر را دادند و سلمان به دنیا آمد امام زمان علیه السلام چه شدند که دیگر نه کسی ایشان را شناخت و نه کسی

ایشان را دید و نه حتی کسی از سرگذشت ایشان با خبر بود و نه حتی قبری از ایشان سراغ داشت؟ آیا امام علیه السلام رفتند به مسافرت و دیگر برنگشتند؟ آیا خود را به مردن زدند و بعد از دفن شدن از قبر بیرون آمدند؟ و بالاخره چه شد که توانست از مادر سلمان و خود سلمان و خاندان سلمان به گونه ای مخفی شود که هیچ اثری از وی باقی نماند حتی نامش؟

حقیقت اینست که پدر سلمان کاملاً مشخص بود و قبرش هم معلوم بود کجاست و عشیره احمد هم این را می دانستند اما به یکباره با شروع ادعاهای احمد آنها شدند بی اصل و نسب و سلمان هم شد بی پدر. پدری که هیچ کس از او هیچ اطلاعی ندارد، با اینکه عرض کردیم فاصله چهار نسل آنقدر نیست که کسی هیچ نداند خصوصاً در قبائل عراق و مخصوصاً در روستاها که فضای بسته ای دارد و مردمش با نقل همین چیزها سرگرمند.

و اما تحالف عشیره احمد با عشیره دیگر، بر فرض که درست باشد باعث نمی شود که اصل و نسبها قاطی شود و با فاصله چهار نسل همه افراد این قبیله فکر کنند که از نسل افراد آن قبیله هستند. مساله تحالف در میان عربها رسم بوده و تاریخچه چند هزار ساله دارد و هیچگاه چنین چیزی که شما ادعا می کنید رخ نداده است. از طرفی اگر عشیره احمد اصل و نسب خود را نمی شناخته اند چطور قبیله سویلم یا سیامر حاضر شده با بی اصل و نسبانی مثل آنها تحالف کند؟ مگر اینکه خودش هم بی رگ و ریشه و بی اصل و نسب بوده باشد که هرگز خدا برای حجتش چنین چیزی نمی پسندد.

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۹۵۱

یمانی: وقتی اینها پدر سلمان را نمی شناخته اند به طور طبیعی از سرگذشت او و اینکه نامش چه بوده و چه شده و قبرش کجاست هم خبر نداشته اند. و تمام چیزهایی که شما جزء محالات شمردید نزد ما کاملاً ممکن است.

از طرفی ما فقط به تاریخچه اکتفا نمی کنیم بلکه همانطور که گفتم مستند ما قرآن و احادیث آل محمد است. شما اگر با روایات اهل بیت سر و کار داشتید می دیدید که به مجهول النسب بودن قائم تصریح شده است. مگر می شود قائم خامل الاصل و مجهول النسب باشد؟ من فقط به عنوان اینکه یک کد به عزیزان محقق بدهم، دو تا حدیث می خوانم:

در کتاب غیبت نعمانی، ص ۲۵۶ است از وجود مقدس مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که می فرماید: «زمانی که آسیاب بچرخد و سر جای اولش برسد، خداوند بنده عنیف، یعنی ستمگر و خشن (یعنی هنگام قیامش رحم و عطوفت ندارد، یعنی هنگام قیامش جای انتقام است) مبعوث می کند که ویژگی اش این است که اصل و نسبش مجهول می باشد، یعنی چه؟ یعنی مثلاً پدر بزرگش یا پدر پدر بزرگش یا جد هفتم هشتمش را نمی داند، یعنی عشیره بزرگی ندارد.

خوب این بنده عنیف چه کسی است؟

جواب: برادر من این روایتی که از نعمانی نقل کردید قسمت آخر همان روایت یمانی است، یعنی قبل از ذکر این مرد بی اصل و نسب، به تفصیل صحبت از یمانی و خروج او شده و بعد در ادامه کلام تازه ای از امیرالمؤمنین علیه السلام

درباره این مرد مطرح می‌نمایند که کاملاً دوئیت آن دو را مشخص می‌کند: «فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَمَ بَيْعِ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ ... وَقَالَ ﷺ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى تَطْحَنُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَتَبَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا عَنِيفًا خَامِلًا أَصْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ...»^۱.

این در حالیست که شما بر وحدت قائم و یمانی تاکید دارید پس چطور این شخص خشن مجهول النسب را بر یمانی و قائم تطبیق می‌دهید؟ از طرفی شما که خبر واحد را حجت نمی‌دانید پس چطور با تک روایتی می‌خواهید حامل بودن نسب قائم را اثبات کنید!

یمانی: اولاً ما این حدیث را ادامه حدیث قبل نمی‌دانیم در نتیجه اینها دو حدیث هستند که در یکی به عنوان یمانی تصریح شده و در دیگری به وصف او که خاملاً اصله است. ثانیاً اگر شما به ادامه روایت دقت می‌کردید علت تطبیق آن را بر قائم و یمانی می‌فهمیدید. زیرا ادامه روایت می‌گوید: اینها اصحاب پرچم های سیاه هستند. بعد می‌فرمایند: «یکون النصر معه: پیروزی هم با اوست». حال وقتی به احادیث دیگر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که، پیروزی فقط همراه با پرچم قائم آل محمد است. رایة النصره، رایة النصر که باب ۱۹ غیبة نعمانی مربوط به روایات رایة و پرچم رسول الله است. امام صادق علیه السلام فرمود: پرچم پیروزی و نصرت نزد ما در بصره است. خوب این بنده عنیف حامل

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۹۷۱

الاصل که پیروزی با اوست؛ یعنی قائم منصور است.

جواب: اولاً شما این حدیث را ادامه حدیث قبل نمی‌دانید چون که استدلال تان را باطل کرده و ثابت می‌کند آن عنیف خامل هر کسی هست غیر از یمانی می‌باشد و الا دلیلی بر دو تا بودن این حدیث ندارید. و تازه اگر این قسمت را حدیث جداگانه ای بگیری سلسله سند ندارد در نتیجه مستند خامل بودن قائم می‌شود تک نقلی بدون سند از امیر المومنین علیه السلام که معلوم نیست راوی آن شیعه است یا سنی و آیا می‌شود به حرفش اعتماد کرد یا نه.

ثانیاً من به ادامه روایت دقت کرده‌ام ولی شما دقت نکرده اید زیرا اولاً صرف اینکه نصرت با این مرد است دلالت نمی‌کند او همان یمانی یا قائم باشد چون نصرت قائم علیه السلام مربوط به کل عالم است در حالیکه این روایت نصرت بنده خامل را در مقابل کل عالم معرفی نمی‌کند بلکه تنها در محدوده منطقه فرات می‌داند: «فَيَقْتُلُونَهُمْ هَرْجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَ الْبَحْرِيَّةِ» و در طول تاریخ کم نبوده خروجهایی که پیوسته با پیروزی همراه بوده‌اند. ثانیاً فعلاً که پرچم شما سفید است پس چگونه پرچم های سیاه را مربوط به جریان خود می‌دانید؟

ثالثاً خیلی خوب بود اگر به صفات یاران آن مرد خامل هم توجه می‌کردید: موهای آنها بلند است، سیبلیهای شان بلند است، لباسهای شان سیاه است: «أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سُودٌ ثِيَابُهُمْ»؛ حال آیا شما این

صفات را هم دارید یا باز در این قسمت بدا شده است؟

رابعاً طرف مقابل آن مرد خامل فقط فاجران و عربهای ظالم، آن هم در منطقه کوچکی از عراق معرفی شده‌اند: «لَكَانِي أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ وَإِلَى أَعْمَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفُجَّارُ مِنْهُمْ وَالْأَعْرَابُ الْجُفَاءُ يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِأَلَا رَحْمَةً فَيَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَالْبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمَلُوا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ».

این در حالست که شماها دشمن اصلی امامتان را شیعیان دوازده امامی می‌دانید که با وجود رعایت تقوی و عمل به دین، تنها به خاطر ایمان نیارودن به احمد مهدور الدم هستند و بعضی از شماها علناً ما را تهدید به قتل و انتقام می‌کنید، در حالیکه لفظ «الْفُجَّارُ مِنْهُمْ وَالْأَعْرَابُ الْجُفَاءُ» بر چنین انسان هایی تطبیق نمی‌کند.

اما آنچه درباره پرچم از امام صادق علیه السلام نقل کردید که فرموده‌اند: پرچم پیروزی و نصرت نزد ما در بصره است. این ترجمه غلط می‌باشد و تطبیقش بر احمد بصری غلط تر، و با اینکه شما به خوبی از غلط بودن آن آگاهید باز تکرارش می‌کنید.

بیان امام صادق علیه السلام اینست: «قائم خروج نمی‌کند تا عدد حلقه کامل شود در این هنگام پرچم را به اهتزاز در می‌آورد آن پرچم رسول خداست که جبرئیل روز جنگ بدر از آسمان نازلش کرد به خدا قسم آن پرچم از پنبه و کتان و خز و ابریشم نیست از برگ بهشت است آن پرچم را رسول خدا روز بدر باز کرد و

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۹۹۱

سپس آن را پیچید و به علی داد و نزد علی بود تا جنگ جمل باز شد نمود و پیروز گشت و سپس آن را پیچید و آن پرچم نزد ما آنجاست احدی بازش نمی کند تا قائم قیام کند و بازش نماید:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ ﷺ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةَ آلَافٍ جَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ ميكَائِيلُ عَنْ بَسَارِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّاْيَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَهَا وَ هِيَ رَاْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص نَزَلَ بِهَا جَبْرَيْلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَ اللَّهُ قُطْنٌ وَ لَا كَتَّانٌ وَ لَا قَرْزٌ وَ لَا حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ ﷺ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَ هِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا».^۲

خوب اولاً از کجای این روایت در می آید که مراد از «هُنَاكَ» یعنی بصره و پرچم رسول خدا در بصره است؟ در حالیکه امام صادق ﷺ دارند تصریح می کنند آن پرچم نزد ماست: «وَ هِيَ عِنْدَنَا»؟ بلکه هر آشنا به زبان عربی می فهمد: «هُنَاكَ» - بعد از تصریح به اینکه پرچم پیش ماست - یعنی با دست اشاره به اتاق یا صندوقی کردند، همچنانکه در روایات متعدد تصریح شده که میراث پیامبر از جمله پرچم ایشان در صندوق یا تابوتی بوده که توسط ائمه ﷺ

۱. در بحار الانوار ج ۱۹ ص ۳۲۰ خز ثبت شده است.

۲. الغيبة للنعماني ص ۳۰۷-۳۰۸ ح ۲

در اتاقی نگهداری می شده است.^۱

ثانیاً کدامیک از صفاتی که در این روایت ذکر شده بر احمد بصری تطبیق می کند؟ یکبار دیگر به این صفات نگاه کنید: «جبرئیل آن پرچم را روز بدر با خودش از آسمان آورد و پیامبر آن را باز کردند و بعد از پیروزی آن را در هم پیچیدند و آن نزد امیر المومنین علیه السلام بود تا روز جمل بازش کردند و بعد از پیروزی پیچیدند و الآن نزد ماست و قائم که قیام کند آن را می باز می کند».

یمانی: همانگونه که گفتم، به نظر ما مراد از «هناک» یعنی بصره و اصلاً همین که می گوید: از جنس پارچه نیست و از ورق جنت است خود دلیلی است بر اینکه مراد از این پرچم، شخصی است که باعث هدایت می شود یعنی همان یمانی که به تصریح روایات: «یهدی الی الحق و یهدی الی طریق مستقیم».

اما به ادامه روایت دقت کنید که فرمود: آنها اصحاب پرچم های سیاه اند. پرچم های سیاه چه کسانی هستند؟ روایتی است که شما شنیدید در کتب متعدد و در منابع متعدد و از طرق متعدد که: «إذا رایتم الرايات السود قد اقبلت من خراسان» - تعابیر دیگری هم آمده - وقتی دیدید پرچم های سیاه از سمت خراسان می آید حتی سینه خیز بر روی برف بشتابید، سینه خیز روی یخ هم شده به سویشان بشتابید، چون خلیفه ی خدا مهدی آنجاست» خوب این پرچم های سیاه که از سمت مشرق می آید، قطعاً اینها پرچم های امام مهدی علیه السلام نیست،

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۱

دقت می‌کنید؟ پس این کدام مهدی است؟ اصلاً این پرچمها خودش یکی از نشانه های ظهور مهدی علیه السلام است چون امام مهدی علیه السلام از شرق نمی‌آید، از مکه می‌آید یا از نجف می‌آید از أم الغُرّای زمان پیغمبر که ام الغُرّای آخر الزمان است.

اما این پرچم های سیاه در احادیث آمده که خودش جزء نشانه های ظهور است که فرمود: از این سه تا توقع فرج داشته باشید: ۱. درگیری در شام ۲. پرچم های سیاه. بنابراین این مهدی که از شرق می‌آید قبل از امام مهدی علیه السلام این همان مهدی اول است، پیروزی با اوست و این همان یمانی است و الا می‌شود دو تا پرچم و دو تا پرچم از آل محمد در یک زمان نصرت نمی‌شود. و این همان خلیفه خدا مهدی است که از سمت مشرق می‌آید و این همان مهدی اول، احمد است.

جواب: اولاً این نقل که خلیفه خدا مهدی در میان پرچمهای سیاه خراسان است: «إذا رأيتم الرايات السود قد اقبلتمن قبل خراسان فان فيها خليفة الله المهدى» این از بیانات اهل بیت علیهم السلام نیست بلکه آنچه در کتب شیعه نقل شده منحصرأً از کتاب نُعیم از اهل سنت است که نه تنها مولفش نزد خود آنها توصیف به دروغگو بودن و جعل کننده بودن حدیث شده که در نقل او نیز این کلام به پیامبر نسبت داده نشده بلکه گوینده آن شخصی به نام ثوبان می‌باشد^۱ و

۱. الفتن، ابن الحماد ص ۲۱۴. البته در بعضی مصادر که از نعیم نقل کرده‌اند این گفته را به پیامبر ←

سید بن طاووس هم که این را از نَعیم نقل کرده، باز به پیامبر نسبت نداده و از ثوبان ثبت کرده است.^۱ پس چطور شما با نامیدن چنین نقلی به عنوان احادیث آل محمد به آن استناد می‌کنید؟

و جالب اینکه خود ناقلان این حدیث یعنی اهل سنت جمله «فیها خلیفة الله المهدی» را اینگونه تفسیر کرده‌اند که منظور مقدمه ساز قیام پرچم‌های سیاه برای تشکیل حکومت مهدی است نه اینکه مهدی در میان خود ایشان باشد: و لعلّ معنی قوله علیه الصّلاة و السّلام: «فإنّ فیها خلیفة الله المهدی»، أي فیها توطئة و تمهیدا لسلطانه، كما سبق فی حدیث عبد الله بن الحارث آنفا.^۲ همچنانکه در غیبت طوسی در روایتی از امام باقر علیه السلام تصریح می‌کند پرچم‌های سیاه خراسانی قبل از ظهور مهدی وارد کوفه می‌شوند و وقتی مهدی ظهور کرد برای او بیعت می‌فرستند: «تَنْزِلُ الرَّايَاتُ السُّودَ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ عَبَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ».^۳

و این یعنی قبلش در بیعت مهدی نبوده‌اند؛ و شما نمی‌توانید بگویید منظور از «مهدی» در این روایت امام مهدی است و منظور از آن روایت مهدی

→ نسبت داده‌اند ولی وقتی در مصدر اصلی و نیز در دو سید بن طاووس چنین چیزی وجود ندارد، هیچ‌دلیلی مبنی بر اینکه ثبت آن مصادر درست باشد در دست نیست.

۱. التشریف بالمنن ص ۱۱۹ ح ۱۱۲، الملاحم و الفتن ص ۵۳

۲. عقد الدرر فی أخبار المنتظر ص ۱۶۷

۳. الغیبة للطوسی ص ۴۵۲

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۳۱

اول است؛ زیرا به اعتقاد شما مهدی اول ممهّد قیام امام مهدی علیه السلام بوده و بیعت را برای او می‌گیرد نه برای خودش، در نتیجه اگر این پرچم های خراسانی همان یاران احمد بصری باشند همینک در بیعت امام مهدی علیه السلام هستند نه اینکه وقتی مهدی ظهور کرد بیعت را برای او بفرستند.

در نتیجه ما جماعت شیعه اصلاً حدیثی به عنوان پرچم سیاه شرقی که مهدی در میان آنها باشد نمی‌شناسیم تا بخواهیم بر سرش بحث کنیم که این مهدی کدام مهدی است.

اما اینکه گفتید مهدی یا از مکه می‌آید یا از نجف، جوابش را در جای خودش بیان خواهم کرد.

و اما اینکه گفتید پرچم های سیاه جزء نشانه های ظهور است ما هم قبول داریم ولی چون عدم اعتبار روایت «فان فیها خلیفه الله المهدی» را روشن کردیم، چیزی به نام مهدی اول از آن در نمی‌آید.

غیر از اینکه اصلاً سپاه خراسان چه ربطی به احمد بصری دارد؟ احمد که در عراق ظهور کرد و فعلاً هم تبلیغاتش تمام دنیا را نشانه رفته. یعنی تمام پیروان احمد از تمام دنیا یا آن حلقه ده هزار نفری - که ۱۸ سال است مکتب نجف منتظر تشکیل آن می‌باشد - همه به همراه خود احمد در خراسان جمع می‌شوند و بعد به سمت کوفه خروج می‌کنند؟ خوب یعنی چه که این همه عراقی‌یمانی، هزاران فرسخ تا خراسان بیایند که به سمت عراق بتازند؟

بگذریم، سوال مهم من درباره حدیث سه نشانه که خواندید اینست که چرا

نشانه سوم را ذکر نکردید و فقط دو نشانه اول را گفتید؟
 می دانید چرا؟ چون نشانه سوم کمر ادعاهای شما را می شکند و آن اینکه
 از صیحه آسمانی خبر می دهد که شما منکر آن بوده و آن را تاویل به خواب و
 رؤیا می برید.

متن کامل روایت اینست:

از پدید آمدن سه چیز منتظر فرج باشید: اختلاف داخلی بین اهل شام،
 پرچم های سیاه از خراسان، و وحشتی در ماه رمضان و آن همان نشانه ای است
 که دختر را از پس پرده بیرون می کشد و فرد به خواب رفته را بیدار می کند و فرد
 بیدار را به وحشت می اندازد:

«انْتَظِرُوا الْفَرَجَ مِنْ ثَلَاثٍ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا هُنَّ فَقَالَ اخْتِلَافُ أَهْلِ
 الشَّامِ بَيْنَهُمْ وَ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ خُرَاسَانَ وَ الْفَرْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقِيلَ وَ مَا
 الْفَرْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ إِنَّ نَشَأَ
 نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ هِيَ آيَةٌ تُخْرِجُ الْفِتَاةَ مِنْ
 خُدْرِهَا وَ تُوقِظُ النَّائِمَ وَ تُفْرِعُ الْيَقْظَانَ»^۱

اگر به این روایت توجه کنید اولاً صیحه را از نشانه های فرج و قبل از آن
 می داند، ثانیاً زمان همین صیحه را در ماه رمضان معرفی می کند نه طول سال، و
 ثالثاً می گوید خوابیده را بیدار و بیدار را به وحشت می آورد که هیچکدام از اینها

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۵۱

با تاویلی که شما از صیحه می‌کنید ناسازگار است.

یمانی: شما فکر می‌کنید با این حرفها می‌توانید جلوی احادیث آل محمد را بگیرید؟ خیلی خوب با این حدیث چکار می‌کنید که در کتاب بحار الانوار از امام صادق علیه السلام آمده که در مورد این آیه می‌فرمایند: «و إذا تتلى عليهم آياتنا، قالوا اساطير الاولين: وقتی آیات ما برای آنها خوانده می‌شود، می‌گویند این افسانه‌های گذشته است» حضرت فرمود: این در مورد قائم ماست یعنی تکذیب آل محمد. آل محمد را تکذیب می‌کنند، می‌گویند او دروغگو است. می‌گوید: وقتی می‌آید وارد می‌شود، می‌گویند: «لسنا نعرفك و لست من ولد فاطمه: ما تو را نمی‌شناسیم، تو دیگر چه کسی هستی، تو از اولاد فاطمه زهراء سلام الله علیها نیستی» یعنی این حرفی که امروز به سید احمد الحسن می‌زنند توسط حضرت پیش بینی شده، که وقتی قائم آل محمد می‌آید بهش می‌گویند تو از فرزندان فاطمه نیستی، تو سید نیستی.

جواب: اولاً در قرآن چنین آیه ای وجود ندارد بلکه لفظ آیه «علیه» و «قال» است^۱ یعنی لفظ آیه مفرد می‌باشد و درباره یک شخص صحبت می‌کند نه جمع^۲، پس ربطی به منکران حضرت قائم علیه السلام در زمان حضور ایشان ندارد. حال آن شخص کیست؟ ابتدا به صفاتش در خود قرآن اشاره می‌کنیم و بعد روایت

۱. قلم: ۱۵

۲. البته در اول آیه لفظ «کل» آمده که دلالت بر جمع می‌کند اما با توجه به روایتی که این آیه را تفسیر کرده، مراد شخص خاصی هست.

ذیلش را نقل می‌کنیم تا بفهمید محتوای آیه درباره کیست.

در آیات قبل، صفات این شخص چنین بیان شده: بسیار قسم می‌خورد، پست است، عیبجو و سخن‌چین ماهر، بسیار منع‌کننده از خیر و تجاوزکار و گنهکار، خشن و حرامزاده، دنبال ثروت و فرزندان زیاد است. و سپس در آیه مورد بحث می‌گوید وقتی آیات خدا بر او خوانده می‌شود - نه بر «آنها» که شما ترجمه می‌کنید - او می‌گوید اینها افسانه‌های گذشتگان است، و بعد می‌گوید: ما به زودی بر بینی او داغ می‌نهم:

وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَاْفٍ مَّهِيْنٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيْمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
 اَتِيْمٍ (۱۲) عُوْتُلٌ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيْمٍ (۱۳) اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِيْنَ (۱۴) اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ اٰیٰتُنَا
 قَالِ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ (۱۵) سَنَسِيْمُهُ عَلٰى الْخُرْطُوْمِ (۱۶)

خوب آیا به نظر شما صدها میلیون شیعه در دنیا که به احمد بصری اعتقادی ندارند همه دارای این صفات خصوصاً حرامزادگی هستند؟

حال روایت ذیل این آیه چه می‌گوید؟ در تفسیر قمی تصریح شده که مراد از این شخص فلانی است و در نسخه مختصر البصائر «ثانی: غاصب دومی» ثبت شده^۱، و داغ گذاشتن بر بینی‌اش در زمان رجعت توسط امیر المومنین علیه السلام معرفی شده که آن فلانی یا ثانی با بقیه دشمنان امیر المومنی علیه السلام زنده می‌شوند.^۲

۱. مختصر البصائر ص ۱۶۱ ح ۳۲

۲. «قَوْلُهُ: «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا» قَالَ: كَتَبْتُ عَنْ فُلَانٍ «قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» أَيُّ الْكَاذِبِ الْأَوَّلِينَ «سَنَسِيْمُهُ عَلٰى الْخُرْطُوْمِ» قَالَ فِي الرَّجْعَةِ إِذَا رَجَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَرَجَعَ أَعْدَاؤُهُ فَيَسِيْمُهُمْ مَعَهُ كَمَا ←

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۷۱

و در عین همین آیه در سوره مطفین روایت کرده: که مراد اولی و دومی

هستند: «وَهُمَا زُرَيْقٌ وَ حَبْرٌ»^۱.

با این توضیحات مشخص شد آن روایتی که از بحار الانوار خواندید - بر فرض که قبولش کنیم - مربوط به یک منکر خاص است که در زمان امام زمان علیه السلام زنده می شود و منکر نسبت ایشان با حضرت فاطمه علیها السلام می گردد و هیچ ربطی به تطبیقی که شما درباره اعتقاد ما شیعیان نسبت به عدم سیادت احمد بصری گفتید ندارد.

اما مگر اولی و دومی در زمان حضرت قائم زنده می شوند که بخواهند منکر نسب ایشان شوند؟ بله در بحار الانوار در حدیث مفصلی که بیانگر وقایع بعد از ظهور و اقدامات امام زمان علیه السلام می باشد آمده: ایشان جسد آن دو را از کنار قبر جدش پیامبر بیرون می کشد و آن دو را زنده می کند.^۲

این اولاً، و اما ثانیاً متن «لسنا نعرفك و لست من ولد فاطمة» در حدیث تشبیه به مطلب دیگری شده که تا آن فهمیده نشود این هم فهمیده نمی شود و آن اینکه او این سخن را به قائم می گوید همچنانکه مشرکین به محمد گفتند: «نَعْرِفُكَ وَ لَسْتَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ كَمَا قَالَ الْمُشْرِكُونَ لِمُحَمَّدٍ ص.»

خوب این یعنی چه؟ یعنی مشرکین به پیامبر گفتند تو از قریش نیستی؟!

→ تُوَسَّمُ الْبُهَائِمُ عَلَى الْخُرْطُومِ وَالْأَنْفِ وَالشَّقَّتَيْنِ». تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۸۱

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۱۱

۲. بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۲-۱۴

این در حالیست که نسب پیامبر اعلیٰ نسب و واضح ترین قریش بود. شاید بگویید مراد سخن یهود است که می‌گفتند ایشان باید از نسل اسحاق باشد نه اسماعیل، اما اولاً حدیث می‌گوید این سخن مشرکان بوده نه اهل کتاب، ثانیاً یهود انکار نسب پیامبر نمی‌کردند بلکه ادعا داشتند این نسب آن نسبی نیست که ما منتظرش بودیم در حالیکه این شخص مورد نظر انکار نسب قائم را می‌کند پس این دو چه ربطی به هم دارند؟

از طرفی بر فرض که عده ای به قائم بگویند ما تو را نمی‌شناسیم تو از فرزندان فاطمه نیستی؛ خوب آیا این در مورد خود امام دوازدهم علیه السلام که از نظرها غائب بوده و کسی ایشان را نمی‌شناسد صدق نمی‌کند؟!

ثالثاً شما که ما را طبق روایتی بتزیه به معنای منکران فرزند امام مهدی می‌دانید در حالیکه در همان روایت آمده که بتزیه نسب قائم را قبول دارند و او را «یا ابن فاطمه» خطاب می‌کنند: و می‌گویند: «كُلُّهُمْ يَقُولُونَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، اِزْجِعْ لَنَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ»^۱.

خوب چه شد؟ بالاخره ما شیعیان منکر نسب قائم هستیم یا نیستیم؟
 یمانی: اگر بخواهیم یک دلیل دیگر و روشن تر برای این ذکر کنیم حدیث امام باقر علیه السلام است که می‌فرمایند: خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست بلکه ۱۲ هزار مرد در خراسان هستند که شعارشان احمد احمد

احمد بصری که پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۰۹۱

است، یعنی اینها اصحاب و پیروان احمد، قائم آل محمد هستند.

جواب: انسان از تخیلات ذهن شما در تعجب فرو می‌رود که چطور از بنده عنیف که دارای نصر است پریدید به پرچم قائم که دارای نصر است و از آن پریدید به پرچم های سیاه و از آن پریدید به گنج های طالقان! اما اشکالی ندارد ما به حول و قوه خداوند جواب همه اش را می‌دهیم.

اولاً همان کسی که منحصرأ این روایت را نقل کرده در کتاب دیگرش شعار آنها را یا لثارات الحسین ثبت کرده نه احمد احمد^۱، و البته که شعار هر لشکری یکی بیشتر نمی‌باشد.

غیر از اینکه انگار نه انگار نام دوم پیامبر اسلام ﷺ احمد بوده است و گویی قحطی مصداق احمد است تا احمد بصری بیاید و این حدیث را بر خود تطبیق دهد؟ در نتیجه مراد از احمد احمد، نام مقدس پیامبر ﷺ له می‌باشد نه شخص دیگر؛ یعنی آنها به دفاع از شریعت احمد قیام می‌کنند.

ثانیاً روایت مذکور سر و ته درستی ندارد زیرا می‌گوید: خدا گنجی در طالقان دارد ۱۲۰۰۰ نفر در خراسانند: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزًا بِالطَّالِقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ أَتَيْتِي عَشْرَ أَلْفًا بِخُرَّاسَانَ»^۲. خوب اگر این گنج در طالقان است یعنی چه در خراسان است؟ آیا یعنی همه آنها طالقانی هستند و در خراسان جمع می‌شوند؟ آیا یعنی همه شان خراسانی هستند و در طالقان جمع می‌شوند؟

۱. سرور أهل الإيمان ص ۹۷

۲. منتخب الأنوار المضيئة ص ۱۹۵

هیچکدام از این دو مطابق اعتقاد شما نیست.

بله در اینجا احتمال معقولی وجود دارد و آن اینکه منظور از طالقان، طالقان افغانستان باشد^۱ که چون در گذشته جزء منطقه خراسان بوده، آن ۱۲۰۰۰ نفر را هم در طالقان دانسته و هم در افغانستان. اما طالقان افغانستان چه ربطی به شما دارد.

غیر از اینکه احتمال اول مخالف دو روایتی است که اصحاب قائم از طالقان را تنها ۲۴ نفر می‌داند: «مِنَ الطَّالِقَانِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا».^۲

یمانی: تعصب کور شما باعث می‌شود که هر روایتی من می‌خوانم مطابق میل خود تاویلش ببرید و از پذیرفتن معنای آن طفره روید. واقعاً بحث کردن با سیاه دلانی مثل شما که ندای ملکوتی قائم آل محمد احمد الحسن علیه السلام در قلب‌های سنگ تان نفوذ پیدا نمی‌کند چه فایده ای دارد.

جواب: برادر من! قرار بود آداب مناظره را رعایت کنید، وقتی من به شما جسارتی نمی‌کنم لطفاً شما هم اینقدر مرا به صفات مختلف توصیف نکنید. بحث علمی است، اگر جواب تاویلات بنده را دارید بدهید و اگر ندارید بالاخره چگونه حقانیت خویش را اثبات می‌کنید.

۱. طَالِقَانُ بَيْنَ بَلْحَ وَ مَرُو الرُّوْدِ مِمَّا يَلِي الْجَبَلِ، ... أَوْ كَوْرَةٌ بَيْنَ قَرْوَيْنِ وَ أَبْهَر. تاج العروس ج ۱۳

احمد بصری کہ پدر و خانواده و عشیره اش در عراق معلوم هستند... ۱۱۱۱

من خواهش می‌کنم جلسات بعد هم بیایید تا با هم پیرامون مسائل
مختلف مربوط به ادعای یمانی گفتگو کنیم، زیرا به قول خودتان کمترین
فایده‌اش اتمام حجت بر ما شیعیان است.

جلسه پنجم

چطور احمد الحسن ادعا می کند

که فرزند مهدی علیه السلام است؟

چطور احمد الحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی است؟

سؤال ۵. در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آمده که هر کسی ادعا کرد فرزند امام مهدی است، او را لعنت کنید: «من ادعی انه ولد للإمام المهدی فلعنوه»؛ چطور احمد الحسن ادعا می‌کند که فرزند مهدی است؟

یمانی: اولاً چنین حدیثی وجود خارجی ندارد، و در هیچ کدام از منابع معتبر شیعی نیست؛ یعنی در نرم افزار جامع الاحادیث سرچ نکنید، پیدا نمی‌کنید در بحار و... پیدا نمی‌کنید و اصل چنین حدیثی برای ما اثبات نشده است.

خوب این جمله عربی است، مدرک و سندش را بیاورید. در چه کتابی است؟ این کتاب یا توی کتابخانه باید باشد یا داخل نرم افزار باید باشد یا یک نسخه خطی؛ نویسنده اش کیست و با چند واسطه حدیث را نقل کرده؟

جواب: شما فکر می‌کنید هر چه در نرم افزار جامع الاحادیث ثبت شده معتبر است و هر چه ثبت نشده معتبر نیست؟ تنها ویژگی جامع الاحادیث اینست که کتاب های چاپی را طبق همان نسخه چاپی در یکجا گرد آورده، حال چه آن نسخه یا اصل کتاب در نزد شیعه معتبر باشد یا نباشد همچنانکه بحار الانوار تنها احادیثی را ثبت کرده که به مصدرش دسترسی داشته است. در نتیجه نمی‌توان در مورد حدیثی به صرف اینکه در نرم افزار یا بحار نیست گفت که اصلاً وجود ندارد. همچنانکه یاران احمد در کتاب های خود بارها به احادیثی استناد می‌جویند که در نرم افزار جامع الاحادیث و بحار الانوار نیست مثل اینکه

یکی از نام‌های بصره یمن است یا حدیث حسنی مبارک و دهها حدیث دیگر. از طرفی، چطور شد وقتی خودتان حدیثی می‌آوردید اصلاً کار ندارید که نویسنده کتابش کیست و با چند واسطه حدیث را نقل کرده؟ و هر چه ما می‌گوییم فلان حدیث بدون هیچ سندی ثبت شده است، فلان حدیث اسناد به معصوم داده نشده، فلان حدیث بعد از ۱۰۰۰ سال از گذشت اسلام مطرح شده و قبلاً کسی چنین حدیثی را نقل نکرده، ولی گوش شما بدهکار نیست اما نوبت به طرف مقابل که می‌رسد در خصوصیات حدیثش خدشه می‌کنید؟

اما راجع به مطلب ادعا شده باید گفت اولاً چنین حدیثی وجود دارد و در کتاب «الرد علی اهل البدعة» نوشته ابوالحسن علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی ص ۴۳۱ ثبت شده است.

همچنین حدیث دیگری هست که می‌گوید: به خدا قسم امر ما واضحتر و روشن تر از خورشید است ... عده ای قائل به فرزند برای مهدی می‌شوند لعنت خدا و ملائکه و پیامبران و همه مردم بر آنها باد: «وَاللَّهِ أَمْرُنَا أَنْوَرُ وَأَبْيَنُ مِنْهَا وَ لَيُقَالُ الْمَهْدِيُّ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَ لَا دَتَهُ وَ كَوْنَهُ وَ ظُهُورُهُ أَوْلَنِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱.

اما غیر از این حدیث، چند دسته روایت وجود دارد که به تلازم همین معنا را می‌رساند از جمله:

۱ . الهدایة الکبری ص ۴۳۱

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۱۷۱

دسته اول توقیع سمری که می گوید: هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوست: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۱.

این حدیث را چه به معنای مشاهده عادی و چه به معنای ادعای سفارت بدانیم مخالف ادعای کسی مانند احمد است که خود را فرزند حضرت قائم علیه السلام و مشاهده کننده و وصی ایشان می شمرد. دسته دوم روایاتی است که تصریح می کند اوصیاء پیامبر تا روز قیامت دوازده نفرند، از جمله:

(الف) «أَنَا وَ أَخِي وَ الْأَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً أَوْصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ»^۲.

(ب) «... أَوْصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا قَالَ عَلِيٌّ أَخِي... ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ»^۳.

«أَوْصِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا فَقَالَ

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶ ح ۴۴

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۶۶-۵۶۵

۳. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۴۵

عَلَيْ أَخِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ [أَوْلَهُمْ ابْنِي] الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»^۱.

زیرا قطعاً ادعای فرزند قائم بودن که به تنهایی به درد کسی نمی خورد، اگر ادعای فرزندی می کند می خواهد وصایت خود را ثابت کند و این احادیث تصریح می کنند وصی دیگری تا روز قیامت نخواهد بود.

یمانی: توقیع سمی و روایات حصر دوازده امام جوابهای مفصلی پیش ما دارد که در جای خودش مطرح می کنیم، اما آدرسی که دادید نزد ما معتبر نیست. حال بر فرض محال که اصلاً چنین حدیثی در منبع معتبری مثل کافی آمده بود آیا طبق موازین علمی خودتان در حوزه، انصافاً به این تک حدیث در مقابل روایات متواتر مربوط به مهدیین و مخصوصاً مهدی اول، اعتماد می کردید؟ در حالی که روایات متواتر مربوط به اولاد و ذریه و وارثان امام زمان و مهدیین در منابع معتبر و دست اول شیعه به تواتر از اهل بیت رسیده است.

در نتیجه اگر حتی چنین حدیثی در یکی از منابع دست اول معتبر شیعه وجود داشت، خوب چون مخالف روایات متواتر مربوط به مهدیین است، طبق دستور خود اهل بیت عصمت و طهارت قابل اخذ نیست.

وقتی که بیش از ۵۰، ۶۰ حدیث در مورد مهدیین داریم، البته با الفاظ مختلف: اولاد مهدی، ذریه قائم، مهدیین از ولد قائم، قوام از ولد قائم، امامان از

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۱۹۱

نسل او و ... و از آن طرف طبق ادله روایی متقن و محفوف به قرائن، قطع پیدا کردیم که مهدی اول فرزند امام مهدی، قبل از امام مهدی علیه السلام می آید؛ خوب حالا ما این تک حدیث را بگیریم یا این همه روایت را؟

شما یک متن عربی آوردی و می گویی حدیث است، خوب من بعد از ۴۰۰ سال چطور یقین کنم که این کلام، کلام معصوم است با وجود این همه معارض، با وجود این همه حدیث متواتر، محکم و جدی در مورد مهدیین؟

جواب: برادرم شما گفתי چنین حدیثی وجود ندارد من هم گفتم وجود دارد و در فلان کتاب است، اما اینکه معتبر هم هست و رابطه اش با احادیث مهدیین چیست حرف جدیدی است که همینک جوابش را می گویم. و البته مستند بنده برای رد ادعای احمد این تک حدیث نیست بلکه مجموعه ای از صدها حدیث است که ان شاء الله در طول این بحثها به بعضی از آنها اشاره می شود. من این حدیث را تنها طبق مبانی خودتان که به هر نقل بی سند و نا معتبری چنگ می زنید مطرح کردم که جواب این را چه می دهید. و البته بنده به غیر از آن حدیث، حدیث دیگری ذکر کردم که شما جوابش را ندادید و نیز دو دسته روایت نقل کردم که با وجود داشتن صراحت، معنای آنها را با تاویلات غیر منطقی تغییر می دهید.

حال اگر آن حدیث معتبر باشد وجه جمعش با روایات مهدیین خیلی ساده است و آن اینکه: فرزندان قائم - بر فرض ثبوت - قبل از او نمی آیند همچنانکه در خود حدیث وصیت هم این مساله تصریح شده که وقتی وفات امام دوازدهم

رسید خلافت را به احمد تسلیم می‌کند و نقشی برای احمد به عنوان ممهّد دوره غیبت قائل نیست.

اما آنچه درباره چگونگی اعتماد کردن بر این تک حدیث گفتید واقعاً عجیب است، زیرا شما به تک حدیث‌های فراوانی استناد می‌کنید که بسیاری از آنها اصلاً توسط اهل بیت علیهم‌السلام و روات شیعه نقل نشده بلکه منقولات اهل سنت است که گاهی منتسب به پیامبر هم نیست. چطور شما بعد از ۱۴۰۰ سال به آن نقلها اعتماد می‌کنید و دین و ایمان خود را از آنها می‌گیرید؟ فرق این تک حدیث با آن تک حدیث چیست؟

و اما درباره تواتر احادیث مهدیین باید دانست که تعبیر دوازده مهدی بعد از ائمه علیهم‌السلام تنها در شش حدیث ضعیف آمده، و غیر این شش تا، اکثر روایات فرزند داشتن حضرت قائم علیه‌السلام صریح در این نیست که آنها در دوره غیبت متولد می‌شوند یا بعد از ظهور، و آنچه باقی می‌ماند در حدی نیست که بتواند اصلی اعتقادی را ثابت کند.

به عبارت دیگر: ما قبلاً گفتیم احادیث مهدیین کلاً شش تا بیشتر نیست که اولاً متواتر نمی‌باشد و ثانیاً تصریحی ندارد که مهدی اول قبل از ظهور امام دوازدهم متولد شده و حتی ادعای وصایت می‌کند. لذا این سخن غلط است که چون احادیث متواتر درباره مهدیین داریم این حدیث قابل اخذ نیست.

در نتیجه وجه جمع این احادیث با حدیث مذکور اینست که هر کس قبل از ظهور امام دوازدهم ادعا کرد فرزند ایشان است دروغگوی ملعون می‌باشد و

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۱۱

مهدیین هم - بر فرض قبول - بعد از ظهور شخص امام علیه السلام می آیند.

و اما اینکه احادیث متقن داریم که فرزند مهدی قبل از مهدی می آید تاویلاتی است که نسبت به بعضی روایات مطرح کرده اید و ما هم در جای خودش پاسخ داده ایم.

یمانی: فرض بگیریم احادیث اولاد مهدی متواتر نیست بلکه فقط یک حدیث در مورد اولاد امام مهدی علیه السلام داریم، و از آن طرف هم یک حدیث داریم که مثلاً هر کس ادعا کند فرزند امام مهدی است، لعنتش کنید. شما در جمع این دو خبر واحد چه کار می کنید؟ در حالیکه در دو تا حدیث داریم که قائم می آید پشت کوفه، پشت نجف، بیعت می گیرد و به همراه او انصار و یاران پدرش با او هستند. یعنی مردم او را به چه عنوان می شناسند، فرزند امام زمان. این معنایش این نیست که امام زمان علیه السلام می آید و انصار امام حسن عسکری همراهش هستند، انصار امام حسن عسکری که در این زمان نیستند همه به رحمت خدا رفتند. پس معلوم می شود این مهدی اول است که می آید و انصار پدرش یعنی صاحب الزمان با او هستند.

جواب: اولاً چطور است که هر جا به نفع خودتان باشد می گوئید منظور از پدر، پدر با واسطه است، منظور از پسر، پسر با واسطه است، اگر گفته نامش نام پدر من است یعنی جد بیستم من؟ ما هم در اینجا می گوئیم: منظور از انصار پدرش یعنی شیعیان خالص امیر المومنین علیه السلام، و این را از این جهت می گوئیم

که در احادیث فراوان، قائم موعود با خصوصیات دقیق معرفی شده که تنها بر امام دوازدهم علیه السلام منطبق است نه کسی غیر از ایشان.

حال بر فرض که هیچ حدیثی در مقابل این دو حدیث نبود ولی ما اصلاً با دو تا حدیث اصل اعتقادی ثابت نمی‌کنیم چون عقل نمی‌پذیرد تنها با دو حدیث راه سعادت و شقاوت خود را انتخاب کنیم و به قائم دیگری عقیده مند شویم. ثانیاً بر فرض محال که منظور از قائم در این دو روایت، فرزند امام دوازدهم علیه السلام باشد که با یاران پدرش به کوفه می‌آید و بیعت می‌گیرد اما از کجای این در می‌آید که این فرزند در دوره غیبت کبری به دنیا آمده و ممهّد قیام پدرش هست؟

ثالثاً شما این دو حدیث را درباره قائمی که به کوفه می‌آید می‌بینید و آن همه حدیث دیگر را نمی‌بینید که درباره قائم کوفه خصوصیات نقل می‌کند که با امام دوازدهم علیه السلام می‌سازد نه فرزند ایشان، از جمله:

الف) «إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ وَ أَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيَهُ أَلَا لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً وَ يَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ هُوَ وَفَرُّ بَعِيرٍ فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلاً إِلَّا أَنْبَعَتْ عَيْنٌ مِنْهُ فَمَنْ كَانَ جَائِعاً شَبِعَ وَ مَنْ كَانَ ظَامِئاً رَوِيَ فَهُوَ رَأْدُهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ»^۱.

این حدیث اتفاقاً در همان کتاب کافی که شما معتبرش خواندید آمده است

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۳۱

و تصریح می کند قائمی که از پشت کوفه وارد نجف می شود همان قائمی است که از مکه خروج می نماید و دستور می دهد هیچ کس آب و غذا با خود بر ندارد و با او سنگ حضرت موسی علیه السلام می باشد که از آن آب و خوراک لشکریان تامین می گردد.

ب) «إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ علیه السلام مِنْ مَكَّةَ يُنَادِي مُنَادِيَهُ أَلَا لَا يَحْمِلَنَّ أَحَدُكُمْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَحَمَلَ مَعَهُ حَجْرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام وَهُوَ وَقُرْبَعِيرٍ فَلَا يَنْزِلُ مَنزِلًا إِلَّا أَنْفَجَرَتْ مِنْهُ عُيُونٌ فَمَنْ كَانَ جَانِعًا شَبِعَ وَمَنْ كَانَ ظَمْآنًا رَوِيَ وَرَوَيْتُ دَوَابَّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ»^۱.

این روایت را شیخ صدوق با یک سند و شیخ نعمانی با سندی دیگر ثبت کرده اند و از نظر محتوا کاملاً شبیه روایت قبل است.

خوب آیا امام شما احمد از مکه خروج می کند یا از شرق و خراسان؟ آیا او برای لشکریانش هیچ آذوقه و آبی بر نمی دارد و تنها از سنگ موسی علیه السلام آب و غذای آنها را تامین می کند؟ خیر هرگز، و شما هم این را به خوبی می دانید و برای همین مجبورید هم مکه را تاویل ببرید و هم سنگ موسی علیه السلام را.

یمانی: نکته دیگری که من باید در مورد آن تک روایت عرض کنم اینست که فرض می گیریم این حدیث صادر شده، اما محتوای آن با اعتقاد به مهدیین ابداً مخالفت ندارد. لذا ما این حدیث را کاملاً قبول داریم، هیچ اشکالی هم

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۷۰-۶۷۱ ح ۱۷، الغیبة للنعمانی ص ۲۳۸ ح ۲۹

ندارد، چون هیچ منافات و تعارضی با اخبار مهدیین ندارد. چرا؟ زیرا منظور آن، فرزند بدون واسطه است، یعنی اگر کسی در دوره غیبت امام زمان علیه السلام آمد و گفت من فرزند بدون واسطه ایشان هستم او را لعنت کنید. چرا؟

به دو دلیل: اول اینکه: حسب این روایت حضرت می فرماید: هر کس ادعا کند ولد امام مهدی است؛ اما «وَلَد» در عربی آن پسری است که از صلب پدر آمده، به خلاف آب و این که اینگونه نیست و به نوه و نتیجه هم می گویند این. مثلاً شما به امام صادق علیه السلام می گویی: یا ابن رسول الله، اما یا ولد رسول الله نمی گویی. خوب احمد الحسن هم ادعا نکرده من ولد امام مهدی علیه السلام هستم، می گوید من از احفاد و نواده های امام مهدی ام، پس حدیث شامل ایشان نمی شود.

دوم اینکه: طبق حدیث وصیت، مهدی اول به نام احمد، فرزند امام مهدی است اما فرزندی بی واسطه یا با واسطه؟ اگر کسی در دوران غیبت بیاید بگوید بابای من صاحب الزمان است و بابایش هم مشخص باشد، از دو حال خارج نیست: ۱. یا دروغ می گوید که ملعون است چون دارد به اهل بیت دروغ می بندد و تازه اگر بابایش مرده باشد یعنی امام زمان مرده العیاذ باللله؛ و معلوم است که این جور شخصی ملعون می باشد. ۲. یا راست می گوید که باز هم ملعون است؛ چرا؟ چون در زمان غیبت قرار نیست کسی بفهمد که امام مهدی کیست و کجاست و او دارد سِرِّ امام مهدی را افشاء می کند، و ایشان را به کشتن می دهد چون پدرش به خاطر خوف در پرده غیبت بوده. و به همین خاطر فرمودند: «لعن

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۵۱

اللّٰهُ مِنْ أَفْشَى سِرِّنَا: خدا لعنت کند کسی که سرِّ ما اهل بیت را افشاء کند». در نتیجه منظور از آن قائمی که حامل الاصل می باشد شخص امام زمان نیست، بلکه احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان است که پدر سلمان را نمی دانستند چه کسی است حتی خودش هم نمی دانست که از نسل امام زمان است و این در ملاقات با امام مهدی علیه السلام مشخص شد، وقتی از سمت ایشان برای اصلاح حوزه نجف و وضع عراق، و اصلاح اعتقادی و علمی فرستاده می شود، تازه آنجا امام مهدی به او می فرماید: پدر سلمان من بودم. سید احمد الحسن در کتاب متشابهاات سؤال ۱۴۴ توضیح داده اند که مهدی اول باید حامل الاصل باشد، چون از اولاد امام مهدی است، و اگر فرزند مستقیم امام مهدی باشد و بیاید و بگوید من فرزند امام مهدی ام چه می شود؟ پدرش از حالت غیبت در می آید دیگر. لذا باید با چند فاصله به امام مهدی علیه السلام برسد طوریکه وقتی آمد و گفت جد پنجم ششم امام مهدی علیه السلام بوده، دیگر کسی امام مهدی را نشناسد، چون پنج نسل قبل بوده است. آنهایی که او را دیده بودند و شناخته بودند که امام مهدی است از دنیا رفتند. پس مشکلی پیش نمی آید.

در نتیجه آن حدیثی که شما مطرح کردید درباره ادعای مهدی اول نیست که می گوید من از نسل امام مهدی هستم.

از طرفی گویی در روایات داریم که اهل و ذریه مهدی نمی دانند که این مهدی ماست. زیرا در غیبت نعمانی داریم که غیبت او مثل غیبت یوسف است.

خانواده یوسف آمدند و یوسف را دیدند و نشناختند، و غیبت قائم ما هم همین طور است. چون امام مهدی خودش را فاش نمی کرده که: من مهدی ام؛ زمان ظهورش نرسیده بوده. لذا چون زمان ظهورش نرسیده بوده، فرزندانش هم نمی دانستند که از اولاد امام مهدی هستند.

جواب: شما سه ادعا مطرح کردید: یکی درباره معنای ولد، دوم اینکه مهدی اول باید فرزند با واسطه باشد و الا ملعون است، سوم غیبت امام مانند غیبت یوسف است که کسی از خانواده اش او را نمی شناخته؛ من جواب هر یک را بیان می کنم:

جواب ادعای اول) این ادعا که «ولد» در عربی فقط به فرزند صلیبی می گویند مخالف بیان روایات است زیرا در روایات متعددی پیامبر اسلام بر دو نوه دختری خود ولد و بر خویش نیز والد آنها اطلاق کرده اند، در نتیجه ولد نیز بر نوه اطلاق می گردد.

همچنانکه در روایات فراوان ائمه دوازده گانه توصیف به «مِن وُلْدِ رَسُولِ

اللّه شده اند مثل این روایت:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَ هُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱.

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۷۱

و به تصریح کتب لغت، «وُلْد» جمع «وَلَد» است.^۱

از طرفی، شما چون فرض را بر این گذاشته اید که مهدی اول در زمان غیبت امام دوازدهم می آید، حدیث مورد نظر را اینگونه تاویل می کنید و الا اطلاق آن شامل ادعای فرزند بی واسطه و با واسطه هر دو می شود و اصلاً ادعای فرزندی بدون ادعای وصایت که نفعی برای طرف ندارد، خوب کسی بیاید ادعا کند من فرزند حضرت قائم علیه السلام هستم، که چه؟ زیرا ادعای فرزند بودن چیزی را ثابت نمی کند، در نتیجه هر کس ادعا کرد من فرزند ایشان هستم به دنبال اثبات وصایت خود می باشد و این شامل فرزند بی واسطه و با واسطه هر می باشد و روایت هم از همین جهت چنین کسی را ملعون می شمرد چون به تصریح روایات فراوان تعداد ائمه و خلفا و اوصیاء و اولیاء این امت فقط و فقط دوازده تاست. این در حالیست که نه از حدیث وصیت و نه از احادیث دوازده مهدی و نه از احادیث فرزندان قائم، از هیچکدام در نمی آید که مهدی اول در دوره غیبت امام علیه السلام می آید تا مجبور باشیم به این دلیل ساختگی شما چنگ بزنیم.

بله شما به احادیثی از اهل سنت تمسک می کنید که علاوه بر نا معتبر بودن آن نزد اهل بیت علیهم السلام، از نظر محتوا هم نص بر مطلوب شما نیست مثل حدیث «فإن فیها خلیفة الله المهدی» که قبلاً پاسخش را بیان کردیم.

جواب ادعای دوم) اشکال فرضیه شما اینست که فکر می کنید همه انسان

های روی کره زمین دارای شناسنامه و اسناد اطلاعاتی ثبت شده هستند که اگر یکی گفت بابایی من امام زمان است پدرش شناخته شده و جایش فاش شود، اما طبق اعتقاد خودتان اینگونه نیست.

زیرا در این باره دو فرض وجود دارد که هر دو قابل پذیرش است و چیزهایی که شما گفتید نیز اتفاق نمی افتد:

الف) امام زمان علیه السلام به طور نا شناس در منطقه ای دور افتاده که کسی مدرک و شناسنامه ندارد ازدواج کند و فرزندی در مکانی به دور از اجتماع متولد شود مثل کوه های مرتفع، جنگلهای وسیع و جاهای بسیار متنوعی که انسان دیگری در آن وجود ندارد، و پدر هم خودش را تا موقع ظهور امر این فرزند به او معرفی نکند مثل فرضیه شما درباره احمد. در این صورت بعد از اینکه آن فرزند به اجتماع برگشت و امر خود را ظاهر کرد اولاً چه لزومی دارد جای بابای خودش را نشان دهد و اصلاً چرا نشان دهد وقتی که قانون معرفت حجت را در اختیار دارد؟ ثانیاً چون کسی امام را ندیده بوده و نمی شناسد ممکن است بعد از ظاهر شدن فرزندش جای خود را تغییر دهد که حتی فرزندش هم نداند کجاست که بخواهد در معرض خطر قرار گیرد، ثالثاً شما که در مورد امام زمان علیه السلام قائلید به آسمان رفته، خوب او هم لازم نیست بگوید بابایم مرده، بلکه می گوید به آسمان رفته، پس نه سرّ اهل بیت مکشوف شده و نه ادعای وفات پدر را کرده که بخواهد ملعون واقع شود.

ب) بعضی یاران شما در جزوات پخش شده، برای اثبات فرزند داشتن امام

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۲۹۱

دوازدهم علیه السلام به داستان جزیره خضراء استناد جسته‌اند. خوب بر این اساس فرض کنید یکی از فرزندان بلا فصل امام زمان از جزیره خضراء بیاید و بگوید من فرزند مهدی هستم و ممهّد ظهور پدرم می‌باشم و با تمسک به همان قانون معرفت حجت و همان خوابها و همان معجزاتی که برای احمد ادعا می‌کنید ظهور نماید و ادعای فرزندی خود را توسط این قانون به اثبات برساند. در این صورت مردم اصلاً بابایش را نمی‌شناسند و جای جزیره خضرا را هم نمی‌دانند تا سرّ اهل بیت کشف شود.

و طبق هر دو فرض: او هم حامل الاصل است، هم فرزند امام زمان علیه السلام است و هم با پرده برداشتن از فرزند بودن خویش، جای پدر را مکشوف نکرده و سرّ پدر را عیان ننموده و ملعون نگشته است.

و خلاصه: ادعای اینکه من نسل پنجم امام دوازدهم هستم که هیچ کس پدرِ جدم را نمی‌شناخته و معلوم هم نیست چگونه ناپدید شده، به همان قدر بعید و غیر قابل پذیرش است که ادعای فرزند بدون واسطه و متولد شده در منطقه ای دور افتاده یا در جزیره خضراء، بلکه این دومی خیلی قابل قبول تر از اولی می‌باشد.

جواب ادعای سوم) ما در جلسات قبل درباره روایت غیبت نعمانی و اینکه آیا مرادش غیبت صغرا بوده یا کبرا و اینکه آیا وجه تشبیه غیبت ایشان به غیبت یوسف علیه السلام اصل غیبت بوده یا خصوصیات غیبت، به تفصیل سخن گفتیم و پاسخ هر دو مساله را کاملاً روشن کردیم. خوب شما در آن جلسه هیچ جوابی به

اینها ندادید و حال باز دورباره همان ادعا را مطرح می‌کنید؟

از طرفی، اگر غیبت ایشان مانند غیبت یوسف علیه السلام بوده که تا وقت ظهورش کسی ایشان را نشناخت پس چطور حضرت قائم علیه السلام خود را به احمد شناساند و حدیث غیبت یوسف علیه السلام مشکلی ایجاد نکرد؟

اما اینکه چون زمان ظهور امام زمان علیه السلام نرسیده بوده فرزندان هم نمی‌دانستند از اولاد ایشان هستند، خوب این در مورد احمد بصری هم که صادق است. زیرا سال ۲۰۰۰ که او آمد هنوز زمان ظهور امام زمان علیه السلام نرسیده بود و هنوز هم که نرسیده است.

یمانی: در رابطه با مهدی اول، استدلال محکم و صحیحی سید احمد الحسن در کتاب متشابهات آورده، که اثبات می‌کند مهدی اول از اعقاب امام زمان است نه فرزند مستقیم امام زمان. چون اگر فرزند مستقیم امام زمان بود می‌شد احمد بن محمد، در حالی که پیغمبر می‌فرماید نامش نام من و نام بابایش نام بابای من است.

خوب اینکه نام پدر مهدی اول، نام پدر پیغمبر است یعنی چه؟ یعنی این فرزند مستقیم امام زمان نیست بلکه از احفاد و نوادگان امام مهدی است چون نام پدرش، نام پدر پیغمبر است که فرمود: من فرزند دو ذبح شده ام، اسماعیل و عبدالله. پس نام مهدی اول یا احمد بن عبدالله است و یا احمد بن اسماعیل. دقت کردید؟ اسماعیل هم در عبری به معنای عبدالله هست: من سمع الله، کسی که حرف خدا را گوش می‌کند و اطاعت می‌کند.

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۱۱

جواب: اینکه نام پدر مهدی نام پیامبر است در این باره حتی یک حدیث ضعیف هم از اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد بلکه این در بعضی نسخه های احادیث اهل سنت آمده و از شما که دم از حمایت از احادیث آل محمد می زنید خیلی تعجب است که چرا اینقدر به روایات اهل سنت تمسک می کنید! خوب وقتی چنین حدیثی در شیعه وجود ندارد دیگر نیازی به بررسی تاویلاتی که شما بردید نیست که منظور از پدر پیامبر، جدشان اسماعیل بوده و قائم فردی به نام احمد بن اسماعیل است. ولی به هر حال در عرف هر زبانی وقتی بدون هیچ قرینه ای بگویند نام پدرم، از آن پدر با بیست واسطه را نمی فهمند بلکه پدر بدون واسطه را می فهمند. در نتیجه بر فرض هم پیامبر فرموده باشند نام مهدی نام من و نام پدرش نام پدر من است بر همان نام مشهور و پدر بدون واسطه حمل می شود یعنی محمد بن عبد الله زیرا هیچ قرینه ای در این زمینه قرار نداده اند.

غیر از اینکه در حدیث وصیت که سند امامت احمد بصری است وقتی پیامبر می گویند فرزند قائم سه نام دارد: نام من و نام پدرم، خودشان تصریح کرده اند که پدرم یعنی عبد الله، پس چطور این تصریح پیامبر را نادیده می گیرید و می گویند پدرم یعنی اسماعیل؟

اما راجع به اینکه پیامبر فرمودند: من فرزند دو ذبح شده ام و منظور از آن دو اسماعیل و عبد الله بوده اند، اتفاقاً در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که منظور اسماعیل و اسحاق بوده زیرا در عرف قرآن گاهی بر عمو پدر اطلاق شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَا ابْنُ
الذَّيْحَانِ يُرِيدُ بِذَلِكَ الْعَمَّ لِأَنَّ الْعَمَّ قَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبَا فِي قَوْلِهِ: أَمْ كُنْتُمْ
شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ
وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ؛ وَكَانَ إِسْمَاعِيلُ عَمَّ يَعْقُوبَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ
فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَبًا»^۱.

و حال که به احادیث اهل سنت استناد می‌کنید باید بدانید که عموم
احادیث آنها ذبیح الله را - مطابق تورات - اسحاق می‌دانند نه اسماعیل، پس با
ضمیمه کردن این دو حدیث سنی و ادعای شما در مورد پدر چند واسطه، نام
قائم احمد بن اسحاق است نه احمد بن اسماعیل.

و البته باید دانست که عموم احادیث داستان نذر عبد المطلب در مورد ذبح
عبد الله از نظر سند مخدوش و از نظر محتوا غیر قابل پذیرش است، از جمله:
قتل فرزند بی گناه توسط پدر نزد همه شرایع مذموم، و نذر قربانی کردن فرزند از
سنت های مشرکین بوده و معنا ندارد عبد المطلب که نزد اهل بیت علیهم
السلام بری از شرک و در درگاه خدا دارای بلندترین مراتب است طبق سنت
مشرکین نذر کرده باشد.

اما اینکه اسماعیل در عبری به معنای عبد الله هست؛ من سمع الله، کسی
که حرف خدا را گوش می‌کند و اطاعت می‌کند.

چطور احمدالحسن ادعا می کند که فرزند مهدی علیه السلام است؟ ۱۳۳۱

اولاً شما و حتی امامتان که یقیناً زبان عبری یاد ندارید، اما در روایات اهل بیت علیهم السلام، این اسرائیل است که به معنای عبد الله می باشد نه اسماعیل: «... وَ يَعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّ إِسْرَائِيلَ هُوَ عَبْدٌ وَ إِبِلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱.

به علاوه آنها که عبری بلدند می گویند اسماعیل به معنی شنید و ایل به معنی خداست و اسماعیل یعنی آنکه خدا ندای او را شنید نه آنکه به صدای خدا گوش داد که تازه اگر هم آن باشد باز ترجمه اش نمی شود عبد الله.

من در جلسه بعدی منتظر جواب شما نسبت به این صحبتها هستم.
ابن الحسین: از آنجا که طرف یمانی تقریباً هیچ توجهی به جوابهای من نداشت و تنها سخن خود را می زد من هم تصمیم گرفتم در جلسات بعدی انتظار جواب از او نداشته باشم و به عبارت دیگر: او حرف خود را بزند و من حرف خود را و قضاوت را به مخاطبان واگذار کنم تا خود حق را تشخیص دهند.

جلسه ششم

چطور احمد اسماعیل بصری یک

دفعه شد احمد الحسن یمانی؟

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟

سؤال ۶. امام شما تا قبل از طرح ادعای خود به احمد اسماعیل بصری

شهرت داشت پس چطور یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟

یمانی: اینکه چرا به ایشان یمانی می‌گویند، بدین خاطر که همان یمانی آل محمد است. سید احمد الحسن در سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات این را پاسخ داده، که محمد و آل محمد همشان یمانی هستند. رسول خدا فرمودند: ایمان یمانی است و من یمانی هستم، علم و حکمت یمانی است. آل محمد همشون یمانی هستند، اصحاب الیمین. دقت کردید؟ پس احمد الحسن یمانی، این یمانی لقب اوست.

اما چرا شد احمد الحسن؟ این در عرب مرسوم است، اولاً بعضی‌ها را با لقب صدا می‌کنند؛ این چیز معروفی است. شما کتابهای ادبیات عرب مثل سیوطی را نگاه کنید می‌گویند: اسم سه نوع است: ۱. عَلم ۲. کنیه ۳. لقب. و به هر سه‌ی اینها می‌گویند اسم. جالب است، به کنیه و لقب هم باز می‌گویند اسم.

خوب در بصره به خاطر خلق و خو و اخلاق ایشان، قبل از این دعوت بعضی‌ها برای ایشان لقب گذاشته بودند: احمد الحسن یعنی احمد نیکوکار، احمد خوش رفتار، احمد آقا و... .

بعداً وقتی که ایشان دعوتش را اظهار کرد و فرمود من وصی و فرستاده امام

مهدی هستیم، این احمد الحسن سر زبانها افتاد، انصار امام مهدی ایشان را همیشه به نام احمد الحسن خطاب می‌کردند. از طرفی چون در عرب مرسوم است که گاهی اسم شخص را کنار اسم جدش می‌گذارند؛ مثلاً اگر نام کسی حامد فرزند حمید فرزند حسن فرزند کاظم باشد و آن جد چهارم آدم خیلی مهم و معروفی باشد، می‌گویند حامد کاظم. یعنی در زبان عربی اسم دو جزئی نداریم و وقتی می‌گویند: احمد الحسن، الحسن یا لقبش است یا اسم پدر یا جدش، از این جهت که در حقیقت مهدی اول من وُلد الحسن است.

و این در روایات هم آمده، مثلاً حدیث خضر که در غیبت طوسی است، می‌گوید: خضر نبی آمد خدمت آقا امیر المؤمنین دین و ایمانش را بر وجود مقدس ایشان و وجود مقدس امام مجتبی علیه السلام عرضه کرد و یکی یکی نام ائمه را برد و گفت: من به این ها اعتقاد دارم تا رسید به اسم امام حسن عسکری علیه السلام؛ بعدش گفت: «و أشهد علی رجل من وُلد الحسن لا یکنّا و لا یُسَمّی حتی یظهر أمره: شهادت می‌دهم بر مردی از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام که اسم و کنیه اش برده نمی‌شود تا زمانی که امر ولایت و امامتش اظهار شود. دقت کنید؛ نگفت فرزند امام حسن عسکری.

خوب می‌دانیم که اولاً قطعاً اسم و کنیه وجود مقدس امام عصر ارواحنا له الفداه در طول غیبت برده شده، و علماء در کتابهای شان نوشته‌اند، ثانیاً امام مهدی را نمی‌گویند من وُلد الحسن: از اولاد امام حسن علیه السلام، بلکه می‌گویند: وُلد الحسن یا: ابن الحسن العسکری.

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۳۹۱

پس این کسی که خضر دارد به او شهادت می دهد از اولاد امام حسن عسکری است و اسم و کنیه اش هم برده نمی شود تا زمانی که امرش ظاهر شود همان مهدی اول است. خوب چرا مهدی اول را اینجا آورده بدون اینکه ذکری از امام مهدی بکند؟ به خاطر اینکه بعد از امام حسن عسکری آن کسی که به امر خدا قیام می کند و متولی امر حکومت و حاکمیت می شود، مهدی اول است. مهدی اول است که اول زمینه حکومت و قیام و انقلاب جهانی امام عصر را فراهم می کند، بعد امام عصر تشریف می آورند. لذا در بعضی مواقع مبهم گفته اند: الحجة، بعضی مواقع گفته اند: حجة بن الحسن، بعضی مواقع اسم صریح بردند محمد بن الحسن. چون او کسی بود که امامت را از امام حسن عسکری تحویل گرفت، و امروز هم امام همه اهل آسمان و زمین است. بعضی مواقع هم می گویند: مردی از اولاد حسن، پس احمد الحسن نام مقدس یمانی آل محمد و قائم آل محمد است. احمد نام خودش است، الحسن نام جدش که در آغاز به عنوان ستایش اخلاق و نیکویی به او می گفتند. همان طوری که امام حسن مجتبی و امام حسین، چون هر دو نیکو بودند، در حقیقت سرور نیکویان اهل بهشت بودند.

جواب: راجع به اینکه احمد مانند اهل بیت یمانی است باید گفت هر چند در بعضی نقلها آنها توصیف به یمانی شده اند اما هیچگاه عنوان یمانی را بر خود ننهادند و به عبارت دیگر: وصف یمانی با لقب یمانی فرق می کند و اولی نکره و دومی معرفه است. لذا اگر دلیل یمانی بودن احمد اینست که تمام اهل بیت

یمانی بوده‌اند، این نمی‌تواند باعث شود که فقط احمد ملقب به یمانی شده، این لقب برای او عَلَم گردد. از طرفی آنچه در روایات اهل بیت درباره یمانی آمده اینست که او از یمن خروج می‌کند پس علت یمانی خواندنش از این جهت است و ربطی به یمانی بودن اهل بیت ندارد.

اما استشهاد شما به کتب ادبیات عرب خیلی عجیب است چون امام شما و خود شما ادبیات عرب را قبول ندارید و جریان یمانی به احادیثی تمسک می‌کند که گویی ائمه علیهم السلام منکر ادبیات عرب بوده‌اند^۱. ولی به هر حال آنچه در سیوطی بیان شده است که عَلَم بر سه قسم است: اسم، کنیه، لقب، نه اینکه اسم بر سه قسم است: علم، کنیه، لقب: «و اسماً أتى العلم و کنیةً و لقباً»^۲. پس کسی به کنیه و لقب، اسم نمی‌گوید بلکه بر عکس این سه کاملاً از هم جدا هستند. بله گاهی «اسم» در مقابل «فعل» و «حرف» به کار می‌رود که در این صورت شامل کنیه و لقب هم می‌شود، اما این اسم به معنای نام نیست بلکه هر طلبه پایه دوم می‌داند این یک اصطلاح است که بر هر کلمه ای که بتواند الف لام بگیرد و زمان هم نداشته باشد اطلاق می‌شود. در نتیجه اسم به معنای نام، نه کنیه است و نه لقب.

اما اینکه احمد دارای خلق و خوی خوبی بوده و قبل از ادعاهایش در بصره

۱. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۷۰

۲. البهجة المرضیة، باب العلم ص ۲

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۱۱

به احمد الحسن معروف بوده طبق پرس و جویی های ما اصلاً کسی او را در بصره به آن بزرگی نمی شناخته است.

اما آنچه درباره حدیث خضر گفتید باید دانست: در این حدیث بعد از گواهی دادن به امام عسکری علیه السلام شهادت به رجل من ولد الحسن می دهد و شما می گوید او مهدی اول است. در این صورت خضر به خود امام دوازدهم علیه السلام شهادت نداده است؛ چرا؟ شما می گوید چون مهدی اول قبل از او به امر خدا قیام می کند و متولی حکومت می شود. اولاً مگر امام دوازدهم علیه السلام قبل از غیبت کبری مدت ۶۹ سال امامت نفرمود؟ یعنی در این مدت به امر خدا قیام نکرد که خضر به ایشان گواهی نمی دهد؟ ثانیاً اگر ملاک گواهی دادن، متولی حکومت شدن باشد که خضر نباید به غیر از امام اول و دوم به هیچ امام دیگری گواهی دهد چون هیچکدام آنها متولی حکومت نبودند. ثالثاً گواهی خضر بعد از پرسش مساله ای علمی بود که علمش نزد خلفای خداست و چون جواب شنید این گواهی را داد و قطعاً امام دوازدهم علیه السلام هم صاحب این علم بوده اند و در دوره غیبت صغری شمه ای از این علم را توسط نواب شان نشان دادند که توانستند امامت خود را بر همگان ثابت نمایند. لذا هیچ معنایی ندارد که خضر ایشان را ضمن گواهی خود ذکر نکند.

اما اینکه چرا گفته من ولد الحسن، انگار شما از دو لب خود خضر شنیدید که الفاظ را به همین گونه ادا نموده که حالا سر حرف حرفش مته به خشخاش می گذارید. این گواهی تنها توسط یک نفر گزارش شده که امکان دارد کمی

الفاظش تصحیف شده باشد و از آنجا که در گواهی هایی که از طرف دیگران ثبت شده، به امام دوازدهم علیه السلام نیز گواهی داده شده و گواهی ندادن به ایشان توسط خضر هیچ تعلیل درستی ندارد یکی از احتمالات عقلانی ذیل را باید پذیرفت:

الف) مراد خضر گواهی به ایشان بوده اما الفاظ درست نقل نشده است، و دلیل ما اینست که آن مرد را توصیف به *یملا الارض قسطاً* نموده که در روایات فراوان در مورد شخص امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است.

ب) در هفت کتاب از جمله: *غیبت نعمانی*، *علل الشرائع* و *اثبات الوصیة* «من ولد الحسین» ثبت شده: «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»، در نتیجه خضر اشاره ای به پدر بدون واسطه امام مهدی نکرده و تنها همین قدر گواهی داده که مهدی از فرزندان حسین است.

ج) تمام حرف شما اینست که چون امام عسکری فرزند دیگری نداشته پس جمله *رجل من ولد الحسن* بر امام مهدی تطبیق نمی کند، در حالیکه در دو روایت که به احتمال زیاد نه شما و نه امامان دیده اید تصریح شده که امام مهدی علیه السلام برادر کوچکی به نام موسی داشته اند در نتیجه اینکه خضر گفته یکی از فرزندان حسن، منظورش مهدی در مقابل موسی بوده نه احمد: «قَالَ لِي وَ اِيْمُ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۶۰، علل الشرائع ج ۱ ص ۹۸ ح ۶، اثبات الوصیة ص ۱۶۱، مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۲۸۶، الدر النظیم ص ۷۹۳، مدینة المعاجز ج ۳ ص ۳۳۴، الإنصاف فی النص علی الأئمة ص ۱۴۳

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۳۱

اللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ الضُّوَاءَ بِجَبِينِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى ابْنِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ^۱، و: «فَقَالَ أَهْلًا وَسَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَعْرِفُ الصَّرِيحِينَ [الصَّرِيحِينَ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى»^۲.

د) مراد از حسن، امام مجتبی می باشد نه امام عسکری، زیرا در تعدادی از روایات اهل سنت تصریح شده که مهدی از اولاد حسن (مجتبی علیه السلام) است و شما هم که عادت دارید به روایات اهل سنت تمسک کنید. در نتیجه این روایت مطابق اعتقاد اهل سنت بوده و حجیت ندارد و یا تاویلش اینست که امام زمان علیه السلام از فرزندان امام مجتبی علیه السلام نیز هستند زیرا مادر امام باقر علیه السلام دختر امام مجتبی علیه السلام بوده اند.

همچنانکه احتمال دارد «من» بیانیه باشد^۳: یعنی گواهی می دهم به مردی که بیان باشد از فرزند حسن.

اما اینکه لا یکنی و لا یسمی در مورد امام دوازدهم علیه السلام صادق نیست چون اسم و کنیه اش را در کتاب ها می نوشتند. این حدیث در مورد حرمت به زبان آوردن نام و کنیه حضرت یا رایج نبودن آن دو در زبان شیعه سخن می گوید همچنانکه از هر شیعه ای پرسشی نام امام دوازدهم چیست می گوید مهدی، نمی گوید ابو القاسم محمد و این کاملاً آشکار است.

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۶ ح ۱۹

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۷ ح ۲۲

۳. من ولد الحسن کان من اللبیان. مرآة العقول ج ۶ ص ۲۰۶

در حدیث آمده است: جسم قائم دیده نمی‌شود و به نام ذکر نمی‌گردد: «و سئلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ».^۱

همچنانکه در اثبات الوصیة به جای «لا یکنی» چنین ثبت شده: «و لکن یکنی»^۲، یعنی از او با کنایه یاد می‌شود نه به اسم که این کنایه غیر از آن کنایه مصطلح می‌باشد، و این دقیقاً بر امام دوازدهم علیه السلام منطبق است که با عنوان امام زمان و بقیة الله و حجة بن الحسن و ... یاد می‌شود و هیچکس ایشان را محمد یاد نمی‌کند بر خلاف احمد بصری.

و این حقیقت در روایات بیان شده است، از جمله:

نام بردن امام بر از امام عسکری حلال نیست پس بگویید حجت آل محمد: «الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام».^۳

سؤال ۷. می‌گویند بزرگ عشیره صیامر از احمد الحسن برائت جسته و در برابر خونسلب مسئولیت کرده است و حتی برخی نزدیکان و خانواده او نیز منکر ادعایش هستند. چه توضیحی برای این مسأله دارید؟

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۳

۲. إثبات الوصیة ص ۱۶۱

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۱۳

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۵۱

یمانی: اولاً عرض کردم که ایشان از قبیله صیامر نیست و صرفاً عشیره آل المهدی، یعنی خاندان آل المهدی با قبیله صیامر تحالف کرده، عهد اخوت و هم پیمانی سیاسی و اجتماعی بسته بودند.

ثانیاً این که بزرگ عشیره صیامر از ایشان برائت کرده و گفته خودنش گردن ما نیست، خوب این دلیل باطل بودن دعوت قائم آل محمد می شود یا دلیل باطل بودن آن شخصی که اعلام برائت کرده. مثالی برای شما می زنم: دو نفر از بزرگان قبیله پیغمبر اکرم یعنی عموهای پیغمبر اکرم، ابولهب و ابوجهل از پیغمبر خدا اعلام برائت کردند. این نشانه باطل بودن دعوت حضرت محمد می باشد یا نشانه کفر و جهود و انکار و دروغگو بودن ابوجهل و ابولهب.

اما اینکه خانواده خودش هم قبول ندارند، اولاً اکثر خانواده سید احمد الحسن مؤمن به دعوت سید هستند، حتی قبل از اینکه ایشان دلیلی را ارائه کند، می گفتند: اگر امام مهدی شخصی را فرستاده باشد، چنین شخصی با همین اوصاف می فرستد. آنها خلق و خو و رفتار سید الحمد الحسن را از نزدیک دیده بودند. ثانیاً حتی بر فرض محال، خانواده او هم ضد وی بودند، آیا همسر و فرزند نوح به دعوت او کافر نبودند؟ این چه چیزی را ثابت می کند؟ باطل بودن دعوت نوح را که با بینه از سوی خدا، و وصیت آمده، یا کافر بودن همسر و پسرش را؟

جواب: اولاً اعلام برائت ابولهب و ابو جهل از پیامبر اعلام برائت نسبی نبود، در حالیکه بزرگ صیامر از نسب احمد برائت بسته؛ یعنی با اینکه می داند

احمد از نسل قبیله آنهاست او را از خود ندانسته تا وی بی قبیله و بی پدر تلقی شود و این بزرگترین تنبیه قبیله ای است. و البته خوب است بدانید که ابوجهل عمومی پیامبر ﷺ نبوده است.

ثانیاً ایمان نیاوردن خانواده مدعی به او دو گونه است: یکبار آنها انسان‌های لا ابالی و بی شخصیتی مثل همسر و فرزند نوح هستند که کسی به عدم ایمان آنها اعتنا نمی‌کند، اما یکبار آنها انسان‌هایی مومن و متقی هستند که باطل یافتن ادعای مدعی باعث عدم ایمانشان شده است. در نتیجه ابتدا باید حالات آن افرادی که ایمان نیاورده‌اند را مورد بررسی قرار داد نه اینکه به صرف عدم ایمان، آنها را تشبیه به همسر و فرزند نوح نمود؛ زیرا که متهم کردن، کار انسان‌های بی تقواست.

سؤال ۸. اگر گروهی از حق جویان بخواهند از نزدیک با عشیره و قوم

احمد الحسن دیدار کنند، تکلیف چیست؟

یمانی: خوب خیلی‌ها دیدار کردند، خیلی‌ها هم دیدار می‌کنند. و در هر حال سید احمد الحسن، روی زمین است و البته به خاطر بعضی از فقهای ضلال و گمراه آخر الزمان که فتوا به قتل قائم آل محمد داده‌اند ایشان - همان طور که در احادیث پیش بینی شده بود - غیبت و اختفائی دارد. این معنایش این نیست که کسی ایشان را نمی‌بیند. خیلی‌ها هم ایشان را می‌بینند، منتها مأمور به افشاء و اعلان نیستند.

برادرها، عموزاده‌ها، عمه‌ها، و بسیاری از اقوام ایشان، به ایشان ایمان

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۷۱

دارند و عمدتاً در بصره زندگی می‌کنند، و منطقه آنها هم که مشخص است. در آن منطقه عده ای به ایشان ایمان دارند و عده ای هم مخالف ایشان هستند و تابع مرجعیت هستند. هر کس بالاخره می‌خواهد خانواده ایشان را از نزدیک ببیند، خوب بلیط بگیرد و برود از نزدیک ببیند، و لکن راه شناخت حجت این نیست. اویس قرنی در عمرش رسول الله را ندید، یک مرتبه می‌خواست بیاید مکه، اونم بخاطر احترام مادرش، که مادرش محتاج بود که او کمکش کند، نیامد ولی اویس قرنی کارش به جایی رسید و این قدر از نظر ملکوتی به رسول الله نزدیک شد، که آقا رسول الله می‌فرماید: من رایحه و بوی رحمان رو از سوی یمن به مشامم می‌رسد». و این قدر اتصال ملکوتی اش به رسول خدا نزدیک بود که در مزرعه اش ایستاده بود و کار می‌کرد یک دفعه دندانش درد گرفت و گفت آخ. گفتند چه شده؟ گفت: الآن دندان حبیبم رسول الله مورد اصابت قرار گرفت. یعنی درد رسول الله را در همان لحظه درک کرد. این که ما فکر کنیم، اگر واقعاً راه شناخت حجت این بود، ابوبکر باید اول المؤمنین می‌شد، یار غار بوده، اینها که قابل انکار نیست. عمر باید اول المؤمنین می‌شد، اینها پدر زن رسول الله بودند، صحابه رسول الله بودند و لیکن چه شد؟ ارتد الناس بعد رسول الله. خوب اینها همه با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب محشور بودند، هم نشین بودند، فامیل بودند، اما راه شناخت حجت این نیست. اصلاً از سنخ عالم طبیعت نیست. استخلاف الهی از طرف عالم ملکوت است و آشنایی با حجت خدا، کجا به درد انسان می‌خورد؟ در ملکوت، در عالم دنیا، بسیاری با سید

احمد الحسن زندگی می‌کردند و می‌گفتند آدم خوبی است. همون طور که به رسول الله قبل از اینکه مدعی بشود می‌گفتند محمد امین و راستگو. به محض اینکه ادعا کرد من رسول خدا هستم، به من وحی می‌شود، بت‌ها را باید شکست و این حرفا گفتند: کذاب است، شاعر، ساحر و مجنون است. متأسفانه این قضیه امروز هم اتفاق افتاده است.

بله اتفاقاً خیلی هم خوبه که یک گروه مستند ساز منصف غیر متعصب که وام دار مرجعیت نباشند، وام دار بیت فلان و فلان نباشند بروند در بصره تحقیق میدانی کنند که سید احمد الحسن که امروز، افرادی که نه از خدا می‌ترسند و نه از قیامت، هر تهمتی دوست دارند به ایشان می‌زنند، بخاطر چه؟ بخاطر اینکه، دکان و دستگاهشان به خطر افتاده، ایشون چه سیره ای داشته، چه جور عمل می‌کرده، در نجف وقتی در حوزه بوده و مشغول تربیت طلبه‌ها بوده، تربیت علمی و عملی و اخلاقی، چه به او می‌گفتند؟ همین علمای نجف که بعداً فتوا به قتلش دادند، مگر در موردش نمی‌گفتند عبد الله صادق امین، مگر نمی‌گفتند عبد صالح، مگر نمی‌گفتند سیره اش شبیه سیره امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب است؟ مگر نمی‌گفتند رفتارشان ما را به یاد امیرالمؤمنین می‌اندازد؟ مگر نمی‌گفتند مُصلح حوزه است و خدا او را هدیه کرده به نجف؟ چپ شد؟ همین که اعتراض کرد علیه صدام، بعد جان علماء به خطر افتاد به خیال خودشون، بعد به علماء گفت چرا ساکت شدید؟ چرا از حرمت قرآن دفاع نمی‌کنید؟ چرا در مقابل طاغوت سکوت می‌کنید؟ علماء بهش گفتند: از نجف برو بیرون. بعد آمد

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۴۹۱

به علماء اعتراض کرد، کی به شما اجازه داده که بیاید مردم را به اطاعت از خودتون دعوت کنید؟ گفتند: کذابه، شاعره، ساحره، مجنون، او را بکشید. خیلی خوبه است یک گروه مستند ساز از غیر حکومتی، غیر مرجعیتی، انسان های حق طلب، حق جو راه بیفتند بروند در نجف، در بصره در مدینه بصره، و تحقیق میدانی بکنند از کسانی که سید احمد الحسن را دیده اند، اعم از مؤمنین و اعم از بی طرفها و هم از مخالفین و معاندین. بگویند این مرد که در بین شما زندگی می کرد چه جور انسانی بود، آیا در دوران کودکی، نمی گفتید که او سید مبارکی است برای موقع کشتزار و بذر پاشیدن می بردند در مزارع و می گفتند این وقتی موقع بذر پاشیدن قدم می گذارد در مزرعه موجب برکت بیشتر می شود در کشت و زرع ما. خوب چه شد یک دفعه؟

اتفاقاً خیلی هم خوب است، نه برای حجت شناسی، راه حجت شناسی این نیست، چون نه جامع افراد است نه مانع اغیار، ولی به عنوان تحقیق میدانی خوب است منتها اگر بگذارند. یک گروهی از ایران، از عراق، از هر کجا، مخصوصاً از ایران، بروند آنجا تحقیق میدانی بکنند و فیلم برداری بکنند و مستند جمع بکنند درباره اینکه این شخص واقفاً کسی بوده؟ چی بوده؟ بدون تعصب. بدون تقلید. منتها اگر بگذارند. اگر مثلاً بیت آقای سیستانی خبردار نشود و فتوا به قتل اینها ندهد، چیز خوبی است.

جواب: چه پرسیدیم و چه شد! من اگر این سوال را پرسیدم فقط

می خواستم بینم چقدر از خودتان مطمئن هستید که دیدم خیلی!

و الا ما را نیازی به تحقیق میدانی از خانواده و آشنایان و بی طرفها و مخالفان احمد بصری در بصره و نجف و مدینه نیست. هر چند که ما این کار را کرده ایم و در خانه مادر احمد رفته ایم و با برخورد تند مادر او بشنیه رانده شدیم، همچنانکه از استادش در حوزه و هم حجره ای هایش و دیگر کسانی که او را دیده بودند تفحص کردیم و جملگی بر ضد ادعاهای شما ابراز کردند، هر چند که همان رفتار مادرش برای کشف حقیقت بس بود.

اما آنچه از فضائل او نزد علما گفتید اینها را هیچکس از علمای نجف ابراز نکرده الا شیخ یعقوبی باجناق مدعی سید حسنی که به تصریح خاخام بزرگ یهود در کلیپی که از منتشر شده جاسوس و فرستاده اسرائیل برای ایجاد انحراف در مهدویت در عراق فرستاده شده است. خوب از چنین شخصی به دور از انتظار نیست که از عنصری مانند احمد بصری چنان تعبیری کند و او را در حوزه بزرگ جلوه دهد. و الا علمای نجف اصلاً تا وقتی احمد فقط طلبه بود او را نمی شناختند و بعد ابراز ادعاهایش کم کم در حوزه سر زبان ها افتاد.

اما آنچه درباره او پس گفتید و ربطی هم به سوال من نداشت، این حالتها مربوط به بعد از ایمان وی بود نه قبل از ایمانش، در ضمن به مکه هم نمی خواست برود بلکه به مدینه می خواست و بر خلاف ادعای شما به مدینه هم رفت ولی چون پیامبر در مدینه نبودند موفق به دیدار ایشان نگشت.

سؤال ۹. از کجا معلوم که الآن زمان ظهور است؟ شاید هزار سال دیگر

علائم ظهور دقیقاً اتفاق بیفتند؟ و هزار سال دیگر ظهور شود؟

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۱۱

یمانی: اولاً ما یک نشانه های زمان ظهور داریم، یک نشانه های شخصیت موعود، یعنی شخصیت قائم که وعده داده شده است.

در زمان ما هر دوی آنها محقق شده، یعنی آن نشانه هایی که هم زمان با ظهور و دعوت و قیام قائم بیان کرده بودند، محقق شده، مثلاً فرمودند که پادشاهی در عربستان حاکم می شود عبد الله بعد کسی که نامش حیوانی است، فهد. اگر بشارت مرگش را بدهید من بشارت ظهور حجت را به شما می دهم. یا حضرت علی فرمود: همراه با این امر، مرگ سفید و مرگ سرخ و ملخ های قرمز در غیر فصل خودش هست. خوب این اتفاق چند سال پیش رخ داد دیگر. یا فرمودند: شش علامت حتمی است - علائم هم زمان با ظهور و قیام حضرت قائم - کف دستی که در آسمان ظاهر می شود. خوب تلسکوپ فلان جا چند سال پیش این عکس را گرفته.

پس نشانه های دقیق و مشخصی که برای زمان فرا رسیدن ظهور و قیام قائم اهل بیت بیان کرده اند همه شان محقق شده.

جواب: قصه پادشاه عربستان که بعدش کسی که نامش حیوانست، اولاً از بیانات اهل بیت نیست و تازه در مصدری که از آن آدرس می دهند وجود ندارد بلکه فقط بر سر زبانها افتاده از شما کهبه حدیث لعن مدعی فرزند قائم اشکال مصدری می گرفتید خیلی تعجب است که به چنین حدیث غیر مستندی استناد جوید، ثانیاً در حدیث نگفته اسم آن حیوان فهد است بلکه تنها گفته

نامش نام حیوان می باشد که این قابل تطبیق بر افراد مختلف است؛ متن روایت اینست:

عن مسند احمد عن النبی ﷺ : يحكم الحجاز رجل اسمه على اسم حيوان، إذا رأته حسبته في عينه الحول من البعيد و إذا اقتربت منه لا ترى في عينيه شيئاً، يخلفه أخ له اسمه عبد الله، ويل لشيئتنا منه؛ اعادها ثلاثاً: بشروني بموته ابشركم بظهور الحجة، بشروني بموته ابشركم بظهور الحجة، بشروني بموته ابشركم بظهور الحجة.

ثالثاً وفات عبد الله ۱۴ سال بعد از ظهور احمد بصری اتفاق افتاده است پس چطور نشانه نزدیک شدن ظهور او بوده؟

اما مرگ سفید و سرخ و ملخ اولاً اصلاً معنایش چیست که ادعای می کنید اتفاق افتاده؟ ثانیاً کجا قرار است اتفاق بیفتد که نشانه ظهور باشد، ثالثاً کی اتفاق افتاده است؟

روایت می گوید چندی قبل از قائم این اتفاقات می یافتند: مرگ قرمز یعنی کشتار با شمشیر، مرگ سفید یعنی طاعون، ملخ های در فصل خودش و ملخ های قرمز خونگ در غیر فصل خودش:

«بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ مَوْتُ أَحْمَرٌ وَ مَوْتُ أَبْيَضٌ وَ جَرَادٌ فِي حِينِهِ وَ جَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ أَحْمَرٌ كَالدَّمِ فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَبِالسَّيْفِ وَ أَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونُ»^۱.

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۳۱

خوب شما سه علامت قبلی را رها کرده اید و چسبیدید به ملخ سرخ؟
اما کف دست. خیلی زرنگید! نشانه قطعی ظهور یعنی سفیانی را رها
کردید چسبیدید به نشانه ای که تنها در سه روایت آن هم با سندی مخدوش نقل
شده؟ اما اشکالی ندارد جهت اطلاع شما عرض می‌کنم اولاً این دست در سال
۲۰۰۶ رؤیت شده در حالیکه احمد بصری در سال ۲۰۰۰ ظهور کرده پس
چطور ظهور کف نشانه نزدیک بودن ظهور احمد بوده؟! ثانیاً هر کفی علامت
ظهور نیست بلکه در آن سه روایت نشانه‌هایی برای آن ذکر شده که منطبق بر
این کف که شما گفتید نیست:

الف) روایت اول می‌گوید: سالی که در آن صیحه اتفاق می‌افتد قبل از این
در ماه رجب صورتی در ماه و دست مشخصی رؤیت می‌شود: «الْعَامُ الَّذِي فِيهِ
الصَّيْحَةُ قَبْلَهُ الْآيَةُ فِي رَجَبٍ قُلْتُ وَ مَا هِيَ قَالَ وَجْهٌ يَطْلُعُ فِي الْقَمَرِ وَ يَدٌ بَارِزَةٌ»^۱.
پس اولاً تاریخ رؤیتش در ماه رجب است نه هر ماهی، آن هم رجبی که با
فاصله کمی از صیحه قرار دارد، ثانیاً به همراهش صورتی در ماه رؤیت می‌شود و
دست به تنهایی نیست.

ب) روایت دوم می‌گوید: به همراه این کف صدایی است که می‌گوید
اینست اینست در حالیکه دست مورد ادعای شما چیزی نمی‌گوید و به جای
خاصی هم اشاره نمی‌کند: «السُّفْيَانِيُّ، وَ الْيَمَانِيُّ، وَ الْمَرْوَانِيُّ، وَ شُعَيْبُ بْنُ

۱. الغيبة للنعماني ص ۲۵۲ ح ۱۰

صَالِحٍ، وَكَفُّ تَقُولُ: هَذَا، هَذَا».^۱

ج) روایت سوم هم می‌گوید: این کف از آسمان طلوع می‌کند نه در آسمان: «وَكَفُّ تَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُمِ».^۲

در حالیکه این کف از آسمان طلوع نکرده برای همین قابل رؤیت برای همه نبوده و تنها معدودی از کسانی که با فضای مجازی سر و کار دارند از آن مطلع شده‌اند.

اما اینکه همه نشانه‌های ظهور محقق شده؛ خوب کو سفیانی که تا نیاید ظهوری محقق نمی‌شود؟ کاملاً مشخص است که چرا شما خیلی کم به سفیانی می‌پردازید و علائم دیگر را پر رنگ می‌کنید که اصلاً قابل اثبات نیست. زیرا کلیات سفیانی نشانه‌ای روشن در مورد نزدیک شدن ظهور است که خوشبختانه ظهور امام شما عاری از این نشانه می‌باشد.

خلاصه اینکه: شما تاکید می‌کردید که این نشانه هم زمان با ظهور و قیام قائم است در حالیکه هیچیک از وفات عبد الله و ملخ‌های سرخ و کف آسمانی همزمان با ظهور احمد بصری نبوده بلکه سالها بعد از او اتفاق افتاده، به علاوه که اصلاً آنچه رخ داده مطابق آنچه در روایات گفته شده نیست.

یمانی: ما این نشانه‌ها را همانی می‌دانیم که در روایات آمده، اما شما فرض کنید اصلاً هیچکدام از نشانه‌های ظهور رخ نداده اما وقتی شخصی به نام

۱. دلایل الإمامة ص ۴۸۷

۲. الغيبة للنعماني ص ۲۵۷ ح ۱۵

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۵۱

سید احمد الحسن با همان قانون که ائمه اطهار فرمودند یعنی وصیت رسول الله آمده، و تمام اوصاف او را پیغمبر و اهل بیت و حتی حضرت موسی و عیسی و حتی حضرت نوح بیان کرده‌اند، یعنی او معرفی شده است، بشارت داده شده است، در تورات و انجیل و قرآن، در روایات اهل سنت، در روایات شیعه، علم آل محمد را اظهار می‌کند، کتابهایی را که نوشته را مطالعه کنید. او همان علمی را آورده که حجت های خدا خودشان را با آن علم معرفی می‌کردند و شناخته می‌شدند بلکه علمی فوق همه حجت های خدا را آورده. چون فرمود همه علمی که خلفای خدا می‌آورند، همه علمی که اظهار می‌شود دو حرف علم است، وقتی قائم ما می‌آید بیست و پنج حرف دیگرش تکمیل می‌شود. بنابراین هم نشانه های دقیقی که برای زمان ظهور گفتند محقق شده و هم اینکه شخصی که بشارت داده‌اند آمده است.

جواب: اگر قرار بود فردی بدون تمام نشانه های ظهور بیاید که اصلاً چرا این همه نشانه برای ظهور و قیام او گفته شده است؟ آیا چنین لغوی از ائمه معصوم علیهم السلام رخ می‌دهد؟ حاشا و کلاً.

اما اینکه احمد بصری با قانونی حجت آمده یعنی وصیت رسول خدا و علم اهل بیت و در قرآن و دیگر کتب آسمانی هم معرفی شده و هم بشارت داده شده، اولاً قرآن و تورات و انجیل و روایات که چیزی از امام ادعایی شما نگفته‌اند و شما به تاویلات خودتان از آن متون تمسک می‌کنید نه خود متون. ثانیاً ما کتاب های احمد را خوانده ایم پر از اشتباهات عمدی و سهوی

بود. اشتباه سهوی را به خاطر جهلش به بعضی روایات مرتکب شده و اشتباه عمدی را جایی که سر و ته حدیث را حذف می‌کند تا بر خودش تطبیق بدهد. و اما وصیت که در جای خودش به تفصیل ثابت خواهیم کرد منظور یک حدیث بدون سند که فقط یک نفر آن را نقل کرده نیست.

یمانی: سخن شما مثل اینست که در زمان رسول الله بگوئید از کجا معلوم الآن زمان ظهور موعود پیامبر آخر الزمان باشد؟ خوب همین که پیغمبر موعود آخر الزمان با همان اوصافی که در تورات و انجیل آمده بود، در مکه ظهور کرد، یعنی زمان ظهور است دیگر. خوب خودش ظهور کرده. خود آن کسی که بشارت داده شده بوده ظهور کرده، حالا از کجا معلوم که زمان ظهور است؟! به علاوه اوصاف و نشانه‌هایی که برای زمان ظهور منجی گفته بودند، در زمان پیغمبر اکرم حاصل شد و لذا یهودی‌ها و نصرانی‌هایی که اهل کتاب بودند می‌دانستند زمان ظهور منجی است. امروز هم علمای بزرگ شیعه و سنی خودشان می‌دانند. اتفاقاتی که در شام و عراق دارد می‌افتد، جنگ‌ها و درگیری‌هایی که دارد در منطقه خاورمیانه می‌افتد، حوادث یمن، حوادث ایران، حوادث عراق، این مسائل همه نشانه‌های زمان ظهور است.

خود بزرگان شماها گفتند که پیرمردترها می‌بینند، خود بزرگان شما گفتند که ما زمان ظهور را درک می‌کنیم، فلانی پرچم را میدهد به فلانی. پس منتظر بودند و می‌دانستند که در چنین زمانی چنین کسی می‌آید ولی وقتی آن کسی که می‌شناختند آمد، تکذیبش کردند و به او کفر ورزیدند، و به تعبیر قائم: «فلما

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۷۱

جاء هم ما عرفوا، كفرو به» «فلعنة الله على قوم الظالمين» پس لعنت خدا بر کافران به خلفاء خدا.

جواب: اولاً پیامبر اسلام دلیل اصلی خود را معجزه قرآن معرفی کردند و استناد به کتاب های اهل کتاب به عنوان تایید بود نه دلیل مستقل. ثانیاً آنچه اهل کتاب می دانستند مشخصات دقیق پیامبر در متن کتب آسمانی شان بود که قرآن می فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»، در حالیکه شما قائلید که احمد رجل یخفی و سر مکتوم و حقیقت مغفول و وصیت مختوم بوده که در دوران فترت همه اشتباه فهمیدند، و آنچه شما به آن استناد می کنید متن کتب آسمانی نیست بلکه جملاتی مبهم و دو پهلو و دارای چند احتمال یا چند نسخه بدل است که نمی تواند اطمینانی حاصل کند پس قیاسی بین این دو نیست.

ثانیاً صرف رخداد حادثه در ایران یا یمن یا عراق که از نشانه های ظهور نیست، از این اتفاقات خیلی در این سه کشور افتاده، بلکه حوادث مربوط به این کشورها با نشانه هایی ذکر شده که هنوز اتفاق نیافتاده است.

اما اینکه می گویند بزرگان ما چناه گفته اند، بزرگان یعنی عده ای از آنها در حالیکه این را تنها آیت الله بهجت گفته بودند نه غیر ایشان و در کلیپی که از ایشان نیز منتشر شده توضیح داده اند که منظورشان نا امید نبودن پیرمردها بوده نه اینکه از چیزی خبر داشته باشند و سخنشان از علم به نزدیک بودن ظهور پرده برداشته باشد.

اما اینکه رهبری پرچم را به امام زمان علیه السلام می‌دهد، این آرزوی مدافعان انقلاب ایران است که تبدیل به شایعه‌ای عوامانه شده و بعضی منبری‌ها با تطبیق خراسانی بر ایشان مطرحش کردند نه بزرگان!

اینکه بزرگان ما می‌دانستند در آستانه ظهور هستیم خیالی واهی است که شما به آنها نسبت می‌دهیم زیرا در مقابل شیعیان این کلام مقدس اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که «کذب الوقتون»^۱. پس شیعه هیچگاه از نزدیک شدن قطعی ظهور خبر نمی‌دهد الا اینکه علائم حتمی که اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند - نه اهل سنت - را ببیند که تا به حال ندیده است.

سؤال ۱۰. آیا ادعای آمدن یمانی به معنای تعیین کردن وقت برای ظهور نیست؟ در حالیکه روایت داریم که: «کذب الوقتون».

یمانی: ما کی برای ظهور وقت تعیین کردیم؟ یمانی یکی از علائم ظهور است و وقتی ائمه اطهار فرمودند هم زمان با ظهور و قیام قائم چنین علاماتی اتفاق می‌افتد، اگر این اتفاقات افتاد ما باید چه کار بکنیم؟ آیا آن علامت را باید ببینیم، بفهمیم، بشناسیم، و وظیفه خود را در قبالش عمل کنیم یا نه؟ اگر ما آن علامت را تصدیق کردیم، می‌شویم وقت؟

به عنوان مثال حضرت فرموده: وقتی پرچم‌های سیاه را از سمت مشرق دیدی، حتی سینه خیز بر روی یخ به سوی آنها بشتاب چون خلیفه خدا مهدی

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۲، ۳، ۵

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۵۹۱

آنجاست. خوب همه می دانیم که پرچم های سیاه، از نشانه های نزدیک ظهور تقریباً مصادف با ظهور امام مهدی است که اینها می آیند و پرچم را به دست امام مهدی می دهند. حال اگر من آن پرچم های سیاه را دیدم با آن اوصافی که ائمه اطهار ذکر کردند، آیا وظیفه دارم سینه خیز خودم را به آنها برسانم و به خلیفه خدا مهدی ملحق شوم که همان مهدی اول و همان یمانی است یا نه؟ اگر من به سمت آنها بشتابم، خوب شما می گویی |||| عجب؟! شما مصداق تعیین کردی؟ برای ظهور وقت تعیین کردی؟ و اگر نشناسم که جهنمی شدم زیرا هر کسی از یمانی روی برگرداند، اهل آتش است. خوب بالاخره باید چه کار کرد؟

وقتی که ائمه اطهار خودشان فرمودند: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی، در یک زمان و یک روز، به سمت کوفه است و هنگامی که اینها خروج کردند، فلان مقدار بعدش امام مهدی ظاهر می شود. خوب ما اگر این حدیث را بخوانیم، توقیت کردیم؟ وقاتیم؟ خوب این را خود ائمه اطهار فرموده اند. پس ائمه اطهار وقّات بودند؟ نه خیر. می گویند قبل از اینکه علامات حتمی محقق بشود، وقت ظهور را نمی دانند و به علاوه امکان بداء هم در آنها وجود دارد.

ما می گوییم یمانی آمده، بنخاطر اینکه با همان علاماتی که قرآن کریم به اهل بیت عصمت و طهارت فرمودند، با وصیت رسول الله فهمیدیم که او یمانی است، با علم آل محمد فهمیدیم که او یمانی است، با احادیث اهل بیت فهمیدیم او یمانی است، با پرچم ایشان فهمیدیم که او یمانی است، با رؤیای صادقه و ندای آسمانی و صیحه ملکوتی جبرئیل فهمیدیم که او یمانی است.

اما اینکه امام مهدی کی ظهور می‌کند، ما نمی‌دانیم. حتی وقتی یمانی و خراسانی و سفیانی در فلان روز همزمان با هم به سمت کوفه خروج کردند ما نمی‌توانیم بگوییم قطعاً امام مهدی هشت ماه دیگر باید بیاید و الا ما به کل دین کافر می‌شویم؛ ابداً.

در کتاب اصول کافی حضرت می‌فرماید: «کذب الوقتون». استدلال می‌کند که در مورد حضرت موسی بداء شد، قرار شد ۳۰ روز برود برای میقات، و خدا ۳۰ روز را بداء کرد، شد ۴۰ روز و اکثر بنی اسرائیل مرتد شدند. یعنی چنین چیزی ممکن است در مورد امر قائم آل محمد محقق بشود، لذا فرمودند: توقیت نکنید ما اهل بیته هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم؛ چون بداء در آن ممکن است. پس ما وقت تعیین نمی‌کنیم ولی وقتی که یمانی با همان اوصافی که ائمه اهل بیت ذکر نمودند آمد ما وظیفه داریم در مقابل او که حجت خداست، اطاعت کنیم، تسلیم بشویم، تمکین بکنیم، همراه بشویم. حال وقتی که به سمت کوفه خروج کرد، به حسب روایات می‌شود فهمید که مثلاً فلان مقدار بعدش امام مهدی ظهور خواهد کرد اما به حسب روایات اهل بیت، حتی در آنجا هم وقت مشخص نمی‌کنیم، چون در آنجا بداء ممکن است، و اهل بیت فرمودند در مورد موسی بداء شد و در مورد ظهور و قیام ممکن است بداء حاصل شود. وظیفه ما اطاعت از خلیفه الله است. وظیفه ما تعیین وقت نیست و کسانی که تعیین وقت می‌کنند، هر کسی غیر از حجت خدا، تعیین قطعی وقت بکند و بگوید حتماً امام مهدی در فلان موقع ظهور می‌کند، دروغگو است.

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۱۱

در همین راستای گاهی دشمنان می پرسند: اگر سال ها پیش یمانی آمده،

پس چرا حضرت مهدی علیه السلام هنوز ظهور نکرده اند؟

اما روایاتی که زمان تعیین می کند، زمان فاصله خروج یمانی و سفیانی به سمت کوفه تا ظهور امام مهدی را بیان می کند. یعنی می گوید اینها در یک زمان به کوفه حمله ور می شوند، این از شرق و سفیانی از مغرب. وقتی که اینها به سمت کوفه حمله ور شدند، از آن به بعد تا ظهور امام مهدی مثلاً این قدر ماه فاصله است. این در حالیست که یمانی و سفیانی هنوز خروجی به سمت کوفه نداشته اند. یعنی آن اتفاقی که به عنوان یک حادثه مهم و عظیم و سرنوشت ساز در طلیعه عصر ظهور مطرح شده، هنوز اتفاق نیفتاده. پس این سؤال معنا ندارد که چرا امام مهدی نیامده.

اگر یمانی و سفیانی و خراسانی در یک زمان به سمت کوفه خروج کردند، آن وقت تازه شما می توانید بفهمائید اینها مثلاً هشت ماه پیش خروج کردند، چرا هنوز خبری از ظهور امام مهدی نشده؟ که تازه با توجه به روایات اهل بیت، چون امکان بداء در زمان ظهور قائم آل محمد، حضرت محمد بن الحسن العسکری وجود دارد این سؤال هم از یک شیعه ای که تسلیم است صادر نمی شود چون حضرت فرمود: قوم موسی منتظر بودند سی روزه برگردد اما خدای متعال بداء کرد، فتنه کرد ۳۰ روز شد ۴۰ روز و آنها برگشتند به مذهب گوساله پرستی و همین اتفاق ممکن است در مورد قائم ما هم اتفاق بیفتد. دو مرتبه در باره قوم نوح، در باره عذاب قوم نوح بداء حاصل شد، مرتبه سوم اتفاق

افتاد. به همین جهت دو سوم قوم و پیروان و شیعیان نوح برگشتند و کافر شدند ممکن است خدای متعال ما را این جور فتنه بکند. پس اولاً تا قبل از خروج یمانی که وقتی برای امام مهدی نمی شود تعیین کرد. وقتی هم که یمانی و سفیانی به سمت کوفه خروج کردند، از این به بعد هم ممکن همان فتنه که برای قوم بنی اسرائیل و قوم نوح اتفاق افتاد، برای ما هم اتفاق بیفتد. از خدای متعال مسألت می کنیم که ما را بیشتر از این مورد آزمایش های سخت قرار ندهد و رحم بکند بر ما و این شاء الله هر چه زودتر چشمان مان به جمال نورانی مهدی فاطمه روشن بشود.

جواب: من هم می دانستم ادعای ظهور یمانی ربطی به تعیین کردن وقت ندارد اما سوال را اینگونه مطرح کردم تا بینم شما چه جواب می دهید تا بطلان مبانی شما بیشتر آشکار شود.

در پاسخ به ادعاهای شما باید گفت:

اولاً بر فرض که شناخت یمانی واجب باشد، در احادیث آل محمد علیهم السلام تنها از خروج او سخن گفته شده نه ظهور او^۱، و طبق تصریح روایات، خروج او با خروج سفیانی همزمان خواهد بود^۲ و باز طبق تصریح روایات، خروج سفیانی شش ماه و مدت حکومتش نه ماه بیشتر طول نمی کشد^۳ و در

۱. پنج علامت قبل از قیام قائم خواهد بود: خروج یمانی و... الخصال ج ۱ ص ۳۰۳ ح ۸۲

۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۵۵

۳. الغیبة للنعمانی ص ۳۰۰

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۳۱

همین نه ماه است که قائم آل محمد ظهور و خروج می نماید زیرا طبق روایات، بین ظهور تا خروج ایشان از ۲۳ رمضان تا ۱۰ محرم فاصله است یعنی سه ماه و کمتر از بیست روز.^۱

در این صورت است که اگر یمانی شناخته شود زمانی برای ظهور معین نشده است.

ثانیاً مساله واجب بودن اطاعت از یمانی تنها در یک روایت مطرح شده و قابل اثبات نیست.

ثالثاً از کجا گفتید همزمانی خروج سفیانی و یمانی به سمت کوفه است؟ طبق روایات اهل بیت محل خروج یمانی یمن است^۲ و محل خروج سفیانی دمشق و شامات می باشد^۳. بله طبق یک روایت یمانی به کوفه می آید اما تصریح می کند آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند غیر از یمانی است^۴.
رابعاً روایت پرچم سیاه مشرقی که خلیفه خدا مهدی در آنهاست از بیانات

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹

۲. حدیث اول: کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۷، حدیث دوم: کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۶ از امام باقر علیه السلام، حدیث سوم: کفایة المتهدی ص ۶۶۱ از امام صادق علیه السلام، حدیث چهارم: عیون الحکم ص ۲۴۴ ح ۴۶۴۲، حدیث پنجم: الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰، حدیث ششم: کفایة المتهدی ص ۶۴۷، حدیث هفتم: الغیبة للنعمانی ص ۳۹-۴۰، حدیث هشتم: تقریب المعارف، حدیث نهم شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۵۹

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۸، الغیبة للنعمانی ص ۳۰۰

۴. قبلاً به این روایت پرداخته شد.

اهل بیت علیهم السلام نیست بلکه از منقولات اهل سنت است که اعتباری نزد شیعه ندارد.

اما اینکه در علامات حتمی امکان بداء وجود دارد، اصل امکان بداء فقط نسبت به سفیانی در تک روایتی ضعیف بیان شده اما وقوع بداء توسط در سفیانی خود ائمه علیهم السلام رد شده گشته، از جمله:

امام باقر علیه السلام در پاسخ کسی که گفت امیدوارم اجل سفیانی اجل موقوف - بداء پذیر - باشد فرمودند: نه به خدا قسم سفیانی یقیناً از محتومات است: «أنهما أجلا ن أجل محتوم و اجل موقوف. فقال له حمران: ما المحتوم؟ قال: الذی لا یكون غیره. قال: و ما الموقوف؟ قال: الذی لله فیة المشیة. قال حمران: انی لارجوا أن یكون أجل السفیانی من الموقوف! فقال أبو جعفر علیه السلام: لا والله أنه لمن المحتوم»^۱.

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: از محتوماتی که هیچ چاره ای از رخ دادن آن قبل قائم نیست خرج سفیانی و خسف بیداء است: «من المحتوم الذی لا بدّ ان یكون قبل القائم خروج السفیانی و خسف بالبیداء»^۲.

خامساً اینکه با یکسری چیزها فهمیده اید احمد بصری همان یمانی است و آنها عبارتند از علاماتی که قرآن کریم به اهل بیت عصمت و طهارت فرمودند،

۱. الغیبة للنعمانی ص ۳۰۱ ح ۵

۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۶۴ ح ۲۶

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانی؟ ۱۶۵۱

وصیت رسول الله، علم آل محمد، احادیث اهل بیت، پرچم، رؤیای صادقه.
من که نمی فهمم قرآن به اهل بیت چه علاماتی درباره احمد فرموده،
وصیت شب وفات هم چهار روایات دارد که در سه روایت حرفی از دوازده
مهدی زده نشده و فقط از دوازده امام سخن گفته و تنها در یک حدیث این مساله
وارد شده که آن حدیث هم بالغ بر سی اشکال سندی و دلالی دارد. اما در مورد
علم احمد که کتاب هایش پر از حرفهای غلط و تحریف و تصحیف روایات
است. و اما احادیث اهل بیت که روایات متواتر در شیعه و سنی می گویند تعداد
خلفاء و ائمه و اوصیای این امت دوازده تاست.

اما پرچم که جز تاویلات سبک و نا معقول چیزی ارائه نکردید و اما رؤیای
صادقه که در روایتی با چندین سند صحیح تصریح شده که حتی شأن اذان که
عملی مستحب می باشد خیلی بالاتر از آنست که توسط خواب معرفی شده
باشد چه برسد به شناخت حجت خدا که سعادت و شقاوت ابدی بشر در گرو
آنست.^۱

سادساً اینکه اهل بیت وقت تعیین نمی کردند یعنی سال ظهور را مشخص
نمی کردند و این ربطی ندارد که علامات حتمی برای رخداد ظهور و قیام را بیان
کنند و الا این همه روایت که روز و ماه زمان ظهور و زمان خروج قائم را بیان
کرده اند چیست؟

۱. الکافی ج ۳ ص ۴۸۲ ح ۱

سابقاً بداء همواره در زمان خود معصومی رخ می‌داده که خبر قبلی را داده بوده و خود معصوم هم رخداد بداء را تایید می‌نموده، همچنانکه بداء در میقات موسی عليه السلام در زمان خود موسی عليه السلام اتفاق افتاد اما رخ دادن بداء در زمان غیبت تنها مساوی با گمراه شدن شیعیانی است که جز روایات اهل بیت چیز دیگری در دسترس ندارند لذا قطعاً درباره علامات حتمی و زمان خروج قائم بدائی رخ نخواهد داد.

و اما در مورد تنظیم میقات قائم به میقات موسی عليه السلام باید توجه داشت که نسبت موسی عليه السلام ابتدا و انتهای وقت کاملاً مشخص بود و اهل بیت می‌گفتند ما چنین وقتی را برای قائم بیان نمی‌کنیم چون احتمال بداء وجود دارد، اما اینکه بگویند هر وقت سفیانی به حکومت رسید بعد از نه ماه قائم قیام می‌کند وقت را به صورت روشن بیان نکرده‌اند لذا منافاتی با «کذب الوقاتون» ندارد. غیر از اینکه برای موسی علامتی برای بازگشتش گذاشته نشده بود اما درباره قائم علاماتی گذاشته شده که تخلف از آنها تنها باعث حیرت و سر درگمی می‌شود و بداء در آنها امکان ندارد.

اما راجع به سوالی که مطرح کردید همانگونه که گفتم در هیچ روایتی نگفته خروج یمانی با سفیانی به سمت کوفه است و این از شرق و او از غرب بلکه این در مورد خراسانی گفته شده که اون از شرق و سفیانی از غرب، پس لطفاً از خودتان چیزی در نیاورید و به اهل بیت نسبت ندهید: «الْخُرَّاسَانِيُّ وَ

چطور احمد اسماعیل بصری یک دفعه شد احمد الحسن یمانئ؟ ۱۶۷۱

السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَهَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبْقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي
رِهَانٍ»^۱.

از طرفی آنچه در روایات آمده فقط خروج یمانئ است نه ظهور و دعوت و
بیعت و لشکر و خروج، همچنانکه خروج او از یمن ذکر شده نه کوفه

۱. الغيبة للنعمانی ج ۲۵۵ و ص ۲۵۹

جلسه هفتم

شما چطور اعتقاد به سیرده امام

دارید و می خواهید با کتاب شیخ

طوسی آن را اثبات کنید؟

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با همین کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟

سؤال ۱۱. شیخ طوسی خودش در کتاب «غیبت» می‌گوید که دوازده امام بیشتر نداریم و فرقه منحرفی وجود داشت که سیزده امامی بودند و از بین رفتند، پس باطل بوده‌اند. شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با همین کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟

یمانی: ما در عقایدمان مقلد شیخ طوسی و بزرگتر از شیخ طوسی نیستیم. ما عقایدمان را از قرآن کریم و عترت پیغمبر، محمد و آل محمد می‌گیریم.
جواب: صحبت بر سر تقلید از شیخ طوسی نیست بلکه بر سر اینست که شیخ طوسی فاصله چندانی تا عصر غیبت صغری ندارد یعنی دورانی که عقائد کلی شیعه به همان گونه که از اهل بیت رسیده بوده دست نخورده باقی مانده و شیخ طوسی با دو سه واسطه به عموم بیانات اهل بیت و عقائد صحیح شیعه اشراف داشته است. بله ممکن است در بعضی مسائل جزئی اختلاف نظر بوده باشد اما در اصلی ترین مساله اعتقادی شیعه که بحث امامت و تعداد ائمه بوده، فرض اشتباه شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق معنا ندارد.

غیر از اینکه منظور شما از «ما» کیست؟ اگر منظور شما تک تک مردم هستند که به خوبی می‌دانید تک تک مردم سواد مراجعه به قرآن و روایات را ندارند و کمترین تقلیدی که می‌کنند تقلید از مترجم زبان عربی است چه برسد

به اینکه خبر از تخصص های لازم نسبت به قرآن و روایات داشته باشند. پس راهی جز این ندارند که به متخصصین دین شناس مراجعه کنند و تابع آنچه که آنها بدست آورده‌اند باشند. اما در مورد تعداد ائمه، مساله تقلید و تابعیت نیست بلکه خیلی بالاتر از اینهاست زیرا تمام فرقه های اسلامی اعم از سنی ها و شیعه های غیر دوازده امامی در طول دوران حضور ائمه و غیبت صغری و غیبت کبری می دانستند که ما شیعه دوازده امامی هستیم یعنی اعتقاد به حصر تعداد ائمه علیهم السلام در دوازده داریم نه اینکه طبق داستانی که احمد در باره دوران فترت بافته، شیعه در دوره غیبت کبری به انحراف عقیدتی کشیده شده و مثلاً اشتباهی به جای سیزده امام به دوازده امام معتقد گشته است.

و اما اگر منظور شما از ما خودتان هستید که شما در هیچ رشته ای از علوم اسلامی تخصص ندارید نه تفسیر، نه حدیث نه عقائد نه تاریخ تشیع و نه رجال و درایه. در این صورت مراجعه مستقیم به قرآن و روایات اشتباه محض است. اما برای اینکه بیشتر بدانید می گویم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» عقائد خودش را نوشته بلکه به عنوان کسی که اشراف کامل بر عقائد شیعه در عصر حضور ائمه دارد این کتاب را نگاشته و اعتقاد شیعیه را در باره مهدویت بیان کرده است. همچنانکه کتابی به نام عقائد الجعفری در اعتقادات شیعه بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام نگاشته و در آن هیچ سخنی از مهدیین نیاورده که می رساند چنین عقیده ای نزد شیعه جایگاهی نداشته است. همچنانکه شیخ صدوق که در دوره غیبت صغری به دنیا آمده و شاگرد پدرش بوده که دوره

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۷۳۱

حضور ائمه علیهم‌السلام را درک و عقائد درست را از ایشان دریافت نموده، به واسطه روایاتی که بسیاری از آنها را از پدرش نقل نموده، کتاب اعتقادات شیعه را تالیف کرده که هر کس در آینده آمد و خواست بداند عقائد شیعه طبق بیانات اهل بیت علیهم‌السلام چیست به این کتاب مراجعه کند و در این کتاب نیز هیچ سخنی از مهدیین زده نشده است.

یمانی: اصلاً این چیزی که شیخ طوسی گفته، از قضاء حرف درستی است، زیرا پیغمبر هم در وصیتش می‌فرماید: دوازده امام - نه سیزده امام - و دوازده تا مهدی؛ پس معلوم می‌شود مقام دوازده مهدی پایین‌تر از ۱۲ تا امام است. آنها هم خلیفه خدا و حجت خدا هستند و لکن امام به معنای خاص همان ۱۲ امام هستند. و اگر پیغمبر اکرم می‌خواست بگوید ۱۳ امام، تعارف که نداشت، در وصیت شریفش می‌فرمود ۱۳ امام.

پیامبر در وصیتش تنها مهدی اول را ذکر کرد چون مهدی اول همان فرستاده و وصی امام زمان است که قبل از امام زمان می‌آید. لذا باید با وصیت احتجاج کند. اما یازده مهدی دیگر بعداً در دولت عدل الهی می‌آیند و خود امام زمان، آنها رو معرفی می‌کنند.

جواب: امام به معنای عام، اصطلاحی بوده که نسبت به امت‌های گذشته کاربرد داشته اما در امت اسلام مطابق روایات رسول خدا، امام یک معنا بیشتر ندارد لذا اگر گفتند دوازده امام منظورشان امام به همان معنای واحدی است که خودشان تعریف نموده‌اند. در نتیجه اگر شیخ طوسی گفته دوازده امام و نه بیشتر

یعنی امام به همان معنای واحدی که در روایات مطرح است نه دوازده امام خاص و دوازده امام عام.

از طرفی مکتب نجف صراحتاً در بعضی مکتوباتش تصریح کرده که احمد امام سیزدهم است و اتفاقاً یکی از مستمسکات مهم شما حدیث لوح جابر می باشد که در آن وصی دوازدهم از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام در ردیف دیگر اوصیاء بوده و هیچ فرقی با آنها داده نشده است.

اینها به کنار، با نصوص حصر تعداد خلفاء و اوصیاء در دوازده چه می کنید؟ آنجا که دیگر نمی توانید بگویید وصی به معنای عام و به معنای خاص، خلیفه به معنای عام و به معنای خاص و البته از شما بعید نیست.

از طرفی بر چه مبنایی می گوئید مقام مهدیین پایین تر از ائمه است؟ صرف اینکه گفته شده دوازده امام و دوازده مهدی؟ این چه دلیلی است؟ و اما اگر به روایت ابوبصیر تمسک می کنید که مهدیین را امام نمی داند خوب است ادامه اش را هم بخوانید که تصریح می کند مهدیین «قوم من شیعتنا»، در حالیکه اگر مهدیین از فرزندان ائمه می بودند می گفت: «قوم من أبائنا» زیرا به قول خودتان اهل بیت که با کسی تعارف ندارند.

اما اینکه بقیه مهدی ها در دولت عدل می آیند را از کجا در آوردید؟ شما که ادعا می کنید این وصیت عاصم از ضلال است پس چرا بقیه مهدیین را ذکر نکرد تا فرقه ی جدا شده از شما یعنی رایاتی ها با ادعای عبد الله هاشم مبنی بر اینکه مهدی دوم است گمراه نشوند؟! من می گویم از آنجا که شما خیلی قائل به

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۷۵۱

بداء هستید ممکن است نسبت به مهدی اول هم بداء شود و مهدی دوم همان قائم باشد که عبد الله هاشم نیز همین ادعا را دارد. پس چون امکان بداء درباره قیام مهدی اول بوده حتماً پیامبر باید در وصیت عاصم از ضلال لا اقل به مهدی دوم هم تصریح می‌کردند. زیرا به قول خودتان امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر ما درباره مردی از اهل بیت چیزی گفتیم و در فرزند یا فرزند فرزندش رخ داد انکار نکنید^۱ لذا امکان اینکه مهدی دوم قائم باشد و قبل از امام زمان بیاید کاملاً وجود دارد.

اینکه مهدی اول فرستاده امام زمان است را از کجای وصیت در آوردید؟ اتفاقاً طبق نص وصیت، امام زمان به هنگام وفات خلافت را به احمد می‌دهند و چون در یازده فقره قبل، وفات به معنای مرگ به کار رفته در این فقره هم معنایش همین است.

یمانی: اینها همه به کنار، اصلاً این که قائم امر جدید می‌آورد، یعنی امر جدید است و اگر قرار بود شیخ طوسی از آن خبر داشته باشد که دیگر نمی‌شد امر جدید. امتحان شیعه در زمان ظهور با همین امر جدید است. امر یعنی ولایت و امامت. منتها این امامت به معنای عام است، یعنی مهدیین خلیفه و حجت خدا هستند اما در حد مقام ۱۲ امام نیستند. این را خود سید احمد الحسن در کتاب متشابهات توضیح داده که مقام ۱۲ امام با مقام ۱۲ تا مهدی

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۵ ح ۱

متفاوت است. همان جور که مقام امام علی با مقام پیغمبر متفاوت است. اینها در کرسی و عرش و سرادقات عرش اعظم و مقام پیغمبر اکرم که مقام فتح مبین، مقامات متفاوتی با هم دارند. به مقام دوازده امام به طور خاص اطلاق امام کرد و گفت ۱۲ امام تاست. ما شیعه اثنا عشری هستیم ۱۲ امام و ۱۲ مهدی. منتها مهدی اول در عجله مقام امامت را پیدا می‌کند. این در خود احادیث آمده. خود شیخ طوسی چند تا روایت آورده که دوازده امام از نسل علی و فاطمه؛ دوازدهم امام از نسل پیغمبر و امام علی؛ پیغمبر و علی پدران این ۱۲ تا هستند. سید خودش در کتاب متشابهات توضیح داده که چرا در بعضی جاها مهدی اول را امام حساب کردند، در بعضی جاها مهدی اول را مهدی حساب کردند، نه امام. این بخاطر تفاوت جهات و حیثیات و مقام های اوست.

جواب: اینکه مهدی امر جدید می‌آورد قبول، اما امر جدید به چه معناست؟ به معنای امامت جدید؟

روایات تصریح می‌کنند که قائم امر جدید می‌آورد نه اینکه خود قائمیتش امر جدید باشد. یعنی کسی که قائم بودنش ثابت شده امر جدیدی عرضه می‌کند در نتیجه مراد از امر به معنای امامت و ولایت نیست.

و به عبارت علمی: معیار شناخت قائم، آوردن امر جدید نیست بلکه ملاک شناختن امر جدید، آمدن قائم موعود است.

دلیل سخن ما بر اینکه اظهار امر جدید، فرع ثبوت قائمیت آن فرد می‌باشد، روایات متعددی است که آوردن امر و کتاب و سنت جدید را مفاد

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۷۷۱

بیعت با قائم کنار کعبه بین رکن و مقام می داند، یعنی زمانیکه قائم بودن او مشخص شد و مردم می خواهند با وی بیعت کنند:

• قائم بین رکن و مقام با مردم بر کتاب جدیدی بیعت می کند: «لَكَانِي

أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ».^۱

• قائم بین رکن و مقام با مردم بر امر و کتاب و برهان جدیدی بیعت

می کند: «لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ

كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ».^۲

بلکه بالاتر از این، آوردن امر جدید بعد از قیام و خروج است:

• اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه هارا بر پا می کنند سپس امر

جدیدی به آنها می رسد: «ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَسَاطِيطَ فِي

مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالَ الْمُسْتَأْنَفَ أَمْرٌ جَدِيدٌ».^۳

• قائم ما زمانی که قیام کند مردم را مثل رسول خدا به امر جدیدی دعوت

می کند: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ

اللَّهِ ﷺ».^۴

• قائم به امر و کتاب و قضاء جدید قیام می کند: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۱۹۴ و ص ۲۶۳

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۶۲

۳. الغيبة للنعمانی ص ۳۱۹

۴. الغيبة للنعمانی ص ۳۲۱ ح ۱

وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ»^۱.

لذا اگر یک حدیث، اشاره‌ای به زمان اظهار این امر جدید نکرد حمل بر همین روایات می‌شود: «[مِمَّا] يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِي مَنَّا دُعَاءً جَدِيداً كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۲.

ثانیاً اینها که گفتیم همه درباره امر جدید بود، اما امر خفی، در هیچ حدیثی نیامده که قائم یا مهدی عجل الله فرجه امری خفی می‌آورد: «يَأْتِي بِأَمْرِ خَفِيِّ» – و این از عدم دقت پیروان احمد است – بلکه روایات متعدد می‌گویند مهدی به امر خفی هدایت می‌شود، چون «مهدی» اسم مفعول است و راوی هم از وجه تسمیه به همین صیغه می‌پرسد:

وجه تسمیه مهدی اینست که به امری مخفی هدایت می‌شود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ»^۳.

و اینکه آن امر خفی، همان وصیت به مهدیین و دوئیت قائم و عقاید احمد بصری باشد، صرف ادعاست که دلیل روایی برایش وجود ندارد، بلکه بر عکس در روایاتی این امر خفی، علم غیب حضرت معرفی شده است:

الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود حتی تا این حد که دنبال مردی می‌فرستد که مردم از او گناهی سراغ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۳۳ ح ۱۹

۲. الغيبة للنعمانی ص ۳۲۱ ح ۲

۳. الغيبة للنعمانی ص ۲۳۷

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۷۹۱

ندارند پس او را می‌کشد و حتی تا این حد که کسی در خانه اش حرفی می‌زند و می‌ترسد که دیوار بر او گواهی دهد: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ، حَتَّى أَنَّهُ يَبْعَثُ إِلَى رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسَ (به و أهل الكوفة أن) له ذنبا فيقتله، حَتَّى أَنْ أَحَدَهُمْ يَتَكَلَّمُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ الْجِدَارُ».^۱

ب) مهدی فقط برای اینمهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود، به آنچه مردم در سینه دارند هدایت می‌شود، دنبال مردی می‌فرستد و او را می‌کشد و کسی نمی‌داند چرا او را کشته است: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ، يُهْدِي لِمَا فِي صُدُورِ النَّاسِ، يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ فَيَقْتُلُهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَهُ».^۲

ج) پرسیدم برای چه ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون او به امر مخفی هدایت می‌کند سراغ مردی از اصحابش می‌فرستد که کسی از او گناهی ندیده و او را می‌کشد: «لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ قَالَ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ لَا يُعْرِفُ لَهُ ذَنْبٌ فَيَقْتُلُهُ».^۳

البته در این نسخه «يَهْدِي لِأَمْرٍ» به صیغه معلوم آمده، ولی تفسیری کرده که با صیغه مجهول می‌سازد و ربطی هم به ادعای احمد بصری ندارد. و نیز در روایات دیگر، آن امر خفی اظهار تورات و انجیل اصلی از غار

۱. سرور أهل الإيمان ص ۱۱۲

۲. دلائل الإمامة ص ۴۶۶

۳. الخرائج ج ۲ ص ۸۶۲

انطاکیه و خروج گنج‌های مخفی معرفی شده است:

الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌کند او تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج نموده و بین اهل هر کتاب طبق همان کتاب حکم می‌نماید، و گنج‌های زمین را خارج می‌کند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيَّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيِّ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةٍ فَيَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَ تُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ ظَهَرِهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ سَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ فَيُعْطَى شَيْئاً لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ»^۱.

در این نسخه نیز «یهدی» معلوم ثبت شده، اما اولاً همین متن در غیبت نعمانی و بحار الانوار به صورت مجهول ضبط شده و ثانیاً تفسیری که از امر خفی می‌کند با صیغه مجهول می‌سازد، و البته باز ربطی به ادعای احمد ندارد.

ب) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود و تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج می‌نماید: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيِّ وَ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةٍ»^۲.

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۳۷

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۸۱۴

ج) و نعیم بن حماد نقل کرده: مهدی فقط به این علت مهدی نامیده شده که چون او به اسفار تورات هدایت می‌شود و آنها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و جماعت کثیری از یهود بخاطر آن کتابها به او ایمان می‌آورند: «إِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيَّ؛ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَسْفَارِ مِنَ أَسْفَارِ التَّوْرَةِ يَسْتَخْرِجُهَا مِنْ جِبَالِ الشَّامِ، يَدْعُو إِلَيْهَا الْيَهُودَ، فَيَسْلَمُ عَلَى تِلْكَ الْكُتُبِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ»^۱.

و همچنین طبق روایت شیخ طوسی مهدی به یک امر خفی هدایت نشده، بلکه سخن از همه امور مخفی است: پرسیدم به چه علت ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون به همه امور مخفی هدایت می‌شود: «لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيَّ قَالَ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ»^۲.

بله در روایتی چنین آمده که مهدی به امری هدایت می‌کند که جمهور از آن گمراه شده‌اند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُتِرَ فَضْلٌ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»^۳، ولی هر آشنای به حدیث می‌داند مراد از «جمهور» در روایات، اهل سنت هستند نه شیعه، و سنی‌ها از اصل امامت گمراه شده‌اند نه ۱۲ مهدی؛ غیر از اینکه متن همین روایت در نقل نسخه‌های متعدد به صورت مجهول ثبت شده: «يُهْدِي إِلَى أَمْرٍ مَضْلُوعٍ عَنْهُ»^۴.

۱. الفتن ص ۲۵۱

۲. الغيبة للطوسی ص ۴۷۱

۳. الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۳

۴. إعلام الوری ص ۴۶۱

که مساله هدايت شدن امام مهدي به امر مضلول مطرح است نه هدايت کردن. اما نسبت به روايات دوازده امام از نسل علي و فاطمه يا پيامبر و علي، بايد گفت عموم اين روايات در کنار کم بودن تعدادشان، از نظر سند و دلالت مخدوش بوده و داراي نسخه بدل هستند اما با بي توجهي کامل به هر نسخه اي که مطابق اعتقاداتان هست تمسک مي کنيد.

سؤال ۱۲. طبق حديث وصيت، مهديين و احمد امام نيستند پس چطور

شما آنها را امام مي دانيد؟

يماني: اولاً اگر امام نيستند، پس چطور حضرت رسول فرمودند امام زمان خلافت و وصيت را به او تسليم کند: «فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَيَّ إِنَّهُ أَوْلَ الْمُقْرَبِينَ»؟ کسی که متن حديث وصيت را نگاه کند، متوجه مي شود که اين حرف غلطی است. ثانياً اين همه حديث در کتاب کافی، غيب طوسی و منابع متعدد ديگر داريم که مي گويد ۱۲ امام از نسل علي و فاطمه، همچنين حديث لوح فاطمه زهرا که خيلي روشن تر مي گويد ۱۲ نفر از اولاد فاطمه، خوب امام علي که از اولاد فاطمه نبوده، و حديث مي گويد دوازده نفر از اولاد فاطمه بودند که آخري آنها قائم بود و ۳ تا محمد داخل اين اسم ها بود، ۳ تا علي بود. يعني چه؟ يعني اسم مقدس امام علي بن أبي طالب جزء ۱۲ امام از نسل فاطمه نبوده چون مقام او بالاتر از ۱۲ امام است.

بنابراين اين که به مهدي اولو ديگر مهديين امام مي گوييم، علتش واضح

است ولي شما مي خواهيد انکار و اضحات کنيد.

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۳۱

جواب: درباره حدیث وصیت باید دانست که ضمیر «ها» در «فلیسلمها» یا به وصیت بر می‌گردد و یا به خلافت و به هر کدام که برگردد ربطی به امامت ندارد زیرا درست است که خلافت و وصایت در دوازده امام ملازم با امامت است اما از آنجا که خود حدیث وصیت بین امامت و مهدویت فرق گذاشته و گفته دوازده امام و سپس دوازده مهدی متوجه می‌شویم که وصایت و خلافت مهدیین تلازمی با امامت ندارد. غیر از اینکه تسلیم وصایت یا خلافت تنها درباره مهدی اول بیان شده و درباره دیگر مهدیین سخنی گفته نشده تا مورد بحث قرار گیرد.

بماند که تک حدیث وصیت با احادیث فراوان حصر عدد اوصیاء و خلفاء اسلام در ۱۲ تعارض دارد و قابل اثبات نیست.

و این سخن تازه در صورت قبول قرائت متعارف حدیث وصیت است و الا همانطور که بعداً توضیح خواهیم داد طبق نسخه بدل حدیث وصیت و همچنین طبق تفسیر جدیدی از حدیث وصیت، مهدیین همان دوازده امام هستند و چیزی به نام بیست و چهر وصی وجود خاترجی ندارد. و اما حدیث لوح، بارها توضیح داده ایم که حدیث لوح دارای چهار نسخه بدل می‌باشد:

نسخه ۱ از ابو السفاتج: اوصیاء ۱۲ نفرند که اولینشان علی بن ابی طالب و ۱۱ نفر دیگر از فرزندان حضرت زهرا می‌باشند که آخرینشان قائم است و نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است (سه محمد: امام محمد باقر، امام

محمدجواد، و امام دوازدهم، و چهار علی: امام اول و چهارم و هشتم و دهم علیه السلام):

«لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يَغْشَى الْأَبْصَارَ وَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي طَرْفِهِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ قُلْتُ أَسْمَاءٌ مِنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوْلَهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدٌ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

نسخه ۲ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند و بدون اینکه اشاره کند چند نفرشان از نسل حضرت زهرا هستند نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است:

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

نسخه ۳ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می شوند ۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

نسخه ۴ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۵۱

نفرشان محمد و نام سه نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می‌شوند
۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام
ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

خوب ما اگر نتوانیم از میان این نسخه‌های مختلف، نسخه صحیح را بیابیم
همه این نسخه‌ها نسبت به مورد اتفاق یعنی اصل دوازده وصی حجّتند اما نسبت
به مورد اختلاف یعنی اینکه همه این اوصیاء از فرزندان حضرت
فاطمه علیها السلام هستند یا اینکه سه نفرشان علی نام داشته‌اند از حجیت می‌افتند و
البته نمی‌توان یک نسخه را به دلخواه خود انتخاب کرده و بقیه را کنار گذاشت.
اما در اینجا نسخه صحیح قابل تشخیص است: زیرا نسخه اول و دوم
مخالفتی با هم در تعداد اوصیاء و سه محمد و چهار علی ندارند و فقط نسخه
اول تذکر می‌دهد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۱ نفرند که این همان عقیده
شیعه است.

و اما نسخه سوم هم که می‌گوید اوصیاء ۱۲ نفر از اولاد حضرت زهرا علیها السلام
بودند این را هم گفته که چهار نفر از آنان علی نام داشتند در حالیکه در میان
فرزندان حضرت زهرا علیها السلام فقط سه نفر به نام علی هستند، لذا تنها راهی که برای
درست شدن مضمون روایت وجود دارد اینست که بگوییم حضرت علی علیه السلام هم
جزو همان اوصیاء دوازده‌گانه می‌باشند که چون غالب آنها یعنی ۱۱ نفرشان از

فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده‌اند از باب تغلیب، همه جزء فرزندان ایشان معرفی شده‌اند.

همچنانکه در روایتی، حضرت پیامبر امام علی علیه السلام را از باب تغلیب جزء فرزندان خود دانسته و فرموده‌اند: بعد از من امامانی از نسل من می‌باشند به تعداد نقباء بنی اسرائیل که اولیشان علی بن ابی طالب است:

«يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ يَوْمَ بِالْدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ».

لذا با این بررسی متوجه می‌شویم نسخه چهارم دچار تصحیف شده و چهار علی را اشتباهاً سه علی بیان کرده، و آنچه حجت می‌باشد همان متن سه نسخه اول است.

غیر از اینکه هر سه بزرگوار ناقل این نسخه (یعنی شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی)، آن را در باب حصر عدد ائمه در ۱۲ آورده و در این راستا به آن استدلال کرده‌اند که توجه به این نکته، رخداد تصحیف را در آن قطعی می‌کند.

همچنین شیخ طوسی روایت دیگری از لوح جابر نقل می‌کند که در آن تصریح شده نام امام علی علیه السلام هم در میان آن لوح بوده و آخرین وصی، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد.

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۷۱

و اینها همه در کنار روایات فراوانی است که عدد ائمه و اوصیا را دوازده نفر می‌داند و بطلان نسخه چهارم را آشکار می‌نماید.

اما احمد الحسن با بستن چشم خود بر همه آنچه گفته شد، بدون هیچ دلیلی نسخه چهارم را انتخاب نموده و می‌گوید: ضمیر «ثلاثة منهم علی» به فرزندان حضرت زهرا می‌خورد لذا طبق حدیث لوح، تعداد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۲ نفر می‌باشند که سه نفرشان علی نام دارند، و با خود امام علی علیه السلام می‌شوند ۱۳ نفر و من همان سیزدهمین هستم.

ولی در اینجا نکات مهمی - غیر از آنچه گفته شد - وجود دارد که وی از آنها غفلت نموده است:

الف) راوی نسخه های (ب) و (ج) و (د) یک نفر به نام ابوالجارود است یعنی او در دو نسخه گفته چهار نفر از اوصیاء علی نام داشته‌اند و در یک نسخه گفته سه نفر، و دو نقل بر یک نقل برتری دارد.

ب) ابو الجارود رئیس فرقه زیدیه است که نزد شیعه اعتباری ندارد، و احتمال دارد که چون قائل به امامت زید بوده، نسخه را طوری نقل کرده که زید هم جزء اوصیاء پیامبر تلقی شود.

ج) در نسخه های (ج) و (د) این جابر است که می‌گوید لوح درباره نام اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده که ۱۲ نفر بودند، اما در نسخه (الف) این حضرت زهرا هستند که می‌گویند لوح درباره همه اوصیاء است که ۱۱ نفر از

فرزندان منند، و معلوم است که بین برداشت جابر و تصریح خود حضرت، کدام صحیح می باشد.

(د) در این نسخه ها نام تک تک اوصیاء گفته نشده، در حالیکه در چند نسخه دیگر از لوح جابر با چند سند نام تک تک ایشان ثبت شده است که ۱۱ نفرشان از اولاد حضرت زهرا علیها السلام می باشند:

الف) «لَوْحاً أَخْضَرَ... فَقَالَتْ هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ص فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنِي وَ اسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي... فَضَلَّتْ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِيكَ بَعْدَهُ وَ بِسَبْطِيكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ... وَ... عَلِيٍّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ... وَ ابْنَهُ مُحَمَّدًا... جَعْفَرَ... انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى... عَلِيٍّ... لَا فِرْنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ... وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ... أَخْرَجُ مِنْهُ... الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ... أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ... أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

این روایت را کلینی، صدوق، مفید، نعمانی و شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت ثبت کرده است.^۱

ب) «صَحِيفَةٌ بَيْضَاءُ مِنْ دُرَّةٍ... قَالَتْ فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِي... فَإِذَا

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۲۷ ح ۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۲، کمال الدین ج ۱ ص ۳۰۹، الإختصاص ص ۲۱۰، الغيبة للنعمانی ص ۶۲، الغيبة للطوسی ص ۱۴۴

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۸۹۱

أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى أُمُّهُ أَمِنَةُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
الْمُرْتَضَى أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
الْبَرِّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ التَّقِيِّ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ أُمُّهُ شَهْرَبَانُو بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمُّهُ أُمُّ
عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
الصَّادِقُ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرَوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ
جَعْفَرٍ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا حَمِيدَةُ الْمُصَنَّفَاةُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا أُمُّهُ
جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَجْمَةٌ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا خَيْرَانُ أَبُو
الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَمِينِ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سَوَسْنُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ
عَلِيٍّ الرَّفِيقُ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سُمَانَةٌ وَ تَكْنَى أُمُّ الْحَسَنِ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ»^۱.

ج و د) صاحب کفایة الأثر، و شیخ طوسی در امالی دو نسخه دیگر از این
لوح را نقل نموده‌اند.^۲

و اگر از همه اینها بگذریم، آیا اصلاً معقول است که در لوح اوصیاء، نام
ابو الأئمه و أفضل الأوصیاء امیر المومنین عليه السلام نیامده و فقط به نام اوصیاء از اولاد

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۴۰

۲. کفایة الأثر ص ۱۹۶، الامالی للطوسی ص ۲۹۱-۲۹۲ ح ۱۳

اکتفا شده باشد؟ در حالیکه ایشان سر سلسله اوصیاء هستند و اصلاً وصایت رسول خدا با ایشان آغاز می‌شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه رسول خدا هر کجا می‌خواستند اوصیاء بعد از خود را معرفی کنند ابتدا نام علی علیه السلام را به زبان جاری نموده و ایشان را با القاب و ویژگی‌های برجسته می‌ستودند!

اما از همه اینها که بگذریم در حدیث لوح هم سخنی از امامت به میان نیامده بلکه تنها بحث وصایت مطرح است که از ضمیمه آن به حدیث وصیت دوباره ثابت می‌شود که مهدیین امام نیستند. و بر فرض که اصلاً حدیث لوح بر امامت مهدی اول دلالت کند ربطی به دیگر مهدیین ندارد و چیزی برای آنها اثبات نمی‌کند.

یمانی: به نظر سید احمد نسخه صحیح حدیث لوح همانست که قرائت کردم چون مطابق حدیث وصیت است. اما همانطور که گفتم احادیث امامت مهدیین بیش از این حرفهاست بگونه‌ای که با سخنان باطل شما حق پوشانده نمی‌شود. به عنوان مثال در صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی آمده: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهدک و الأئمة من ولده: خدایا صلوات بفرست بر ولایت حضرت ولی عصر و ولی عهد های او و امامان از نسل او»؛ پس مهدیین امام هستند.

جواب: ما قبلاً جواب این صلوات را به تفصیل بیان کردیم اما شما باز دوباره آن را تکرار می‌کنید! و من هم مجبورم تکرار کنم:
به چه دلیلی کلمه «ولیک» را به حضرت ولی عصر ترجمه کردید؟ از

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۱۴

کجای این زیارت در می‌آید که مراد از «وَلِيَّكَ» امام دوازدهم می‌باشد تا عبارت «وَالْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» به فرزندان ایشان تفسیر شود؟ ما می‌گوییم منظور از «ولیک» حضرت امیر المومنین و مراد از «الائمه من ولده» نیز یازده امام از نسل ایشان می‌باشد، و برای این برداشت نیز روایات فوق متواتر درباره حصر ائمه در دوازده نفر را داریم. پس اینقدر تکرار نکنید که در صلوات ضراب اصفهانی تصریح به ائمه از فرزندان قائم شده. نخیر این چیزی است که شما بدون هیچ دلیلی فقط ادعا می‌کنید.

اما غیر از این، مساله دیگری را درباره صلوات ضراب اصفهانی باید دانست و آن اینکه:

اولاً شبیه همین متن در زیارت نامه دیگری در همان متن و همان صفحه به جای «من ولده» لفظ «من بعده» آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ» یعنی امامان بعد از امام دوازدهم که منطبق بر ائمه رجعت است. و از آنجا که تصحیف لفظ «ولده» و «بعده» کاملاً قریب الوقوع می‌باشد نمی‌توان به نسخه زیارت اول اعتماد کرد و گفت که از نسل امام دوازدهم امامان دیگری خواهند بود.

ثانیاً این زیارت نامه توسط یک پیرزن ناشناس از مردی که نگفته کیست و راوی گمان کرده امام زمان است بدست ما رسیده، حال آیا می‌توان دین خود را از چنین زیارت نامه‌ای گرفت؟!

اینها به کنار، در ابتدای این زیارت تصریح شده که حکمت صدور آن،

صلوات بر تک تک ائمه و نام بردن ایشان است، و بعد، تنها کسانی که به عنوان آل محمد نام می‌برد شخص دوازده امام هستند، و چون هیچ کس دیگری را نام نمی‌برد متوجه می‌شویم مراد از «و الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ» در فقرات بعدی، همین دوازده امام می‌باشند که یازده نفرشان از فرزندان امام اول هستند، و غیر ایشان امامی نیست.

و با این بیان روشن می‌شود که بر خلاف توهم پیروان احمد، اصلاً این صلوات دلیل و نصی صریح بر عدم وجود امامی جز این ۱۲ امام مذکور در صلوات است.

اینها همه به کنار، در حدیث ابوبصیر تصریح شده که مهدیین امام نیستند. یمانی: متن حدیث ابوبصیر اینست که به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض می‌کند: از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده تا مهدی‌اند. حضرت فرمود: «پدرم فرمود: دوازده مهدی، و نگفت دوازده تا امام؛ آنها بلکه قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند». خوب ما اگر دنبال بهانه بنی اسرائیلی گرفتن باشیم و دنبال فهم احادیث و کلمات اهل بیت باشیم بین این دو دسته روایت جمع می‌کنیم، لذا می‌گوییم: اولاً اگر مهدیین هیچ کاره‌اند و امام و خلیفه و حجت نیستند و صرفاً یک شیعیان خوبی‌اند، چرا پیغمبر اکرم اسمشان را در وصیت به عنوان اوصیای پیغمبر می‌آورد؟ چون فقط آدم‌ها یا علمای خوبی‌اند؟ این چه معنایی دارد؟ اگر اینها امام نیستند چرا در این احادیث متعدد بر مهدیین امام اطلاق شده است؟

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۳۱

اما اینکه پیغمبر بین ائمه و مهدیین فرق گذاشته پاسخش خیلی روشن است. اینها حجت خدا هستند و لکن نه آن امام به معنای خاص ۱۲ امام که مخصوص خودشان است و ابراهیم و انبیاء و مهدیین به آن مقام نرسیده‌اند. چون امام در آن مرتبه خاصی که خود سید احمد الحسن علیه السلام در کتاب متشابهات توضیح داده، در مرتبه خاصی که ائمه اطهار در مقام عرش هستند، مهدیین در آن مقام نیستند. زیرا ۱۲ امام یک مقام خاصی دارند که در آن مقام ۱۳ تا و بیشتر و کمتر نمی‌شوند، و این یک مسأله روشنی است.

خداوند متعال در مورد حضرت ابراهیم می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا: من تو را امام مردم قرار دادم»؛ این یعنی چه؟ یعنی اگر شما ایشان را قبول بکنی، می‌شوی ۱۳ امامی؟ نه. قرآن درباره ابراهیم می‌گوید: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» که اهل بیت فرمودند: «من شیعته، یعنی شیعه امیرالمؤمنین: ابراهیم یکی از شیعیان امیرالمؤمنین است». حالا یکی ممکن است بگوید: چطور می‌شود ابراهیم، هم از شیعیان امام علی باشد و هم خودش امام باشد؟ اما منافات ندارد. همچنانکه در حدیث ابوبصیر در مورد مهدیین حضرت می‌فرمایند: «آنها از شیعیان ما هستند»، اما در عین حال امام هم هستند و اصلاً ابراهیم چون از شیعیان امیرالمؤمنین بوده واقعاً، لذا بخاطر همین شده امام.

جواب: وقتی در حدیث ابوبصیر تصریح شده که اینها امام نیستند و ضمیر «فلیسمها» نیزب هوصایت یا خلافت می‌خورد وجه جمعش به اینست که مهدیین بر فرض ثبوت خلافت و وصایت ظاهری دارند و فاقد مقام معنوی

امامت می‌باشند، و الا بین حدیث ابوبصر و حدیث وصیت تعارض وجود دارد و قابل جمع نیست. اما اینکه چرا پیامبر در وصیتشان از مهدیین یاد کرده‌اند و گفته‌اند که بعد از دوازده امام دوازده مهدی خواهد بود امامی برای آنها ثابت نمی‌کند و همانگونه که گفته شد، خلافت و حکومت ظاهری آنها برای ذکرشان کفایت می‌کند.

حال وقتی که امامت مهدیین منتفی شد، دیگر آنها نمی‌توانند حجت خدا باشند زیرا طبق تصریح روایت امام کاظم علیه السلام حجت های ظاهری خدا سه دسته بیشتر نیستند: پیامبران مرسل، پیامبران غیر مرسل و ائمه: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ ع»^۱. اما اینکه در روایات دیگر نیز بر مهدیین امام تلقی شده و آنها امام به معنای عام هستند ادعایی بیش نیست و هر روایتی شما ذکر کنید به حول و قوه الهی جوابش را می‌دهیم.

اگر این حرفهایی که شما از خودتان در آوردید - که مهدیین امام به معنای عام هستند - درست بود ائمه خیلی راحت بیان می‌کردند که مهدیین امام هستند اما نه معنایی که ما امام هستیم همچنانکه در مورد خداوند متعال فرمودند: خدا شیئی هست اما نه مانند دیگر اشیاء: «إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَأَلْشَيْءِ»^۲. پس مشخص

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۶

۲. التوحید ص ۱۰۷

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۵۱

است که چیزی به عنوان امام عام و امام خاص در امت اسلام نداریم و تمام روایاتی که درباره امامت مهدیین ادعا می‌کنید نیز جواب داده شده است.

به عبارت دیگر: همه حرف همین است که به چه دلیلی می‌گویید پیامبر به مهدیین وصیت کرده و آنها را جزء خلفای خودش شمرده؟ با تمسک به تک حدیثی که با سندی مخدوش تنها در یک کتاب ثبت شده؟ ما بارها عرض کرده‌ایم که وصیت وفات پیامبر دارای چهار روایت است که فقط در یکی از آنها سخن از مهدیین به میان آمده، لذا اصل مساله خلافت مهدیین قابل اثبات نیست. در نتیجه شما نمی‌توانید با تمسک به حدیث وصیت، عبارت «قوم من شیعتنا» در روایت ابوبصیر را تفسیر کنید چون اصل خلافت آنها فقط توسط یک حدیث قابل اثبات نیست غیر از اینکه در بعضی احادیث به حصر مهدیین در همین دوازده امام تصریح شده است آنها را چه پاسخ می‌دهید؟ از جمله:

- خدای متعال به پیامبرشان فرمودند: ای محمد من از صلب علی ۱۱ مهدی خارج می‌کنم که همه از نسل تو از بتول‌اند: «... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ ... وَأَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ مِنْهُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».^۱
- امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: از ما دوازده مهدی هست که اولینشان

علی بن ابیطالب و آخرینشان نهمین فرزند از من است که همان قائم می باشد که زمین را زنده و دین را پیروز می نماید و غیبتی دارد: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ...»^۱.

• از ما دوازده مهدی وجود دارد که شش تایشان رفته اند و شش تایشان باقی مانده اند که خدا با ششمین مهدی باقیمانده آنچه دوست دارد می کند (یعنی غائب می شود): «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ»^۲.

• ما دوازده مهدی هستیم: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»^۳.

اما اینکه می گویند شیعه بودن با امام بودن منافاتی ندارد و اصلاً ابراهیم به خاطر شیعه بودن به امامت رسیده است. اولاً در هیچ روایتی بر ائمه شیعه اطلاق نشده، هیچ روایتی، و جواب روایت تفسیر منسوب را در ادامه خواهیم داد. ثانیاً به ادعای شما مهدیین از فرزندان قائم هستند و در روایات بر فرزندان ائمه هم شیعه اطلاق نشده، بلکه این دو از هم تفکیک شده اند: «اللَّهُمَّ أَرِهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ شَيْعَتِهِ»^۴.

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۸

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۵

۴. دلایل الإمامة (ط - الحديثية)؛ ص ۵۵۱

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۷۱

و اگر مهدیین از فرزندان قائم بودند امام علیه السلام خیلی راحت می‌توانستند بگویند: «قوم من ابنا» نه «شیعین».

در نتیجه این تعبیر اصلاً با تعبیر حدیث وصیت سازگار نیست، زیرا هرگز در هیچ روایتی، از خلفاء و اوصیاء تعبیر به «شیعیان ما» نشده و حتی این تعبیر با سیادت مهدی‌های دوازده‌گانه هم نمی‌سازد چون معهود نیست که ائمه، از فرزندان خود تعبیر به «شیعیان ما» بکنند.

آنچه به وضوح از این تعبیر برداشت می‌شود اینست که مهدی‌های دوازده‌گانه منصب خاصی از جانب خدا یا ائمه ندارند و تنها عده‌ای از شیعیان منخلص‌اند که به جهت ایمان بالا از دیگران متمایز شده‌اند، و اصلاً معقول نیست خلیفه رسول خدا را تعبیر به «شیعیان ما» بکنند.

اما راجع به آیه «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ»، از سیاق آیه کاملاً مشخص است که ضمیر «شيعته» به نوح بر می‌گردد:

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ (۸۲) وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ (۸۳).^۱

یعنی اینکه ابراهیم در ابتدای امر، پیرو آیین نوح علیه السلام بود و بعد به مقام

امامت و صاحب شریعت شدن رسید. در نتیجه ائمه علیهم السلام نیز اگر قرار باشد لفظ شیعه بر ایشان اطلاق شود ایشان شیعه پیامبر هستند نه شیعه امیر المومنین یعنی ابتدا پیرو شریعت ایشان بوده‌اند و بعداً خودشان به مقام شاریعت رسیده‌اند و البته چون دین اسلام دین خاتم بوده، هر چه ایشان گفته‌اند مطابق شریعت اسلام بوده است. و تفسیری که شما از ایه گفتید در یک روایت در قرن دهم بدون هیچ سندی با این تعبیر آمده: «رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام»، این تاویل یا تطبیق آیه است نه تفسیر آن.

اما اینکه ابراهیم علیه السلام بخاطر شیعه بودن به مقام امامت رسیده‌اند ادعایی بی مدرک است بلکه شیعه بودن شرط نبوت بوده نه امامت همچنانکه در مورد حضرت آدم علیه السلام تصریح شده که وقتی ایشان به اسماء آنها خبر داد مسجود ملائکه قرار گرفت. از طرفی اگر شرط امامت را شیعه بودن بدانیم الیاس و خضر علیهما السلام هم طبق تصریح روایات ایمان به ولایت دوازده امام: داشتند و از شیعیان ایشان بودند اما امام نشدند.

غیر از اینکه استعمال لفظ شیعه بر یک پیامبر ارتباطی با استعمال این لفظ توسط ائمه بر یکدیگر ندارد چون عرض کردیم که هیچگاه بعضی ائمه بعضی امامان دیگر را شیعه نخوانده‌اند، ثانیاً شیعه در قرآن، غیر از شیعه اصطلاحی در روایات است برای همین لفظ شیعه در قرآن بر افراد معمولی هم اطلاق شده که

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۹۹۱

حتی مورد توبیخ انبیاء قرار گرفته‌اند: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ»^۱.

و اما اینکه اگر ما امامت ابراهیم را به معنای خاص بگیریم می‌شویم ۱۳ امامی، واقعاً سخن مضحکی است زیرا سخن ما درباره امامان امت اسلام اسلام که بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده‌اند در نتیجه پذیرفتن امامت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام حتی اگر به معنای خاص باشد ما را سیزده امامی نمی‌کند.

همه اینها به کنار، وقتی روایت ابو بصیر دارد تصریح می‌کند که دوازده مهدی امام نیستند بلکه فقط شیعه ما هستند، شما چگونه می‌خواهید با لفظ شیعه، امامت آنها را ثابت کنید؟

یمانی: در روایات هم بر ائمه شیعه اطلاق شده است. یک مثال بزنم تا مسأله روشن تر بشود. عده ای از شیعیان آمدند خدمت آقا امام رضا دم درب حضرت ایستادند، مستخدم آمد و گفت: شما کی هستید؟ گفتند از شیعیان علی هستیم. رفت از امام رضا اجازه بگیرد. امام رضا راهشان نداد. دوسه روزی ماندند و اجازه نداد وارد بشوند و بالاخره با التماس و زاری به اینکه ما از راه دور آمدیم، می‌خواهیم امامان را ببینیم و فلان و از این حرفا وارد اذن دخول گرفتند و وارد شده و سلام کردند اما امام رضا غضب کرد و جواب اینها را نداد. گفتند یا بن رسول الله ما اهل ولایتیم، دوستدار شما هستیم، شما چرا این جور برخورد

می‌کنی؟ چرا غضب می‌کنی؟ فرمود: چون دروغ بزرگی گفتید. خدا و رسول خدا و علی بن ابی طالب بر شما غضب کردند و من هم غضب کردم. گفتند: یا بن رسول الله ما چه دروغی گفتیم؟ فرمود: همین که گفتید ما از شیعیان علی هستیم. «إنما شیعۃ علی الحسن الحسین و سلمان و مقداد و ابوذر و محمد بن ابی بکر، الذین لم یخالقوا أمره شیئاً: فقط و فقط، شیعیان علی امام حسن و امام حسین و سلمان و مقداد و ابوذر و محمد بن ابی بکر بودند، که یک بار هم با امام علی مخالفت نکردند، به اینها می‌گویند شیعه علی.

ببینید اینجا حضرت رضا وقتی می‌خواهد شیعیان علی را بشمارد اول می‌گوید: امام حسن و امام حسین. اصلاً امام حسن و امام حسین چرا امامند؟ چون شیعه علی هستند. مهدیین چرا به مقام امامت می‌رسند، به مقام خلافت و حجت الهی می‌رسند؟ بخاطر اینکه شیعیان واقعی ائمه هستند: «قوم من شیعتنا یدعون الناس لموالاتنا و معرفة حقنا».

جواب: یک طوری می‌گویید یک مثال بزنم که گویی ده مثال در روایات هست. کاش تصریح می‌کردید که فقط یک مثال بیشتر ندارید و آن مثال هم از جهات زیادی مخدوش از جمله:

اولاً این حدیث منحصرأ در کتابی آمده که انتسابش به معصوم ثابت نیست پس قابلیت استدلال را ندارد، ثانیاً شامل مضامینی است که جعلی بودن آن را بر ملا می‌کند، از جمله:

شما چطور اعتقاد به سیزده امام دارید و می‌خواهید با کتاب شیخ طوسی آن را اثبات کنید؟ ۱۲۰۱۱

الف) آن گروه مدت دو ماه معادل ۶۰ روز - نه دوسه روز که شما تحریفش کردید - هر روز به دیدار امام علیه السلام می‌شتافتند اما امام به ایشان اذن ملاقات نمی‌داد تا اینکه با التماس فراوان اذن دخول گرفتند.

ب) ولی وقتی وارد شده و سلام کردند امام جوابشان را نداده و حتی اجازه جلوس هم ندادند! و آنها اعتراض کردند که چرا در حق ما این ظلم عظیم و این تحقیر را روا می‌دارید؟!

یقیناً چنین رفتاری از یک عالم وارسته به دور است چه برسد به امام عالم، و از هیچ امامی چنین رفتاری دیده نشده است.

غیر از اینکه چه توجیهی برای جواب ندادن امام علیه السلام دارید در حالیکه جواب سلام واجب شرعی است؟ و نیز چه توجیهی برای ظالم خواندن امام علیه السلام توسط آن شیعیان دارید؟ مگر می‌شود کسی شیعه باشد و امامش را ظالم بداند؟ نیز چه توجیهی برای شیعه نبودن آنها دارید با اینکه ۶۰ روز هر روز اذن دخول گرفتند و با اینکه راهشان ندادند ول نکردند بروند و باز آمدند و باز آمدند و باز آمدند با اینکه مسافر بودند و مسکن مستقل نداشتند؟ برآستی چه کسی شیعه تر از آنهاست؟ همین الآن چند شیعه را پیدا می‌کنید که از شهر یا کشور دیگری در خانه امام بروند و ۶۰ روز اجازه بگیرند و راهش ندهند و باز هم بمانند و اجازه بگیرند؟

ج) این نقل، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را شیعه ای همسان سلمان و

۱۲۰۲۱ نبرد

ابوذر و غیره می‌شمرد در حالیکه آنها خاک پای حسنین علیهما السلام بودند و اصلاً قابل مقایسه با هم نیستند.

و حال که جعلی بودن این روایت روشن شد دیگر نمی‌توان گفت در حدیثی بر ائمه، شیعه اطلاق شده است.

البته خود حدیث ابوبصیر هم قابل اثبات نیست زیرا غیر از مخدوش بودن سندش با روایات حصر مهدیین در همان دوازده امام ناسازگار است.

جلسه هشتم

یمانی چطور از بصره آمده مگر

نباید از یمن بیاید؟

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟

سؤال ۱۳. یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟

یمانی: اولاً معنای یمانی این نیست که حتماً باید از یمن بیاید، این یک یاء نسبت است، یعنی منسوب به یمان، یا منسوب به یمن، یا منسوب به یمین، کسی از اصحاب الیمین باشد بهش می‌گویند یمانی، کسی اگر وزیر ایمن، یعنی وزیر دست راست امام مهدی باشد، بهش می‌گویند یمانی. پیغمبر اکرم می‌فرماید: «الإیمان یمان، و أنا یمانی: ایمان یمانی است و من یمانی ام». و باز می‌فرماید: «العلم یمانی، و الحکمة یمانی: علم یمانی است و حکمت یمانی» این یعنی چه؟

جواب: آخر در کدام کتاب لغت چنین آمده که به اصحاب یمین یا منسوب به یمان یا وزیر ایمن می‌گویند یمانی؟ آیا می‌شود چیزی را از پیش خود در آورد و به لغت عرب و سپس به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داد؟ یمانی در لغت فقط به معنای کسی است که اهل یمن می‌باشد. اما اینکه حتماً لازم نیست یمانی از یمن باشد، بارها گفته ایم لا اقل در ۸ روایت از اهل بیت علیهم‌السلام تصریح شده که خروج یمانی از یمن است و در یک حدیث نیز تصریح شده که از صنعاء می‌باشد: «ذُکِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام السُّفْيَانِيُّ فَقَالَ أَنِّي يَخْرُجُ ذَلِكَ وَ لَمَّا يَخْرُجُ كَاسِرٌ عَيْنِيهِ بِصَنْعَاءَ»^۱.

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰

حال بر فرض یمانی را تاویل بردید با صنعاء چه می‌کنید؟ شاید بگویید صنعاء از صنعت است و احمد نیز رشته مهندسی عمران خوانده که مرتبط با صنعت می‌باشد پس می‌شود صنعاء.

اما اینکه پیامبر فرموده باشند من یمانی هستم در بیانات اهل بیت وجود ندارد و اگر تنها در یک کتاب شیعی یعنی الاصول الستة عشر ثبت شده نیز سندش سنی است و به اهل بیت نمی‌رسد^۱ و آنچه به اهل بیت نسبت داده شده - آن هم تنها در یک مصدر از شیعه با سندی مخدوش - فقط این فقره است: «أَهْلُ الْيَمَنِ أَفْضَلُ الْإِيمَانِ يَمَانِيٍّ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَ لَوْ لَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ»^۲.

که سید رضی همین بیان را هم در کتاب المجازات النبوية جزء استعمالات مجازی گرفته است.^۳

غیر از اینکه در این نقل، «أنا یمانی» وجود ندارد و این از احادیث اهل سنت می‌باشد که بعضی از آنها درباره فقره اولش یعنی «الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ» سه احتمال ذکر داده‌اند: (۱) اینکه ایمان از مکه شروع شده و مکه از تهامه و تهامه از یمن بوده است (۲) اینکه مخاطب حضرت انصار مدینه بوده‌اند زیرا آنها اصالتاً یمانی و یاری کننده ایمان بوده‌اند (۳) اینکه حضرت این کلام را در منطقه تبوک

۱. الاصول الستة عشر ص ۸۱

۲. الکافی ج ۸ ص ۷۰

۳. المجازات النبوية ص ۳۰۹

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۰۷۱

فرمودند که مکه و مدینه بین حضرت و یمن بود لذا با اشاره به ناحیه یمن این را فرموده‌اند و منظورشان مکه و مدینه بوده است همچنانکه به رکن یمانی از این جهت یمانی می‌گویند که در به سمت ناحیه یمن است نه اینکه از یمن است: ابن اثیر در این باره می‌نگارد: «الإیمان یمان» إتما قال ذلك؛ لأنّ الإیمان بدأ من مکة و هي من تهامة، و تهامة من أرض الیمن، و لهذا یقال: الکعبة الیمانیة. و قیل: أراد بهذا القول الأنصار؛ لأنّهم یمانون و هم نصرُوا الإیمان و المؤمنین و آوهم فنسب الإیمان إلیهم. و قیل: إنّه قال هذا القول و هو بتبوك، و مکة و المدینة یومئذ بینة و بین الیمن، فأشار إلی ناحیة الیمن و هو یرید مکة و المدینة.^۱

اگر دقت شود طبق هر سه احتمال، یمانی به معنای منسوب به یمن به کار رفته است نه منسوب به یمان و یمین و اصحاب یمین. بله در احتمال دوم این نکته هم ذکر شده که انصار یاران ایمان بودند اما این نمی‌رساند که منسوب به ایمان را یمانی می‌گویند. همچنانکه در نقلی علت نامگذاری ادریس این جهت ذکر شده که زیاد درس می‌خوانده است با اینکه در لغت، ادریس از درس گرفته نشده است و این نوع مجاز شایع در زبان عرب است که به جهت شباهت لفظی، اختلاف معنوی را نادیده می‌گیرند: «إِنَّمَا سُمِّيَ إِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَدْرُسُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».^۲

۱. النهایة ج ۵ ص ۳۰۰

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۷

یمانی: سید احمد الحسن در جواب سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات تبیین کرده که اولاً از نظر جغرافیایی، همه ی آل محمد اصالتاً یمانی اند. چون پیغمبر اکرم جزء یمن بزرگ بود، زیرا مکه از استان تهامه بود و تهامه و کلاً منطقه جنوب عربستان جزء تقسیم بندی یمن قدیم و یمن بزرگ بود. مثل اینکه بگویند ایران یا خراسان، خوب ایران امروز کجا، ایرانی که ۱۰۰۰ سال پیش، یا دو سه هزار سال پیش بوده کجا. پس از نظر جغرافیایی پیغمبر اکرم اهل یمن است و از طرفی همه ی آل محمد می شوند یمانی بخاطر انتساب جدشون به یمن، همان جور که امروز خیلی ها را مثلاً می گویند تهرانی، در حالی که در عمرشون اصلاً دو سه بار بیشتر تهران نرفته باشند، اما جد دهمشان اهل تهران بوده و معروف بوده به تهرانی. این که بگوییم یمانی چون که لقبش یمانی است حتماً باید از یمن باشند، این حرف درستی نیست.

مثلاً سفیانی باید اهل سفیان باشد؟ نه. سفیانی چون از آل سفیان هست بهش می گویند سفیانی. یمانی هم چون از نسل پیغمبری است که خودش یمن و یمانی بوده شده یمانی.

پس ثابت شد که یمانی لزومی ندارد حتماً از یمن باشد بلکه ممکن است اصلاً از اهل یمن نباشد، ممکن است منتسب به یمن باشد، منتسب به یمان باشد، نه لزوماً منتسب به یمن.

البته یمانی یک معنای ملکوتی و فوق مادی هم دارد و آن اینکه قرآن کریم می فرماید: «أصحاب الیمین و أصحاب الشمال». أصحاب الیمین یمانی ها

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۰۹۱

هستند یعنی محمد و آل محمد و شیعیان آنها همه اهل یمین یعنی اهل یمن اند. پس دانستیم که این جور نیست که حتماً چون این آقا لقبش یمانی است، حتماً باید اهل یمن باشد.

جواب: اینکه مکه جزء تهامه بوده و تهامه هم جزء یمن بوده طبق بیان بعضی از اهل سنت برای درست کردن معنای حدیث است، اما طبق بیان بعضی دیگر از آنها که فقط نگاه جغرافیایی داشته‌اند این غلط می‌باشد. به عنوان مثال، مدائنی در این باره تصریح کرده که جزیره العرب پنج قسمت بوده: تهامه، نجد، حجاز (مکه و مدینه)، عروض و یمن. و در این کلام صراحتاً یمن در مقابل منطقه تهامه و حجاز یعنی مکه و مدینه قرار گرفته است:

قال المدائنی: جزيرة العرب خمسة أقسام: تهامة و نجد و حجاز و عروض و یمن. أما تهامة فهي الناحية الجنوبية من الحجاز، و أما نجد فهي الناحية التي بين الحجاز و العراق، و أما الحجاز فهو جبل سد من اليمن حتى يتصل بالشام و فيه المدينة و عمان، و أما العروض فهي اليمامة إلى البحرين.

همچنین واقدی می‌گوید: حجاز (مکه و مدینه) منطقه ای بین تهامه و نجد است و بدین خاطر حجاز نامیده شده که حاجز بین این دو منطقه بوده است:

و قال الواقدي: الحجاز من المدينة إلى تبوك، و من المدينة إلى طريق الكوفة، و من وراء ذلك إلى أن يشارف أرض البصرة فهو نجد، و ما بين العراق و بين وجرة و عمرة الطائف: نجد، و ما كان وراء وجرة إلى البحر فهو تهامة، و ما

کان بین تهامة و نجد فهو حجاز، سمي حجازاً لأنه يحجز بينهما.^۱ از طرفی اگر به قسمت آخر حدیث توجه می‌شد: «وَلَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ: اگر هجرت به مدینه نبود من مردی از اهل یمن بودم»، کاملاً مشخص می‌گشت که مکه از یمن نیست زیرا اگر مکه از یمن بود پیامبر چه به مدینه هجرت می‌کردند و چه نمی‌کردند یمنی بودند. و همین فقره اثبات می‌کند که حضرت نفرموده‌اند من یمانی هستم. حال بر فرض فرموده باشند من یمانی هستم، آیا معنایش اینست که مکه از یمن است؟ خوب اگر این بود چرا فقط به خودشان اختصاص داده‌اند و باید می‌فرمودند اهل مکه یمانی هستند یا می‌گفتند قریش یمانی هستند اما اینگونه نگفته‌اند. در نتیجه با توجه به دو فقره قبل که تمجید از اهل یمن کرده‌اند می‌خواهند تعلق خاطر خود را به یمن ابراز کنند و لذا - بر فرض قبول - فرموده‌اند: و من یمانی هستم و همانطور که گفته شد سید رضی این بیان را جزء مجازات نبوی دانسته که معنای حقیقی از آن اراده نشده است و احتمال آن برای ابطال استدلال شما کافی است.

از طرفی هیچ کس در مورد کسی که جد دهمش تهرانی بوده نمی‌گوید
فلانی تهرانی است.

و اما سفیانی هیچ ربطی به یمانی ندارد زیرا ما مکانی به نام سفیان نداریم بلکه سفیانی منسوب به شخصی به نام ابوسفیان است و در روایات توضیح داده

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۱

شده که سفیانی از نسل ابوسفیان می باشد. اما یمانی طبق تصریح اهل لغت، منسوب به مکانی به نام یمن می باشد نه صفتی به نام یمن. و بالأخره معلوم نشد که یمانی منسوب به یمن است چون مکه از یمن بوده، یا منسوب به یمن است یا منسوب به یمان است یا منسوب به اصحاب یمین است؟ شما خودتان هم نمی دانید چه می گوئید، چرا؟ چون از پیش خود حرف می زنید و برای همین نمی دانید یمانی بالأخره منسوب به کدامیک است. و البته نمی تواند منسوب به همه اینها باشد چون بر فرض که تسمیه یک چیزی چند وجه داشته باشد باید بین آن چند وجه اشتراک معنوی وجود داشته باشد تا بتوان در آن واحد با فرض آن معنای مشترک، اسم را برای آن مسمی جعل کرد، در حالیکه بین یمن و غیر آن وجه اشتراکی نیست.

اما آنچه درباره معنای ملکوتی گفتید، من که یقین دارم شما فرق بین یمان و یمین را نمی دانید ولی اگر سری به کتب لغت عرب بزنید خواهید دید که اسم منسوب به یمین و یمان را یمانی نمی گویند.

اما اینکه لازم نیست اهل یمن باشد، عرض شد طبق روایات متعدد، قیام یمانی از یمن است لذا بر فرض همه حرفهای شما را بپذیریم - و نمی پذیریم - که یمانی اهل یمن نیست اما قیامش از یمن خواهد بود.

یمانی: ما ثابت کردیم یمانی اهل یمن نیست بلکه چون جدش پیغمبر اکرم مکی بوده به او می گویند یمانی، اما از کجا می گوئیم یمانی اهل بصره است؟ دلیلش این است که یمانی موعود، باید با وصیت رسول الله بیاید. چون

در احادیث متعددی، یمانی صاحب پرچم هدایت معرفی شده و امام باقر در کتاب غیبة نعمانی می‌فرماید: «لا یحلُّ لمسلمٍ أن یلتوی علیه...: یمانی که قیام کرد بشتاب به سمت او و با او بیعت کن، با او قیام کن، و هیچ مسلمانی حق ندارد از او سرپیچی کند و اگر کسی از او سرپیچی کند اهل آتش است». پس قبل از امام مهدی کسی می‌آید با لقب و عنوان یمانی که باید از او اطاعت بکنیم. از آن طرف در امام صادق در کتاب تفسیر عیاشی می‌فرماید: «بنشین زمین و از کسی اطاعت نکن تا کسی از اولاد امام حسین بن علی با وصیت پیغمبر، سلاح پیغمبر، و پرچم پیغمبر بیاید».

خوب ما می‌دانیم که وصیت و پرچم و سلاح نشانه‌های قائم و حجت خداست. یعنی قانون شناخت حجت این است: وصیت (نص تشخیصی)، پرچم دعوت به حاکمیت خدا، و سلاح که حقیقتش همان علم است.

خوب نتیجه این دو حدیث چه می‌شود؟ یمانی قبل از امام مهدی می‌آید باید با وصیت رسول الله بیاید. خوب احمد الحسن اولین کسی است که آمد ادعا کرد من یمانی هستم، مهدی اولم، اولین قائم از آل محمدم، وصی و فرستاده امام مهدی ام؛ و دلیلی آورد که ائمه اطهار گفته بودند با آن شناخته می‌شود یعنی وصیت پیغمبر و سلاح پیامبر و پرچم پیغمبر.

وصیت پیغمبر اکرم در کتابهای ما موجود بود یعنی در معتبرترین و قدیمی‌ترین کتاب شیعه، یعنی غیبت طوسی موجود است.

در آن وصیت نام کسی را برده به غیر از امام مهدی نام احمد، وصی و

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۳

فرزند امام زمان. پس یمانی کیست که قبل از امام زمان می آید و ما باید از او اطاعت بکنیم؟ همین مهدی اول، احمد است که از بصره آمده.

جواب: اینکه در روایات متعدد یمانی را صاحب پرچم هدایت معرفی کرده دروغی آشکار است زیرا در این باره فقط دو حدیث از اهل علیهم السلام رسیده که سند هر دو هم مخدوش است. اینکه فرموده اند هیچ مسلمانی حق ندارد از او سرپیچی کند فقط در یک روایت ضعیف آمده پس کو آن احادیث متعدد و قطعی الصدوری که ادعا می کنید؟ آیا با دو حدیث می توان عصمت و ولایت و جوب اطاعت از کسی را اثبات کرد؟!

اما اینکه می گویند در روایت عیاشی آمده از هیچ کس اطاعت نکن تا کسی با وصیت و سلاح و پرچم بیاید. این هم دروغی آشکار است زیرا در روایت عیاشی چنین آمده: ملازم زمین باش و دست و پایی تکان نده تا اینکه علامات در یک سال ببینی. سپس علاماتی از جمله سفیانی را ذکر می کنند - که شما همه آنها را نادیده می گیرید - تا می رسد به اینکه سفیانی لشکری به مدینه می فرستد و مهدی و منصور از مدینه به مکه می گریزد و لشکر سفیانی در پی آنها روانه شده و در بیداء به زمین فرو می روند بعد قائم بین رکن و مقام ایستاده و خطبه می خواند و ۳۱۳ نفر به طور ناگهانی نزد او جمع می شوند و با او بیعت می کنند و این همان آیه و نشانه است. اینجاست که امام علیه السلام می فرمایند: با او عهد پیامبر و پرچم و سلاح ایشان است و در ادامه نیز می گویند: در این هنگام منادی از آسمان به اسم او و اسم پدرش ندا می دهد که همه اهل زمین

می شنوند، و در پایان می فرمایند: اگر هر چیزی بر شما مشتبه شد عهد پیامبر و پرچم و سلاحش و نفس زکیه بر شما مشتبه نمی شود و اگر اینها هم بر شما مشتبه شد صوت آسمانی که به اسمش و امرش ندا می دهد مشتبه نمی شود پس ملازم زمین باش و هرگز از مردی از آل محمد تبعیت نکن تا مردی از فرزندان حسین را ببینی که با او عهد نبی و پرچم و سلاح باشد.

اگر دقت شود در این حدیث طولانی، اولاً باید سفیانی بیاید و تا او نیاید قائم نمی آید، ثانیاً خسف بیداء رخ می دهد ثالثاً قائم بین رکن و مقام در کعبه نه در نجف و کوفه خطبه خوانده و با ۳۱۳ نفری که به طور ناگهانی از نقاط مختلف زمین جمع شده اند - و خود این جمع شدن را آیه و نشانه معرفی می کنند - و بیعت کرده از مکه خارج می شوند و در اینجاست که مساله عهد و پرچم و سلاح مطرح می گردد:

«عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام يقول الزم الأرض لا تحركن يدك ولا رجلك أبدا - حتى ترى علامات أذكرها لك في سنة، و ترى مناديا ينادي بدمشق، و خسف بقرية من قراها، و يسقط طائفة من مسجدها، فإذا رأيت الترك جازوها فأقبلت الترك حتى نزلت الجزيرة و أقبلت الروم حتى نزلت الرملة، و هي سنة اختلاف في كل أرض من أرض العرب، و إن أهل الشام يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات الأصهب و الأبقع و السفیانی، مع بني ذنب الحمار مضر، و مع السفیانی أخواله من كلب فيظهر السفیانی و من معه على بني ذنب الحمار حتى يقتلوا قتلا، لم يقتله شيء قط و يحضر رجل بدمشق فيقتل هو و من معه

يماني چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۵۱

قتلا لم يقتله شيء قط - وهو من بني ذنب الحمار، وهي الآية التي يقول الله تبارك وتعالى «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ - فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (و يظهر السفیانی و من معه - حتى لا يكون همه إلا آل محمد ص و شیعتهم، فیبعث بعثا إلى الكوفة، فیصاب بأناس من شیعة آل محمد بالكوفة قتلا و صلبا - و تقبل رایة من خراسان حتى تنزل ساحل دجلة یرج رجل من الموالی ضعيف و من تبعه، فیصاب بظهر الكوفة، و یبعث بعثا إلى المدينة فیقتل بها رجلا و یهرب المهدي و المنصور منها، و یؤخذ آل محمد صغیرهم و کبیرهم لا یرك منهم أحد إلا حبس - و یرج الجيش فی طلب الرجلین - و یرج المهدي منها على سنة موسى خائفاً یترقب حتى یقدم مكة و تقبل الجيش حتى إذا نزلوا البیداء و هو جيش الهملات خسف بهم - فلا یفلت منهم إلا مخبر - فیقوم القائم بین الركن و المقام فیصلي و ینصرف و معه وزیره، فیقول: یا أيها الناس - إنا نستنصر الله على من ظلمنا و سلب حقنا - من حاجنا فی الله فأنا أولى بالله و من حاجنا فی آدم فأنا أولى الناس بآدم، و من حاجنا فی نوح فأنا أولى الناس بنوح، و من حاجنا فی إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، و من حاجنا بمحمد فأنا أولى الناس بمحمد ص، و من حاجنا فی النبیین فنحن أولى الناس بالنبیین - و من حاجنا فی كتاب الله فنحن أولى الناس بكتاب الله، إنا نشهد و كل مسلم الیوم - إنا قد ظلمنا و طردنا و بغی علينا - و أخرجنا من ديارنا و أموالنا و أهالینا و قهرنا، ألا إنا نستنصر الله الیوم و كل مسلم - و یجیء، و الله ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرأة - یجتمعون بمكة على غیر میعاد قزعا كقزع

الخريف يتبع بعضهم بعضاً - وهي الآية التي قال الله «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» - إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «فيقول رجل من آل محمد ﷺ وهي القرية الظالمة أهلها - ثم يخرج من مكة هو و من معه الثلاثمائة و بضعة عشر - يباعدونه بين الركن و المقام، و معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه و وزيره معه، فينادي المنادي بمكة باسمه و أمره من السماء - حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ﷺ و رايته و سلاحه و النفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره و إياك و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و علي راية و غيرهم رايات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلاً أبداً - حتى ترى رجلاً من ولد الحسين، معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه - فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين، ثم صار عند محمد بن علي وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فالزم هؤلاء أبداً و إياك و من ذكرت لك - فإذا خرج رجل منهم معه ثلاثمائة و بضعة عشر رجلاً - و معه راية رسول الله ص عامداً إلى المدينة حتى يمر بالبيداء، حتى يقول هكذا مكان القوم الذين يخسف بهم»^۱.

پس اولاً اظهار اين سه شىء كه مستمسك شماسست زمان و مكان خاصى دارد ثانياً محفوف به قرائن متعددِ پس و پيش است و از جمله علائم قبلش نفس زكيه مى باشد كه امام مى فرمايند بر شما مشتبه نمى شود زيرا او طبق روايات ۱۵

۱. تفسير العياشى ج ۱ ص ۶۴-۶۶ ح ۱۱۷

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۷

روز قبل از این واقعه در کنار کعبه سر بریده شده است و از علائم بعد از اظهار این سه، صدای آسمانی است که همه اهل زمین نام و امر قائم را می‌شنوند. و این می‌رساند که عهد نبی هم قابلیت مشتبه شدن را دارد پس چرا شما هر کس را که به خاطر اشکالات متعدد، حدیث وصیت غیبت را نمی‌پذیرد تکفیر نموده و تشبیه به عمر می‌کنید؟!!

ثانیاً روشن می‌شود که مراد از عهد نبی، حدیث مکتوب در غیبت شیخ طوسی نیست زیرا می‌گوید هنگام خروج از مکه همراهش عهد نبی است یعنی همراهش کتاب غیبت طوسی است؟ نیز منظور از سلاح، علم نیست چون آن را نیز مقید به هنگام خروج از مکه دانسته‌اند و همچنین منظور از پرچم رسول خدا، دعوت به حاکمیت الله نیست چون خروج بدون پرچم نمی‌باشد بلکه مراد همان پرچم قیام است که اگر باز شود نصرت با آن خواهد بود. و همچنین مراد از صیحه رؤیای صادقه نیست زیرا اولاً این صیحه زمان و مکان خاصی دارد و ثانیاً همه اهل زمین می‌شنوند نه چند نفر و ثالثاً تاکید می‌کنند که اصلاً مشتبه نمی‌شود در حالیکه خواب ماهیتاً دارای ابهام و شبهه و خیلی وقتها نیازمند تعبیر می‌باشد و نه تنها ماهیتاً که از جهت حجیت نیز دارای شبهات فراوان است.

با این توضیح مشخص شد که حدیث عیاشی نه تنها موید روایت اطاعت از یمانی نیست که مناقض آنست زیرا دستور می‌دهد از هیچکس اطاعت نکن تا این علامات و شخصی با آن نشانه‌ها ظهور کند در حالیکه هیچیک برای احمد ظهور نکرده است.

ذکر این نکته هم ضروری است که در روایت عیاشی نیامده که قائم در ابتدا برای اثبات خودش برای عموم، به عهد نبی استدلال می‌کند بلکه در آغاز یکه و تنها در مکه خطبه خوانده و سپس ۳۱۳ نفر ظاهر می‌شوند و پس از بیعت و خروج از مکه تازه سخن از عهد نبی به میان آمده است که در روایت دیگری تصریح می‌کند که قائم، این عهد را در پس از تسخیر کوفه بالای منبر اظهار می‌دارند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«كَأَنِّي بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيُخْرِجُ مِنْ وَرْيَانِ قَبَائِهِ كِتَاباً مَخْتُوماً بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْرَأُ فَيَقْرَأُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْفُلُونَ عَنْهُ إِجْفَالُ الْغَنَمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا التَّقْبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»^۱.

از طرفی همین روایت در غیبت نعمانی ثبت شده و اصلاً ملاک شناخت قائم را عهد و رایت و سلاح ندانسته بلکه نسخه اینگونه ثبت شده که هر چه بر مردم از این نشانه‌ها مشتبه شود ولادت قائم از رسول خدا و وراثت از علما به صورت متصل عالم بعد از عالم مشتبه نمی‌شود و اگر این دو نیز مشتبه شد صوت آسمانی که به نام خودش و پدرش و مادرش ندا می‌دهد مشتبه نمی‌شود:

«فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُشْكِلَنَّ عَلَيْهِمْ وَلَا دَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وراثته العلماء عالماً بعد عالم فإن أشكل هذا كله عليهم فإن

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۱۹۱

الصَّوْتِ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَ أُمَّهِ»^۱.

که از این نقل اولاً بر می آید که عهد همراه قائم هست اما برای عموم به آن استدلال نمی کند ثانیاً تنها ملاک بدون شبهه برای شناخت قائم صیحه آسمانی بعد از خروج سفیانی و خسف بیداء و اجتماع ناگهانی ۳۱۳ بوده و محتوایش تصریح به نام و امر قائم یا نام و اسم پدر و مادر قائم می باشد.

از طرفی این ثبت می گوید حتی اگر عهد نبی بر شما مشتبه شود ولادت او از رسول خدا بر شما مشتبه نمی باشد در حالیکه ولادت احمد از رسول خدا آنقدر مشتبه است که بواسطه وصیت و پرچم و سلاح اثباتش کرده اید و الا هیچ دلیلی بر سیادت او ندارید الا اینکه می گویند اصل و نسب مشخصی نداشته است.

اینها همه به کنار، اصلاً به چه دلیلی عهد را ترجمه به وصیت شب وفات نمودید؟ آیا عهد در لغت به معنای وصیت است؟ کاملاً مشخص است که شما تابع افکار خود هستید و الا اگر سری به روایات می زدید می دید که عهد نبی هیچ ربطی به وصیت شب وفات ندارد.

اما آنچه درباره وصیت می گویند، اولاً این را بارها تذکر دادیم که در وصیت تصریح کرده امام دوازدهم خلافت را هنگام وفات به فرزندش می دهد و با توجه به فقرات یازده گانه قبل که در همگی وفات به معنای مرگ آمده، در اینجا

نیز به معنای مرگ است پس امام دوازدهم خودش قیام می‌کند خودش حکومت تشکیل می‌دهد و خودش حکمرانی می‌کند تا وفاتش برسد بعد به هر کس که حکومت را داد ما تابع او هستیم.

ثانیاً عرض کردیم حضرت نفرمودند با وصیت پیامبر می‌آید بلکه گفته‌اند با عهد پیامبر، و این عهد هم نشانه‌های زمانی و مکانی و غیر این دو دارد که توسط آن نشانه‌ها شناخته می‌شود نه اینکه علامت مستقلی باشد.

یمانی: دلیل ما صرف این نیست که احمد با وصیت و سلاح و پرچم از بصره آمده، بلکه اصلاً نام بصره در روایات ذکر شده است. چون در وصیت آمده که احمد اولین مقربان است و مقربان همان ۳۱۳ نفر اصحاب حضرت هستند و باز گفته که اولین مومنان است یعنی چه؟ یعنی اولین کسی است که در زمان غیبت امام مهدی را می‌بیند و با ایشان بیعت می‌کند و از اصحاب ایشان می‌شود. حال به حدیث در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس توجه کنید که درباره اصحاب امام مهدی می‌گوید: «أولهم من البصره و آخرهم من الیمامة»، همچنین در کتاب بشارة الإسلام قریب به همین مضمون می‌فرماید: «أولهم من البصره و آخرهم من الأبدال: اولین رجال و اصحاب امام زمان از بصره است»؛ توجه کردید؟

در نتیجه یمانی که نامش در وصیت شب وفات رسول خدا ذکر شده، و گفته شده اولین مقربان یعنی اولین از ۳۱۳ اصحاب امام زمان است در سه

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۱

روایت که هر سه در این قسمت مشترک‌اند تصریح شده که: از بصره است:
«اولهم من البصره».

جواب: اینکه می‌گویید مقربان همان اصحاب خاص یعنی ۳۱۳ نفر می‌باشند. این را از کجا می‌گویید؟ نیز از کجا می‌گویید که فرزند امام زمان جزء ۳۱۳ نفر اصحاب اوست؟ همچنین از کجا گفتید مقصود از اولین مومنان یعنی اولین مومنان به امام مهدی؟ و باز آن یعنی اولین کسی که امام را در غیبت می‌بیند و با ایشان در همان غیبت بیعت می‌کند؟ اینها را از کجا در می‌آورید؟
اما روایت اولین از بصره، اولاً روایت اولهم من البصرة و آخرم من الیمامة را سید بن طاووس تصریح کرده که از کتاب سلیلی سنی با سندی سنی نقل کرده و برای ما حجیت ندارد. و حدیث اولهم من البصرة و آخرهم من الأبدال ادامهای دارد که شما از نقل آن خودداری می‌کنید و آن اینکه می‌گوید: «فالذین من أهل البصرة رجالان اسم أحدهما علي و الآخر محارب: از بصره دو نفر هستند نفر اول نامش علی است و نفر دوم نامش محارب است»^۱، و هیچ نامی از احمد برده نمی‌شود.

ثانیاً در مقابل این دو حدیث، دو حدیث دیگر وجود دارد که تصریح می‌کند احدی از اهل بصره با قائم همراهی نمی‌کند:

«أنصارنا غیرکم ما یقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلاً، و ما

۱. الزام الناصب ج ۲ ص ۱۶۵، بشارة الإسلام ص ۲۹۸

من بلدة إلا و معه منهم طائفة إلا أهل البصرة فانه لا يخرج معه منهم إنسان»^۱.
 و: «مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ»^۲.

همچنین در حدیث دیگری افرادی را که از بصره نام می‌برند و تصریح هم می‌کند که اولین اصحاب قائم از بصره است احمد در میان آنها نیست بلکه آنها را دو نفر به نام علی و محارب می‌داند که بدان اشاره کردیم.

نیز در روایت دیگری سه نفر را از بصره می‌شمرد اما اولین نفر را عبد الرحمن و دومین نفر را احمد بن ملیح ذکر می‌کند نه اولین نفر: وَمِنْ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْطَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ»^۳.
 شما جواب کدامیک از این احادیث را دارید؟!

یمانی: واقعیت این است که مسأله وصیت، فقط یک اسم خالی نیست بلکه تمام اوصاف و جزئیات و تفاسیر یمانی را گفته‌اند. مثلاً در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس حدیثی از امام علی نقل می‌کند که حضرت فرمود: «المهدی مولده بالمُدینه» مهدی محل تولدش مُدینه است. مُدینه کجاست؟ قبلاً محققین مهدویت با این حدیث چه می‌کردند؟ می‌گفتند مُدینه است نه مُدینه، چون گمان می‌کردند مراد از مهدی، امام زمان است.

۱. شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۶۶

۲. سرور أهل الإيمان ص ۹۶

۳. دلایل الإمامة (ط - الحديثة) ص ۵۷۴

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۳۱

اما آیا انصافاً امام زمان متولد مدینه است یا متولد سامرا؟ پس مجبور بودند حدیث را انکار یا یک توجیه غیر قابل قبول برایش درست کنند. اما زمانیکه مهدی اول، اولین قائم از آل محمد، یمانی موعود، سید احمد الحسن آمد حالا تازه برای انصار مشخص شده معنای حدیث یعنی چه. چون ایشان اهل منطقه مدینه ی بصره است نه مدینه. پس هم فرمایش امام علی بر او تطبیق می‌کند و هم فرمایش رسول الله.

پس ثابت شد که منطقه جغرافیایی یمانی را به صورت مشخص و دقیق معرفی کرده‌اند: مدینه ی بصره.

جواب: اولاً هیچ نیازی به توجیه نیست زیرا این که مهدی متولد مدینه است یک روایتی از اهل سنت با سندی مرسل می‌باشد که توسط نعیم سنی ثبت شده و ربطی به احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارد. و اتفاقاً در ادامه این روایت چیزهایی گفته شده که توسط یمانی ها سانسور می‌شود از جمله: (۱) می‌گوید اسم مهدی اسم پدر پیغمبر است یعنی عبد الله یا به قول شما اسماعیل پس چه ربطی به احمد دارد؟ (۲) محل هجرت مهدی بیت المقدس است در حالیکه احمد به عمرش بیت المقدس را ندیده (۳) صفاتی جسمانی برای مهدی ذکر می‌کند که هیچکدامش در احمد نبوده است (۴) می‌گوید پرچم مهدی که همان رایت پیامبر است پارچه ای مخملی به رنگ سیاه و مربعی شکل است (۵) می‌گوید این پرچم از زمان وفات رسول خدا باز نشده است در حالیکه هیچکدام از اینها با تاویل پرچم به حاکمیت الله نمی‌سازد:

«المهدی مولده بالمدينة من أهل بيت النبي ﷺ، واسمه اسم أبي، و مهاجرة بيت المقدس، كثر اللحية، أكحل العينين، براق الثنايا، في وجهه خال، أفتى أجلي، في كتفه علامة النبي، يخرج براية النبي ﷺ من مرط مخملة سوداء مربعة، فيها حجر لم ينشر منذ توفي رسول الله ﷺ، ولا تنشر حتى يخرج المهدى، يمدّه الله بثلاثة آلاف من الملائكة، يضربون وجوه من خالفهم و أدبارهم، يبعث و هو ما بين الثلاثين و الأربعين»^۱.

حال با صرف نظر از همه این اشکالات، مگر شما قائل به بداء به آن وسعت نیستید؟ مگر نمی‌گویید حتی در علائم حتمی هم امکان بداء وجود دارد؟ مگر نمی‌گویید امام باقر علیه السلام فرموده اگر منتظر مهدی بودید که از یک طرف بیاید و از طرف دیگر آمد انکار نکنید؟ خوب طبق این مبنا هیچ اشکالی ندارد که امیر المومنین علیه السلام فرموده باشند مولد مهدی مدینه است و بعد بداء شده و سامراء شده باشد مخصوصاً اینکه محل ولادت ایشان از حتمیات نبوده و امکان بداء در آن پررنگتر است.

ثانیاً اینکه مدینه را مدینه قرائت می‌کنید باید بدانید که همانگونه که الفاظ حدیث سینه به سینه به مصدر اصلی می‌رسد قرائت الفاظ نیز اینگونه بوده است. در نتیجه اگر امروز این لفظ را مدینه می‌خوانند هزار سال پیش هم مدینه قرائت شده نه اینکه مدینه بوده و بعداً مدینه خوانده شده، الا اینکه دلیل قطعی در این زمینه وجود داشته باشد که ندارد.

۱. الفتن ابن حماد ص ۲۵۹، الملاحم و الفتن ص ۷۳

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۵۱

سؤال ۱۴. آیا یمانی نباید از نسل زید بن علی باشد؟

یمانی: روایتی در کتاب فلاح السائل داریم، که امام صادق در ضمن نشانه های حوادث زمان ظهور می فرماید: «و خروج رجلٍ من وُلدِ عمّی زید باليمن: و خارج شدن، خروج کردن مردی از نسل عموی ما زید در یمن»^۱، یعنی یک مرد زیدی از یمن قیام می کند. اتفاقاً این در زمان ما اتفاق افتاده، یعنی الآن این اوسیون که زیدی هستند از اولاد زید بن علی خروج کردند، قیام مسلحانه علیه دولت خبیث آل سعود خذلهم الله، و علیه حکومت خودشان یعنی حکومت زین العابدین. اما در این روایت فقط حضرت می گوید مردی از اولاد زید در یمن خروج می کند، نگفته که این یمانی موعود است. اما وقتی به حدیث معروف یمانی توجه کنید درباره او حضرت فرمود اطاعتش بر همه واجب است، هر کس از او سرپیچی کند اهل آتش می شود. نیز می فرماید: خروج سفیانی و خراسانی و یمانی به سمت کوفه - نه یمن و عربستان - در یک سال و یک ماه و یک روز است.

این یمانی است که حضرت فرموده اطاعتش واجب است، این را فرمود کسی که از او سرپیچی کند اهل آتش است، این را فرمود وقتی خروج کرد به سمتش بشتابید. از کجا می آید؟ از بصره؛ به کجا نازل می شود؟ به کوفه. پس این یمانی موعود، غیر از آن شخص یمنی زیدیه است.

۱. فلاح السائل ص ۱۷۱

جواب: اولاً راوی در این روایت از علامت خروج مهدی می‌پرسد و امام فقط این پنج علامت را ذکر می‌کنند: پرچمی از مشرق، پرچمی از مغرب، فتنه بغداد، خروج مردی زیدی نسب از یمن، و انتهاب ستاره بیت. حال آیا معقول است که هیچکدام از اینها از علائم حتمی نباشد با اینکه راوی از علامتی می‌پرسد که بتواند خروج مهدی را تشخیص دهد؟

«قُلْتُ فَلَهُ عَلاَمَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ عَلاَمَاتٌ سَنَى قُلْتُ مِثْلُ مَا ذَا قَالَ خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ رَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ فِئْتَةٌ تُظَلُّ أَهْلَ الزُّورَاءِ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَ انْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ»^۱

در نتیجه لا اقل یکی از این علامت‌هایی که حضرت فرموده‌اند باید از علائم حتمی باشد و در میان این پنج علامت، تنها علامتی که کمی واضح و قابل فهم می‌باشد همان خروج مردی زیدی از یمن است. و از آنجا که در احادیث دیگر خروج یمانی از علائم محتوم معرفی شده^۲، متوجه می‌شویم این رجل زیدی که از یمن خروج می‌کند همان یمانی معروف است. این در حالیست که در ۹ روایت تصریح شده که یمانی از یمن و صنعاء خروج می‌نماید و این رجل زیدی هم که خروجش از علائم خروج مهدی است از یمن خروج می‌کند و این هم مویدی است که رجل زیدی همان یمانی می‌باشد.

۱. فلاح السائل ص ۱۷۱

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۲ ح ۱۱

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۷۱

ممکن است بگویید مراد از پرچم مشرق پرچم خراسانی و منظور از پرچم مغرب پرچم سفیانی است که سفیانی از علائم حتمی می‌باشد پس نیازی به حمل رجل زیدی بر یمانی نداریم. اما این صرف ادعاست که دلیلی بر آن ندارید.

ثانیاً چرا به آل محمد دروغ می‌بندید؟ در کجای روایت نعمانی گفته خروج یمانی به سمت کوفه است؟ بلکه در روایت نعمانی فقط خروج خراسانی و سفیانی را به سمت کوفه دانسته و از مکان خروج یمانی هیچ سخنی به میان نیاورده است:

«حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي رِهَانٍ»^۱

بله طبق روایتی یمانی و سفیانی برای رسیدن به جایی با هم در حال سبقتند اما نگفته کجا؟

«الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ كَفَرَسِي رِهَانٍ»^۲

البته طبق روایتی دیگر خراسانی و یمانی با هم به سمت کوفه مسابقه می‌گذارند اما در همان روایت تصریح شده که قائم غیر از یمانی است: «حَتَّى يُنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۵

۲. الغيبة للنعمانی ص ۳۰۵ ح ۱۵

الْخُرَّاسَانِيَّيْنِ يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا [فَرَسَا رِهَانٌ].^۱

ثالثاً این را چند بار توضیح داده ایم که اطاعت از یمانی مقید به زمان خروجش شده نه به صورت مطلق که می‌رساند این وجوب اطاعت تنها در راستای امر قیام می‌باشد نه در همه امور که از آن عصمت و حجیت در آید. تازه اصلاً کجا گفته اطاعت از یمانی واجب است؟ روایت می‌گوید وقتی خروج کرد بر مسلمانی حلال نیست بر ضد او بشورد و با او مخالفت کند که هر کس این کار را بکند اهل جهنم است نه هر کس از او اطاعت نکند: «وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَهُ رَأْيَةٌ هُدًى وَ لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يُدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ».^۲

اما اینکه یمانی از بصره می‌آید دروغی آشکار است که هیچ مستندی جز تاویلات خود ساخته ندارد.

یمانی: ما دلیل داریم که اثبات کند غیر از یمانی موعود در عصر ظهور یک یمانی دیگر هم داریم. در کتاب غیبت طوسی روایت شده: «یخرج قبل السفیانی مصری و یمانی: قبل از سفیانی، یک مصری و یک یمانی خروج می‌کند»^۳ خوب دقت کنید قبل از سفیانی یک مصری و یک یمانی خروج می‌کند. خوب چه شد بالاخره یمانی قبل از سفیانی خروج می‌کند یا هم زمان با سفیانی؟

۱. سرور اهل ایمان ص ۵۳

۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۵۶

۳. الغیبة للطوسی ص ۴۴۷

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۲۹۱

جواب اینست که یمانی موعود همزمان با سفیانی و خراسانی خروج می‌کند آن هم به سمت کوفه.

جواب: اولاً این یک روایت تک روایت است که نمی‌تواند در مقابل چند روایت که بیانگر همزمان بودن خروج یمانی و سفیانی است ایستادگی کند. ثانیاً جمع بستن بین دو روایت متعارض وقتی صحیح است که شاهد و دلیلی داشته باشد و الا جمع بی دلیل تبریعی نزد عقلاء ارزشی ندارد. لذا نمی‌توان گفت چون این روایت گفته خروج یمانی قبل از سفیانی است و آن یکی گفته همزمان با اوست بگوییم پس دو تا یمانی داریم.

طور دیگری هم می‌توان جوی داد و آن اینکه:

در رابطه با زمان خروج یمانی علیه السلام روایت نقل شده، سه تا تصریح می‌کند زمانش با خروج سفیانی همزمان است، دو تا می‌گوید قبل از سفیانی است، دو تا ابهامی دارد که باید بررسی شود:

- ۱) امام باقر علیه السلام: «خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخَرَزِيِّ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا».^۱
- ۲) امام صادق علیه السلام: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ».^۲

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۵-۲۵۶

۲. الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۵

(۳) «قد يكون خروجه و خروج اليماني من اليمن مع الرايات البيض فى يوم واحد، و شهر واحد، و سنة واحدة»^۱.

(۴) «اليماني و السفيناني كفرسي رهان»^۲.

(۵) «ذَكَرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام السُّفْيَانِيُّ فَقَالَ أَنِّي يَخْرُجُ ذَلِكَ وَلَمَّا يَخْرُجُ كَاسِرٌ عَيْنِيهِ بِصَنْعَاءَ»^۳.

(۶) «يَخْرُجُ قَبْلَ السُّفْيَانِيِّ مِصْرِيٌّ وَ يَمَانِيٌّ»^۴.

(۷) «وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ ... حُسِفَ بِهِمْ ... وَ يَبْعَثُ مِائَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَنْزِلُونَ الرُّوحَاءَ وَ الْفَارِقَ فَيَسِيرُ مِنْهَا سِتُونَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ ... يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ... إِذْ أَقْبَلْتُ خَيْلَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي رِهَانٍ»^۵.

در روایت اول ابتدا تصریح می کند که خروج سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز است اما بلا فاصله می گوید اینها مثل دانه های تسبیح هستند که بعضی پشت سر بعضی دیگر می آیند. خوب این عبارت یعنی چه؟ اگر در یک روز خروج می کنند چگونه پشت سر هم می باشند نه با هم؟ یعنی

۱. کفایة المهتدی ص ۶۴۷

۲. الغیبة للنعمانی ص ۳۰۵ ح ۱۵

۳. الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷ ح ۶۰

۴. الغیبة للطوسی ص ۴۷۷

۵. سرور أهل الإيمان ص ۵۱-۵۳

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۱

ساعت خروجشان با هم فرق می‌کند. یکی چند ساعت جلوتر از دیگری خروج می‌نماید؟ من تا به حال ندیدم در روایات روی ساعت سخن گفته باشند. حال اگر این باشد پس با آن دو روایتی که می‌گوید خروج یمانی قبل از سفیانی است جور در می‌آید و یمانی چند ساعت زودتر خروج می‌کند. اما اگر این مراد نباشد تنها راه درست در آمدن روایت اینست که بگوییم منظور از خروجشان در یک سال و یک ماه و یک روز، نزدیک بودن زمان خروج آنها با هم است نه همزمان، و الا با این فقره چه می‌کنید که می‌گوید مانند دانه های تسبیح یکی بعد از دیگری می‌آیند؟

اشکال نشود که روایت دوم این فقره را ندارد و فقط گفته خروجشان در یک سال و یک ماه و یک روز است، زیرا این دو نسخه از یک روایت نیست که بگوییم یک نسخه اضافی دارد و کنار گذاشته می‌شود بلکه دو روایت مستقل از دو امام می‌باشد. غیر از اینکه شما خودتان بارها به اضافاتی که در یک روایت هست و در یک روایت نیست تمسک کرده اید.

اما روایت سوم، درست که خروج آن دو را در یک روز می‌داند اما در عوض تصریح می‌کند که خروج یمانی از یمن است همچنین می‌گوید پرچمش سفید است در حالیکه درباره پرچم قائم و پرچم اهل مشرق روایات متعدد داریم که سیاه است. خوب شما این تناقضات را چطور حل می‌کنید؟

اما روایت چهارم فقط می‌گوید یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه هستند اما این نمی‌رساند که خروجشان در یک روز است. لذا می‌شود که خروج

یمانی یکی دو روز زودتر اتفاق افتاده باشد. غیر از اینکه سفیانی دو خروج دارد خروجی در شامات که منجر به فتح ۵ منطقه و تشکیل حکومت می‌شود: «ملك كور الشام الخمس: دمشق، حمص، فلسطين، الأردن و قنسرین»^۱، و خروجی به سمت کوفه: «و یبعث السفیانی جيشاً إلى الكوفة»^۲.

از طرفی لا اقل در ۹ روایت تصریح شده که خروج یمانی از یمن و صنعاء می‌باشد. حال دو سوال در اینجا مطرح می‌شود: اولاً همزمان بودن خروج یمانی با کدامیک از دو خروج سفیانی است؟ ثانیاً دوئیت محل خروج سفیانی و یمانی با مسابقه دادن آن دو به سمت یک جا سازگاری ندارد. در نتیجه متوجه می‌شویم مراد از همزمان بودن خروج یمانی با سفیانی خروج دوم یمانی به سمت کوفه است که همزمان با خروج دوم سفیانی به آن منطقه می‌باشد و مسابقه آن دو این گونه مفهوم پیدا می‌کند. با این توضیحات مشخص شد که بین روایات تعارضی نیست تا حمل بر دو یمانی شود بلکه هر دو دسته از یک یمانی و یک سفیانی سخن می‌گویند منتها این دو، دو خروج دارند.

اما روایت پنجم تصریح می‌کند که یمانی - همان شکننده دو چشم سفیانی - قبل از خروج او از صنعاء خروج می‌نماید. و این یمانی به هیچگونه قابل تاویل نیست چون تصریح می‌کند این همان یمانی است که با سفیانی در می‌افتد و

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۱ ح ۱۱

۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۸۰

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۳۱

البته مراد از شکننده چشمها این نیست که او را می‌کشد.

و اما روایت ششم، با توضیحی که نسبت به روایت چهارم بیان کردیم روشن شد اینکه خروج یمانی قبل از خروج سفیانی دانسته شده خروج اول یمانی است که البته می‌تواند بعد از خروج اول سفیانی باشد.

و اما روایت هفتم، فقط می‌گوید وقتی سفیانی خروج کرد و برای کشتن امام به مدینه لشکر فرستاد و خسف بیداء شد و حضرت خروج کرده و وارد کوفه شدند یمانی هم تازه به کوفه رو می‌رسد اما این نمی‌رساند که زمان خروج یمانی با سفیانی همزمان بوده یا نه، زیرا خروج یک بحث است و رسیدن یک حرف دیگر، لذا ممکن است خروج یمانی به سمت کوفه با خروج سفیانی همزمان باشد اما زمان رسیدنشان متفاوت باشد زیرا سفیانی از دمشق به کوفه می‌تازد اما یمانی از یمن می‌آید و طبیعتاً باید دیرتر برسد؛ در نتیجه این روایت هم تعارضی ندارد.

اما اینکه قیام اوسی‌ها را همان قیام رجل زیدی نسب دانستید صرف ادعاست که هیچ دلیلی بر آن ندارید.

یمانی: ما دو تا یمانی داریم ولی فقط موظف به شناخت و اطاعت از یمانی موعود هستیم که اوصاف معصومین برایش ذکر شده، یعنی حجت خداست، و حجت خدا هم با وصیت شناخته می‌شود. در وصیت هم نام مهدی اول احمد آمده که متولد مدینه بصره است که فرستاده امام زمان است. ما نه تنها زمانی که این یمانی خروج کرد موظفیم به سمتش بشتابیم و با او بیعت کنیم،

بلکه زمانی که دعوت هم می‌کند موظف به اطاعت هستیم چون توی همان حدیث دارد: «یدعو إلی صاحبکم: دعوت می‌کند به سمت صاحب الزمان»، «یدعوا إلی الحق و إلی طریق مستقیم: دیگران دعوت به باطل می‌کنند، این دعوت به حق و صراط مستقیم می‌کند».

پس این جور نیست که بگوییم، منتظریم ببینیم چه کسی هم زمان با سفیانی خروج می‌کند. نه چون این یمانی اوصاف معصومین و حجت خدا را دارد، پس اگر کسی آمد و دلیل شناخت حجت یعنی وصیت و پرچم رسول الله را آورد و گفت من یمانی ام هر چند ۲۰ سال ۳۰ سال دیگر خروج بکند، حجت خداست و ما موظف به اطاعت از او هستیم.

دقت کنید! هر کسی از یمن خروج کرد و آمد بهش می‌گویند یمانی، اما یمانی در عصر ظهور متعدد است پس باید دانست که ما موظف به اطاعت از کدامیک هستیم. امام صادق فرمود: «بنشین زمین، و دست و را تکان نده، تا زمانی که مردی از اولاد حسین را ببینی که همراه او وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر است». پس اگر یمانی اینها را داشته باشد ما به سمتش حرکت می‌کنیم.

جواب:

اولاً دعوت یمانی به خودش نیست به صاحب ما حضرت قائم علیه السلام در حالیکه احمد به خودش دعوت می‌کند و قائم را خودش می‌داند.

ثانیاً درست است که یمانی دعوت به صاحب می‌کند اما امام علیه السلام برای پیوستن به او زمان تعیین کرده‌اند و آن، زمان خروجش است نه ۲۰ سال ۳۰ سال

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۵۱

جلوترش: «وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَتَهُ رَأْيَةٌ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ».

در نتیجه دقیقاً همین جور است که منتظریم ببینیم چه کسی هم زمان با سفیانی خروج می کند بعد به او پیوندیم. ثالثاً شاید بتوان از خود روایت در آورد که دعوت یمانی همزمان با خروجش است، زیرا ابتدا می گوید وقتی خروج کرد به سمت او برو، بعد می گوید بر مسلمان حلال نیست بر ضد او شورش کند چون یمانی دعوت به حق و راه راست می کند.

رابعاً اینکه یمانی اوصاف معصومین را دارد به غیر از همین تک روایت چه دلیلی دارید؟ هیچ روایتی؛ اما ما روایات متعدد داریم که او حجت خدا نیست از جمله:

الف) راوی در مورد یکی از خروج کنندگان پرسید که او همان یمانی است؟ امام پاسخ دادند نه یمانی علی را دوست دارد در حالیکه اینکه از علی برائت می جوید: «لَمَّا خَرَجَ طَالِبُ الْحَقِّ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَرْجُو أَنْ يَكُونَ هَذَا الْيَمَانِيُّ فَقَالَ: لَا، الْيَمَانِيُّ بُوَالِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هَذَا يَبْرَأُ»^۱.

آیا براستی اگر یمانی حجت و معصوم و بلکه به ادعای شما وصی و خلیفه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود باید اینطور او را معرفی می کردند که علی را دوست دارد؟

یا لا اقل باید می‌گفتند یمانی از خالص‌ترین شیعیان علی و نزدیک‌ترین افراد به اوست؟ بلکه حتی از این بیان در نمی‌آید که یمانی شیعه دوازده امامی باشد چون زیدی‌ها هم دوستدار علی علیه السلام هستند؟

ب) حضرت قائم به کوفه می‌رسند و بعد یمانی به کوفه می‌رسد: «رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَطَهَّرُ بِالمَشْرِقِ وَ تُوجَدُ رِيحُهَا بِالمَغْرِبِ كَالْمِسْكِ الأَذْفَرِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهَا بِشَهْرٍ حَتَّى يَنْزِلُوا الكُوفَةَ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ فَيَبِينَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ حَيْلُ الِیْمَانِي وَ الحُرَّاسَانِي يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا [فَرَسَا] رِهَانٍ»^۱.

به تصریح این روایت، یمانی غیر از قائم و حجت خداست.

اما این حدیث که بنشینید تا کسی با وصیت و پرچم بیاید دروغ محض است و قبلاً عرض کردیم روایت گفته با او عهد نبی - نه وصیت - و پرچم رسول خداست ولی اینها را نشانه شناخت قائم ندانسته بلکه علامات قبل و بعد از عهد و پرچم ذکر نموده و حتی برای خود عهد و پرچم علامات گفته که بر ادعاهای شما منطبق نیست و توضیحش گذشت.

اما اینکه می‌گویید ۲۰ سال ۳۰ سال دیگر خروج کند. من تحدی می‌کنم که احمد هرگز خروج نخواهد کرد چون خودش که رفته و دیگر نخواهد آمد و مکتب نجف هم تا پایان عمر شیوخ اربعه اش نمی‌تواند آنقدر یار جمع کند که بخواهد حتی کشور عراق را به تصرف خود در آورد چه به برسد به جهان. حدس

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۷۱

من اینست که با طولانی شدن اختفای احمد لاجرم باید مهدی دوم را با ادعای بداء بفرستند تا جریان یمانی بر نشاط خودش باقی بماند.

غیر از اینکه اگر ظهور یمانیکه به قول شما همان قائم است نشانه‌هایی دارد خروج او هم علامت‌های متعدد زمانی و مکانی و غیره دارد که در روایات متعدد بیان گشته است. لذا بر فرض که ظهور احمد بصری کاملاً مطابق با روایات باشد اما اگر خروجش مخالف روایات باشد همین روشن می‌کند که او کذاب است و چون نشانه کذب داشته است خداوند رگ حیاتش را قطع ننموده است.

یمانی: الآن کسانی که به روایت زیدی بودن یمانی احتجاج می‌کنند انصافاً به چیزی که می‌گویند اعتقاد ندارند. زیرا این‌ها می‌گویند مردی از زید در یمن خروج می‌کند، از آن طرف طیف این آقایون می‌گویند الآن در زمان ظهور زندگی می‌کنیم و تمدن نوین اسلامی و نمی‌دانم سفیانی توی شام دارد فلان می‌کند و...، یعنی قبول هم دارند که در زمان ظهوریم.

خب اولاً زیدی‌ها که در یمن خروج کرده‌اند اگر شما واقعاً راست می‌گویید و به این احادیث اهل بیت اعتقاد دارید، خوب اطاعت از یمانی که واجب است بروید یمن اطاعت کنید دیگر. این خطاب به آقای پناهیان است. آقای پناهیان که به همین سادگی درباره این مسائل اظهار نظرهای عجیب و غریب می‌کند. آقای پناهیان اگر به گفته شما واقعاً این اوسی‌های یمنی، همان یمانی موعود در روایات هستند خوب حضرت باقر می‌فرماید: اطاعت از یمانی

واجب است و هر کس از او سر پیچی کند اهل آتش است. خوب خود جنابعالی و مقتدای تان و همه همراهتان ول کنید بروید بشوید سرباز اوسی ها، دیگران را رها بکنید و بگوئید اوسی ها مفترض الطاعة است، اما ول نمی کنی! چرا؟ چون شما اصلاً دنبال یمانی موعود نیستید. دارید بازی در می آورید. دنبال این نیستید که مردم را به سمت داعی الله دعوت کنید. چرا مردم را متاسفانه بالای منبر رسول الله فریب می دهی. به همین سادگی در مورد مسأله یمانی اظهار نظر می کنی.

جواب: اولاً اینکه آقای پناهیان مسائل فعلی یمن را بر قیام یمانی تطبیق داده به خود ایشان مربوط است، و ربطی به همه متخصصین مهدویت و به بنده که دارم با شما مناظره می کنم ندارد، ثانیاً بارها توضیح دادیم که واجب الاطاعه بودن یمانی تنها در یک روایت آن هم با سندی مخدوش نقل شده لذا اصل مدعا قابل اثبات نیست، تازه از طرفی طبق همان حدیث، وجوب اطاعت از یمانی مقید به خروج او شده و اطاعت مطلقاً برای او مطرح نکرده است.

سؤال ۱۵. اگر یمانی ظهور کرده، پس چرا فقط یک عده خاصی آن هم از طریق تلگرام متوجه شدند؟ در روایات متعدد دارد وقتی امام مهدی علیه السلام ظهور می کند صیحه عمومی زده شده و همه مردم می فهمند.

یمانی: زمان رسول خدا می گفتند: اگر پیغمبر ظهور کرده چرا بعد از ۱۳ سال ما فهمیدیم؟ پیغمبر اکرم ۱۳ سال در مکه دعوت می کند، ظاهراً ۵۵ نفر به ایشان ایمان می آورند. دعوت غربیانه و مظلومانه در مکه. بیشترین عده وقتی از

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۳۹۱

اسلام شنیدند که پیغمبر از دنیا رفته بود، تازه بعضی کشور های اطراف نفهمیده بودند. اکثر این ها صدای پیغمبر به گوششان نرسیده بود. خوب اگر پیغمبر، پیغمبر همه جهانیان بود، برای چه مردم نفهمیده بودند؟ دعوت یمانی علیه السلام هم دعوت جهانی است، دعوت منجی بشریت است، دعوت امام مهدی است و لکن مردم به تدریج می شنوند تا صدایش به همه برسد و این که یک عده خاصی در تلگرام شنیدند، این طور نیست. فقط صفحه فیس بوک ایشان ۷۰۰ هزار نفر لایک کردند و در فیس بوک ۷۰۰ هزار نفر مطالب ایشان را دنبال می کنند. پس بالاخره دعوت ایشان کم کم منتشر می شود.

اینکه در روایت دارد وقتی امام مهدی ظهور کند همه صدایش را می شنوند و متوجه می شوند، بله الآن همه دارند تدریجاً صدایش را می شنوند دیگر.

از طرفی کتاب البرهان حدیث است که پیغمبر اکرم وقتی مبعوث به رسالت شد، صدایی زد. یعنی به همه ارواح مؤمنین، ارواح مردم تا قیامت صدا زد که من محمد، رسول خدا هستم، لیبیک بگوئید. و همه مؤمنان تا قیامت لیبیک گفتند. این که همه صدای او را شنیدند یعنی چه؟ همه شنیدند صدای او را در ملکوت. و آنهایی که اهل ملکوت بودند و اهل ایمان در ملکوت بودند، ندای پیغمبر را لیبیک گفتند. اما در زمین چه؟ در زمین هر کسی در زمان خودش شنید. بعضی ها چندین قرن بعد از شهادت پیغمبر اکرم دعوت رسول الله را شنیدند. مهم این است که دعوت امام مهدی جهانی است امروز در اقصی نقاط دنیا از ملیت ها و ادیان مختلف، این دعوت را شنیدند، ایمان آوردند و عده ای به

زبان خودشان دارند تبلیغ می‌کنند. یعنی آن صیحه جبرئیل و ندای آسمانی با آن پیغام ملکوتی ظهور منجی را دارند به تمام عالم می‌رسانند.

می‌گویند ظهور مهدی یعنی چه؟ حدیثی در کتاب ملاحم و الفتن سید بن طاووس هست که: «حینئذ یظهر المهدی علی افواه الناس» یعنی اسمش سر زبانها می‌افتد. اسم مبارکش، اوصافش، روایاتی که به او اشاره دارد، نصوص تورات و انجیل بر سر زبانهای مردم می‌افتد و از او حرف می‌زنند. یعنی به این معناست که امر او ظاهر شده.

جواب: شما سه ادعا کردید:

(اول) جهانی بودن دعوت قائم علیه السلام منافاتی با تدریجی بودنش ندارد، (دوم) جهانی بودن دعوت در عالم ملکوت است نه زمین، سوم) جهانی بودن یعنی از هر قوم و ملیتی بشنوند هر چند یک نفر.

درباره ادعای اول باید گفت: قیاس یمانی به پیامبر طبق معمول، قیاس باطلی است زیرا در مورد ایشان چنین بیان نشده بود که یکدفعه همه مردم صدای ایشان را می‌شنوند لذا جهانی بودن دین ایشان با گسترش تدریجی اش منافاتی ندارد، در حالیکه در مورد حضرت مهدی علیه السلام تصریح شده که به هنگام ظهورشان صیحه جهانی زده شده و همه متوجه ظهور و دعوت ایشان می‌شوند پس این دوربطی به یکدیگر ندارد.

اما اینکه ۷۰۰ هزار لایک هستند حرف مضحکی است زیرا اولاً ۷۰۰ هزار کجا و ۸ میلیارد آدم در روی کره زمین کجا؟ آن هم بعد از گذشت ۱۸ سال

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۱

از ظهور جناب احمد؛ به نظر گسترش دعوت او با این همه وسائل تبلیغی و شبکه ماهواره ای و تلگرام و فیسبوک و پالتاک و تبلیغات رنگی و کاغذی و چهره به چهره و چه و چه خیلی تدریجی است! ثانیاً با رباتهای متعددی که در فضای مجازی وجود دارد می شود یک شبکه ۵۰۰۰۰ هزار عضو داشته باشد در حالیکه ۴۸۰۰۰ نفرش عضو مجازی و به عبارت دیگر ربات باشند. پس نمی توان از ۷۰۰ هزار لایک چنین نتیجه گرفت که دعوت احمد به هفتصد هزار نفر رسیده است. ثالثاً برای سرویس های جاسوسی هیچ کاری ندارد که با لایک کردن در شبکه های مربوط به جریان های منحرف، عده و عده آنها را زیاد نشان دهند لذا باز هم نمی توان از ۷۰۰ هزار لایک چنین نتیجه گرفت که هفتصد هزار نفر مطالب فیسبوک امام اینترنتی را دنبال می کنند.

و اما ملکوتی بودن ندای پیامبر هیچ ربطی به صیحه مربوط به قائم علیه السلام ندارد زیرا همانگونه گفته شد تصریح روایات متعدد است که همه مردم دنیا نه فقط مومنان در عالم ملکوت آن را می شنوند غیر از اینکه دعوت قرار نیست دعوت قائم علیه السلام مانند دعوت پیامبر هزاران سال طول بکشد که تاویل به عالم ملکوت ببرد و بگوید کسی بعد از چند قرن خواهد شنید.

و اما اینکه از هر ملیتی دعوت احمد را شنیده اند پس جهانی است. اولاً ثابت کنید از هر ملیتی شنیده اند. من یقین دارم شما حتی نمی دانید چند ملیت در دنیا وجود دارد چه برسد کهخ بدانید دعوت احمد به آنها رسیده است یا نه. ثانیاً اینکه چون از هر ملیتی بالاخره یکی شنیده پس جهانیان دعوتش را شنیده اند

تاویل مضحکی است که نزد عقلا جایگاهی ندارد.

و اما حدیث سید بن طاووس، بارها این نکته را تذکر داده ام که سید در کتاب ملاحم و فتن تصریح کرده که احادیث چهار کتاب سنی را جمع نموده نه احادیث اهل بیت علیهم السلام از طریق شیعه را، پس با اسم سید بن طاووس مردم را گول نزید و صراحتاً بگویید حدیث نعیم بن حماد کذاب و جَعَال:

«حدَّثنا نعیم، حدَّثنا الولید و رشدین عن ابن لهیعة عن أبي قبیل عن أبي رومان عن علي، قال: «إذا نادى مناد من السماء أنّ الحقّ في آل محمّد، فعند ذلك يظهر المهدي على أفواه الناس، و يشربون حبه، فلا يكون لهم ذكر غيره».

غیر از اینکه این نقل در بعضی نسخه های کتاب نعیم وجود ندارد^۱ و کسانی که از او نقل کرده اند نیز نقلشان دارای نسخه بدل است و می گوید: بعد از صیحه، مهدی برای عده ای از مردم ظاهر می شود: «يظهر المهدي على اقوام من الناس»^۲ نه «على افواه الناس»، و این دقیقاً مطابق نشر شیعه است که حضرت مهدی علیه السلام بعد رخداد صیحه برای ۳۱۳ نفر ظاهر می شوند و به همین خاطر است که سفیانی از محل اختفای ایشان مطلع شده لشکری برای قتل آن حضرت به سمت مدینه می فرستد. ذکر این نکته نیز بد نیست که این روایت که

۱. و جدیر ذکره أنّ هذا الحدیث غیر موجود في النسخة التي اعتمدها من كتاب «الفتن» لابن حمّاد طبعة دار الفكر بتحقیق سهیل زکّار، لکنّه موجود في ۱: ۳۳۴ برقم ۹۶۵ من طبعة مكتبة التوحيد القاهرة، بتحقیق سمیر أمين الزهيري، سنة الطبع ۱۴۱۲ هـ. العرف الوردی پاورقی ۱ ص ۱۲۳
۲. الملاحم، ابن المنادی پاورقی ۲ ص ۱۹۶

یمانی چطور از بصره آمده مگر نباید از یمن بیاید؟ ۱۲۴۳۱

خواندید در ملاحم سید نیست بلکه در التشریف بالمنن می باشد.^۱
نتیجه اینکه شما خواستید با تک روایتی سنی و نیز دارای نسخه بدل،
معنای ظهور جهانی مهدی عجل الله فرجه را تاویل به ظهور نام او ببرید که بحمد الله نا
موفق بودید.

۱. التشریف بالمنن ص ۱۲۹ ح ۱۳۶

جلسه نهم

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره

احمد الحسن چيست؟

نظر علماء و فقهای شیعه درباره احمد الحسن چیست؟

سؤال ۱۶. نظر علماء و فقهای شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ آیا

ایشان را تأیید کردند؟

یمانی: نظر علماء و فقهاء زمان ابراهیم درباره ابراهیم چه بود؟ آیا فتوا ندادند که واجب است بر همه هیزم جمع کنند تا این مدعی کذاب را بسوزانند؟ نظر علماء و بزرگان زمان موسی چه بود؟ آیا این نبود که می خواهد افساد در زمین بکند و شما را از دینتان خارج کند؟ زمان بعثت عیسی آیا این نبود که او را بکشید؟ این نبود که او دارد جوانان ما را گمراه می کند، او را بکشید، علیه علماء حرف می زند؟ نظر علمای صحابه پیغمبر یعنی همان کسانی که شاگردان مستقیم پیغمبر اکرم بودند درباره امام علی چی بود؟ آیا همشان جمع نشدند بر محور ابوبکر و بر ترک علی بن ابی طالب؟ همشان خیانت نکردند به فاطمه؟ تاریخ برای عبرت گرفتن است نه برای داستان سرایی.

نظر علماء در زمان قیام امام حسین چه بود؟ حتی علمای شیعه فتوا به

قتلش ندادند؟ آیا نگفتند حسین از دین خدا خارج شده و خون او مباح است؟

جواب: اینکه نظر علماء زمان ابراهیم و موسی انحراف و قتل ایشان بوده

دروغی آشکار است که از خودتان در آوردید بلکه نظر حکومت این بود و اصلاً

نامی از علماء در مورد این دو پیامبر وجود ندارد. اما قیاس عملکرد علماء یهود

با علماء اسلام قیاسی مع الفارق است زیرا علمای یهود و مسیح در خود قرآن

مورد نکوهش قرار گرفته‌اند که آنها کلمات کتاب را تحریف می‌کردند و احکام خدا را تغییر می‌دادند در حالیکه درباره علماء شیعه احادیث فراوانی از پیامبر و اهل بیت ایشان صادر شده که جایگاه بسیار رفیعی برای آنها مخصوصاً در عصر غیبت ولی خدا قائل هستند.

اما اینکه اصحاب پیامبر همه شاگردان پیامبر و جزو علما بودند دروغی شاخدار است و حتی خود اهل سنت با وجود اعتقادشان به عدالت جمیع صحابه چنین چیزی را ادعا نکرده‌اند که شما ادعا می‌کنید. بلکه در میان آنها افراد انگشت شماری بودند که عالم به دین تلقی می‌شدند و عموم آنها به مخالفت با ولایت امیر المومنین علیه السلام برخاستند بلکه در مقابل کودتای غصب خلافت دست و پای خود را گم کرده و به جهت رعب و وحشتی که بر پا شده بود سکوت کردند و تنها کسانی که سکوت نکردند آن ۵ نفر یا ۷ نفر بودند که روایت اصطلاح غیر مرتد را بر آنها نهاد نه اینکه همه واقعاً بت پرست شدند. اما اینکه نظر علماء و حتی علماء شیعه بر وجوب قتل امام حسین و ارتداد ایشان بوده واقعاً دروغی تاریخی است.

در آن زمان از صحابه پیامبر که به قول شما شاگرد و عالم دین بودند پنج شش نفر زنده بودند که همه شان مخالف قتل حضرت بودند و اتفاقاً امام حسین علیه السلام برای عدم جواز قتلشان ارجاع به همان‌ها دادند. و اما شیعه، اصلاً

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۹۷. و آن صحابه به ترتیبی که امام حسین علیه السلام ذکرده‌اند از این قرارند: جابر بن ←

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۴۹۱

مرجعی به عنوان فتوا دهنده نداشت تا بخواهد فتوای قتل امام خودشان را بدهند.

یمانی: شما به روایات زمان ظهور نگاه کنید؛ نظر علمای شیعه در رابطه با

قائم آل محمد چه خواهد بود؟

«علی جان بعد از من فتنه کور و لغزنده ای خواهد بود که هر ولیجه و

بطانه ای در آن سقوط می کند». ولیجه یعنی محبوب دل ها، مردم روی او

حساب باز می کنند اعم از علمای دین و غیر آنها، و بطانه یعنی کسی که مردم

اسرار باطنی خود را با او در میان می گذارند. خوب در زمان ظهور که به طور

صریح به ما گفتند: «فقهای آن زمان بدترین و پست ترین فقهای زیر آسمان

هستند، فتنه از آنها بیرون می آید و به آنها برمی گردد». دیگر برای ما چه اهمیتی

دارد که نظر آنها را در رابطه با قائم آل محمد بدانیم؟

البته نظر آنها امروز در رابطه با قائم آل محمد روشن است. عده ای از آنها

فتوا به قتل سید احمد الحسن داده اند، عده ای از آنها ساکت اند، عده ای از آنها

انکار می کنند، عده ای انگشت شماری از آنها در حال تحقیق درباره این دعوت

هستند و گفتند ما تصدیق و تکذیب نمی کنیم.

اگر ما به حبل الله متوسل باشیم تاریخ دعوت انبیاء و خلفای خدا را ببینیم،

قرآن کریم را بخوانیم، روایات مربوط به علمای زمان ظهور مهدی را بخوانیم،

→ عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک. و البته در آن زمان پسر خلیفه دوم هم که مخالف قتل امام عليه السلام بود وجود داشت اما امام عليه السلام نامی از او نبردند.

دیگر اصلاً این سؤال را نمی‌پرسیم.

اصلاً اگر علماء سید احمد الحسن را تأیید می‌کردند بنده شخصاً یک مقدار درباره دعوت سید احمد الحسن شک می‌کردم، چون می‌دانم این با روایات ظهور تطبیق نمی‌کند، زیرا ائمه فرمودند: دشمنان قائم همین‌ها هستند، اما الحمد لله اکثر فقهای شیعه دشمن دعوت سید احمد الحسن هستند و هر چه می‌توانند علیه این دعوت و علیه انصار کار می‌کنند.

جواب: در طول تاریخ غیبت، همیشه این علما بوده‌اند که مقابل جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین ایستاده‌اند و نگذاشته‌اند جامعه شیعه با هجمه‌های گوناگون مدعیان به انحراف کشیده شود، و الا مردم که عموماً از آگاهی دینی پایینی برخوردار بوده و هستند و به راحتی نمی‌توانند بین مدعی کذاب و حق و باطل تشخیص دهند. اتفاقاً مستمسک فرقه باییت و بهائیت برای عدم همراهی علمای شیعه با این دو جریان، همین علم کردن نقلیهایی بود که فقهای دوره ظهور را گمراه و گمراه‌کننده می‌خواند، و شما نیز از همین سناریو استفاده می‌کنید.

آیا واقعاً معقول است که بگویید در میان شیعه حتی یک عالم با تقوا پیدا نمی‌شود و همه شان فاسق و فاجر و دنیا پرستند؟ اگر شیعه در این سطح از انحطاط به سر می‌برده که اصل حقانیت مکتبش زیر سؤال است. اما انگیزه مخالفت علما چیست؟ امام شما همه آنها را متهم به شهرت طلبی و دنیا دوستی می‌کند در حالیکه من خودم از نزدیک علمای بسیاری را دیده‌ام که در عین

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۱

جایگاه بالای اجتماعی در کمال زهد و دنیا گریزی و در نهایت تقوا یک عمر را سپری کردند افرادی مثل آیت الله بهجت، آیت الله علی صافی و آیت الله لطف الله صافی که هر سه سالها دوران ظهور احمد را درک کردند و به او ایمان نیاوردند و هیچکدام از انگ های احمد نیز به آنها نمی چسبید. البته احمد تقصیری ندارد چون اصلاً این بزرگان را از نزدیک ندیده و به احتمال قوی اصلاً نمی شناسد.

اما آنچه از روایت سقوط کل ولیجه و بطانه خواندید، من فقط برای اینکه نوع خیانت علمی شما را روشن بکنم که چطور قسمتی از روایت را می گیرید و بر سر علم می کنید و بقیه اش که بر ضررتان است حذف می کنید قدری متن این روایت را بررسی می کنم:

پیامبر می فرمایند: یا علی زمانیکه من مُردم کینه های قوم نسبت به تو ظاهر می شود و بعد از من فتنه شدیدی است که هر ولیجه و بطانه در آن سقوط می کند و این زمانی است که شیعه پنجمین از هفتمین فرزند تو را از دست بدهند... آنها در نهایت یأس به سر می برند سپس ندایی به آنها داده می شود که فرد نزدیک آن را می شنود و آن ندا سه تا در رجب است... و در سومی بدری بارزی همراه با قرن شمس می بینید که می گوید خدا فلانی را فرستاده است و به اسم و نسب قائم تا خود حضرت علی علیه السلام ندا می دهد و فرج حاصل می شود؛ قائم نهمین ائمه بعد از حسین می باشد:

«فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتُ لَكَ صَغَائِنٌ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ

صَيْلَمٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَبِطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شَيْعَتِكَ الْخَامِسَ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَكُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مُؤْمِنَةً مُتَأَسِّفَةً مُتَلَهِّفَةً حَيْرَانَ عِنْدَ فَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ بِأَبِي وَأُمِّي سَمِّي وَ شَبِّهِهِ وَ شَبِّهِهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُوبُوبُ النُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شِعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَنْ كَانُوا ثُمَّ نُودِيَ بِنِدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْمُنَافِقِينَ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ النَّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ وَ الثَّلَاثُ تَرُونَ بَدْرِيًّا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي الْآنَ اللَّهُ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا بَنَ فُلَانٍ حَتَّى يُنْسَبَهُ إِلَيَّ فِيهِ هَالِكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ وَ يُشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَيَّامِ قَالَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَ الثَّاسِعُ فَإِنَّهُمْ»^۱.

این روایت صراحت دارد که یأس مردم تا رخداد صیحه ادامه دارد و بعد از آن فرج حاصل می شود و لکن صیحه را سه صوت می داند در ماه رجب نه خواب آن هم در هر ماه و سالی، و همراه آن صوت علاماتی است و نیز تصریح می کند که قائم نهمین امام بعد از امام حسین علیه السلام نه دهمین لذا متوجه می شویم فقره «من ولدك» صفت خامس است نه سابع، و یا تصحیف «من ولدی» است که قائم با احتساب حضرت فاطمه علیها السلام می شود پنجمین از هفتمین فرزند. و الا

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۳۱

اگر منظور فرزند امام دوازدهم باشد با کلمه فقدان چه می‌کنید که می‌گوید آن فتنه و سقوط کل ولیجه و بطانه به هنگام فقدان این فرزند پنجم رخ می‌دهد نه قبل یا هنگام ظهورش؟ لذا ربطی به ولیجه و بطانه قبل از فقدان او ندارد.

و همین روایت از امام رضا علیه السلام با عین همین متن رسیده الا اینکه می‌گویند آن فتنه هنگام فقدان سومین فرزند من رخ می‌دهد که مراد وفات امام عسکری علیه السلام است و هیچ جور بر فرزند امام دوازدهم تطبیق نمی‌کند:

«قَالَ لِي الرِّضَا علیه السلام إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَيَلِمَ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ فِي رَوَايَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَ بَطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ كَمَنْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ لِفَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيَّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ الثَّوْرِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِ آيَسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّلَاثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ»^۱.

فقط به جای بدری بارزی، گفته ید بارز، و در نسخه دیگری بدن بارز ثبت شده است: «يَرُونَ بَدَنًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ»^۱.

و با سند دیگری نیز از همین امام ثبت شده که می‌گوید فقدان سومین فرزندم که باز بر فرزند امام دوازدهم انطباق ندارد.^۲

حال کدامیک از اینها با عقاید شما سازگار است؟ سقوط هر ولیجه و بطانه هنگام فقدان فرزند پنجم؟ استمرار یأس تا رخداد صیحه؟ صوت بودن صیحه نه رؤیایی بودن آن؟ همگانی بودن شنیدن صیحه؟ نهمین بودن قائم؟

اینها همه به کنار، از کجای روایت در آوردید که این سقوط مربوط به آستانه ظهور قائم است؟ زیرا این روایت تصریح می‌کند سقوط کل ولیجه و بطانه هنگام فقدان ایشان یعنی از ابتدای وفات امام عسکری علیه السلام آغاز می‌شود و لازمه اش اینست که حتی نواب اربعه و تمام علمای بزرگ آن دوران مثل پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی نیز سقوط کرده‌اند الا اینکه بگویید منظور از کل ولیجه همه شان نیست بلکه بسیاری از آنهاست که اگر اینگونه بگویید ما نیز همین را نسبت به آستانه ظهور می‌گوییم که مراد همه علما نیستند و تنها بخشی از علما سقوط می‌کنند نه همه شان.

تازه همه حرف هایی که زدیم در صورتی است که ولیجه و بطانه را شامل

۱. دلایل الإمامة (ط - الحديثة) ص ۴۶۱ ح ۴۵، مختصر البصائر ص ۴۹۸

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۱ ح ۴

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۱

علما هم بدانيم و الا اين حديث هيچ ربطى به جاىگاه علما در آخر الزمان ندارد.

و اما روايت فقهاى آخر الزمان:

اولاً حديث مى گويد بر مردم زمانى مى آيد نه بر شيعه، و در روايات بسيار هست كه لفظ ناس بر اهل سنت اطلاق شده چون آنها اكثريت جامعه را تشكيل مى دادند لذا معلوم نيست كه مراد از فقهاء آن زمان فقهاى شيعه و سنى باشد بلكه مى تواند مرادش فقهاى اهل سنت باشد كه در آن زمان به اوج فتنه گرى مى رسند. همچنانكه اصطلاح فقهاء اصطلاحى سنى است كه بر عالمان احكام شرعى اطلاق مى کرده اند و اين نيز قرينه اى بر اراده عالمان اهل سنت مى باشد. از طرفى فقهاء يعنى عالمان احكام شرعى لذا شامل عالم قرآن (مفسر) عالم اعتقادى (متكلم) عالم حديث شناس (محدث) عالم رجالى، عالم اخلاقى و هيچ عالم ديگرى نمى شود. در نتيجه سخنى درباره فسق اين عالمان نمى زند و اتفاقاً بسيارى از مخالفان احمد عالمان قرآنى و اعتقادى و حديث شناس و رجالى هستند كه شبهات او را به خوبى پاسخ مى دهند و بطلان وي را آشكار مى نمايند.

اينها همه به كنار از كجاي حديث دانستيد كه مراد از اين فقهاء فقهاى در آستانه ظهور مى باشد؟ چون روايت اشاره اى به محدوده زمانى نكرده و فقط فرموده زمانى بيايد كه چنين شود. خوب شايد مرادش زمان حمله مغول بوده كه جامعه اسلامى در انحطاط عجيبى به سر مى بردند:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقُهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقُهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ»^۱.

اما اینکه موضع علما با احمد دشمنی بوده، زیرا حکم قتل او را داده‌اند و عده ای هم ساکتند و چه و چه. چرا به محققانی که در نجف و ایران نه فتوا به قتلش داده‌اند و نه دشمنی کرده‌اند و فقط به حرفهای باطل او پاسخ های محکم داده‌اند هیچ اشاره ای نمی‌کنید؟ آیا آن نظرات هم به جرم فسق و دنیاپرستی باید دور ریخته شود؟ و اما علمای ساکت بر دو قسمند آنها که اینقدر بطلان این جریان و حرفهایش را آشکار می‌دانند که ارزشی برای وقت گذاشتن برای پاسخ دادن به آنها قائل نیستند و عده ای هم چون در مساله مهدویت تخصص کافی ندارند بر متخصصان این مساله تکیه کرده‌اند. و اما آنها که فتوای قتل احمد را داده‌اند ما که کسی را نمی‌شناسیم ولی اگر کسی فتوا داده باشد راه به خطا نرفته است زیرا وقتی احمد غیر متدین به خودش را کافر معرفی می‌کند کافری که اگر قیام یمانی شکل بگیرد کشته خواهد شد، احمدی که علمای دین را بوزینگانی بر منبر رسول خدا معرفی می‌کند، احمدی که با ادعای امر جدید در صدد نسخ شریعت اسلام است، احمدی که فتوا به جواز خیانت و دزدی از دستگاه دولتی

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۷۱

داده است، احمدی که اعتقادات ۱۴۰۰ ساله شیعه را به باد تمسخر گرفته و انحرافات بزرگی بنا نهاده است، خوش حرمتی ندارد.

سؤال ۱۷. بر فرض علما به کنار، چرا عرفای بزرگی مثل آقای بهجت که در عصر معاصر زندگی می‌کردند به احمد ایمان نیاوردند؟ آیا این دلیل بطلان جریان احمد نیست؟

یمانی: اگر مخالفت و دشمنی عرفا دلیل بر باطل بودن دعوت بود، دلیل حضرت موسی باطل می‌شد، چون عارف بسیار بزرگ آن زمان بلعم باعورا که به تعبیر قرآن کریم آیات الهی به ایشان داده شده بود و در روایت اهل بیت آمده که اسم اعظم داشت و پایین تر از عرش را می‌دید و مستجاب الدعوه بود. این عارف بزرگ ربانی چه کار کرد؟ آمد درباری فرعون شد. درباری طاغوت شد و به همین سبب او را گماشتند که بر حضرت موسی نفرین کند تا نابود شود. عارف خیلی معروف و مشهور دیگر در زمان حضرت موسی سامری بود. چکار کرد؟ نگذاشت مردم وصایت و ولایت هارون را قبول کنند و با یک کاری شبیه معجزه همه مردم را به مذهب بت پرستی برگرداندند و مرتد کرد. اگر این میزان و معیار درستی بود، خوب باید دعوت بسیاری از حجت های خدا زیر سؤال می‌رفت.

جواب: واقعاً برای شما متأسفم که انسان پاکی چون عبد صالح بهجت خوبان را قیاس به بلعم باعورایی می‌کنید که طبق عقیده مشهور گرفتار عذاب

الهی گشته و زبانش مانند سگ از دهانش بیرون افتاده و در ملاء عام مفتضح شده است.

این را بارها تکرار کردم که به گفته امام صادق علیه السلام اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود^۱ و مقایسه هرگز نمی تواند حق و حقیقت را ثابت کند بلکه بر عکس، باعث مشتبه شدن حق و باطل می گردد و برای همین کار شیطان معرفی گشته است^۲. شما اگر دلیل دارید آن را بیان کنید و مثلاً ثابت کنید که مرحوم بهجت عارف نبوده و فلان فسق را داشته نه اینکه به صرف لغزیدن کسی به نام بلعم باعوراء، همه عرفا و از جمله مرحوم بهجت را قیاس به او کنید.

و عبارت دیگر: قیاس عارفی چون بلعم که فاسق شدنش قطعی است با عارفی چون بهجت که صالح بودنش تا پایان عمر قطعی است قیاس مع الفارق است.

اما برای اینکه قضیه بلعم کمی روشنتر شود نکاتی را عرض می کنم: نکته الف) در قرآن هیچ نامی از بلعم نیامده^۳ بلکه در سوره اعراف آیه ۱۷۵-۱۷۶ از کسی یاد می کند که بعضی از روایات و عده ای از مفسرین گفته اند منظور بلعم است. ولی این قطعی نیست و مرحوم طوسی و طبرسی

۱. الکافی ج ۳ ص ۱۰۴ ح ۲

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۹ ذیل ح ۴

۳. نام بلعم در روایات و مصادر شیعه و سنی، بلعم بن باعور، بلعم بن باعوراء، بلعم بن ابر، بلعم بن بحور، بلعم بن عامر و ... ثبت شده است.

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۵۹۱

تذکر داده‌اند که در این باره اختلاف وجود دارد که مراد کیست.

بعضی گفته مراد بلعم بن باعورای مستجاب الدعوه است که بر دین موسی بود، بعضی گفته‌اند مقصود امیه بن ابی الصلت بوده که می‌دانسته به زودی قرار است پیامبری ظهور کند و امید داشت خودش باشد و زمانیکه پیامبر اسلام به نبوت رسید حسد کرد و کفر ورزید، برخی گفته‌اند منظور ابو عامر بن نعمان صیفی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وی را فاسق نامید و به نفرین خودش با حالت کفر مرد، عده ای گفته‌اند مراد منافقان اهل کتاب هستند که پیامبر را می‌شناختند و انکار می‌کردند، و برخی گفته‌اند این تنها یک مثال است و مصداق خاصی اراده نشده است و شیخ طوسی این نظر را مناسب با عقاید شیعه معرفی می‌کند.^۱

پس نزد مفسرین اتفاق نظری وجود ندارد که مراد بلعم عارف باشد که به ضرس قاطع می‌گویید قرآن بلعم را به عنوان عارف فاسق مثال زده است.

و اما در روایات، در اینکه این دو آیه درباره بلعم نازل شده تنها سه روایت از معصوم رسیده که هر سه فاقد سند یا دارای سند غیر معتبر می‌باشند: یکی در تفسیر قمی، یکی در تفسیر عیاشی، و یکی هم در تفسیر تبیان و مجمع البیان.

اما روایت تفسیر قمی از حسین بن خالد نقل شده که نمی‌دانیم کیست و اشکال محتوایی هم دارد و آن اینکه می‌گوید: فرعون به بلعم گفت: «خدا را بر ضد موسی و اصحابش بخوان: قَالَ فِرْعَوْنُ لِبَلْعَمِ ادْعُ اللَّهَ عَلَى مُوسَى وَ أَصْحَابِهِ

۱. التبیان ج ۵ ص ۳۱-۳۲، مجمع البیان ج ۴ ص ۷۶۸-۷۶۹

لِيَحْبِسَهُ عَلَيْنَا»، در حالیکه فرعون اصلاً خدا را قبول نداشت و خود را خدا می دانست. غیر از اینکه در نقل راوندی قضیه بلعم بعد از وفات موسی و دعای او نیز بر ضد یوشع معرفی شده نه موسی.^۱

و اما روایت عیاشی بدون سلسله سند از فرد مجهولی به نام سلیمان لَبَّان نقل شده که نامش در میان ده ها هزار سند حدیث فقط همین یکبار ذکر گشته است و اشکال محتوایی نیز دارد که بعداً متذکر می شویم.^۲

و اما روایت مجمع البیان اصلاً معلوم نیست از معصوم رسیده باشد زیرا: اولاً مرحوم طبرسی در چاپ فعلی با لفظ «قال ابو جعفر عليه السلام» نه «رُوی عن ابی جعفر» آن را از تفسیر مرحوم طوسی گرفته و ایشان نیز از طبری سنی گرفته، در حالیکه کلام طبری هیچ دلالتی ندارد که مرادش از «ابو جعفر» امام باقر عليه السلام است بلکه با توجه به نوع گوییش که: «ابو جعفر گفته: ... و ممکن است مراد بلعم باشد» کاملاً مشخص است منظور امام باقر عليه السلام نیست.

ثانیاً چنین روایتی در هیچ کتاب حدیثی و غیر حدیثی شیعه ثبت نشده است الا ثبت مرحوم طوسی و طبرسی و لکن لفظی که آن دو ثبت کرده اند نیز به بیان معصوم نمی خورد، و همین دو امر تردید ما را نسبت به روایت بودن این کلام تقویت می کند.

۱. قصص الأنبياء عليه السلام (للراوندی) ص ۷۳

۲. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۲ ح ۱۱۸

نظر علماء و فقهاء شيعة در باره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۱۱

ثالثاً خود طبری هم هر قولی را نقل می‌کند با سلسله سند ثبت می‌کند اما در اینجا بدون سند و مستقیم از خود ابو جعفر نقل می‌نماید و این می‌رساند که مرادش از «ابو جعفر» کسی است که می‌توانسته بدون واسطه از او نقل کند. همچنانکه از امام باقر علیه السلام هم با ذکر سلسله سند نقل می‌کند نه با لفظ «قال».^۱ رابعاً اصلاً این قسمت از عبارت، کلام خود طبری است نه ابوجعفر، لذا حتی اگر مراد او از «ابوجعفر» امام باقر علیه السلام هم باشد، باز جمله مذکور ربطی به معصوم ندارد؛ در نتیجه تنها دو روایت مجهول در این زمینه وجود دارد که انسان منصف نمی‌تواند طبق آن دو حکم کند که قرآن در باره بلعم باعورا سخنی گفته است.

کلام مرحوم طبرسی: «قال أبو جعفر علیه السلام الأصل في ذلك بلعم ثم ضربه الله مثلاً لكل مؤثر هواه على هدى الله من أهل القبلة».^۲

کلام مرحوم طوسی: «قال أبو جعفر علیه السلام في الأصل بلعم ثم ضرب مثلاً لكل مؤثر هواه على هدى الله تعالى من أهل القبلة».^۳

کلام طبری سنی: «قال أبو جعفر: و الصواب من القول في ذلك أن يقال: إن الله تعالى ذكره أمر نبيه صلى الله عليه وآله أن يتلو على قومه خبر رجل كان الله آتاه حججه و

۱. جامع البيان ج ۳ ص ۷۳، ج ۱۰ ص ۴۷، ج ۲۳ ص ۱۲۹

۲. مجمع البيان ج ۴ ص ۷۶۹

۳. التبيين ج ۵ ص ۳۲

أدلته، وهي الآيات. وقد دللنا على أن معنى الآيات الأدلة والأعلام فيما مضى بما أغنى عن إعادته، و جائز أن يكون الذي كان الله آتاه ذلك بلعم».^۲

نکته ب) غیر از این دو روایت، دو روایت دیگر از معصوم رسیده که فقط نام بلعم را ذکر کرده و هیچ اشاره ای ندارد که آیات ۱۷۵-۱۷۶ سوره اعراف درباره او نازل شده‌اند. و آن دو روایت از این قرارند:

اول) «فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنَ الْبَهَائِمِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ، حِمَارٌ بَلْعَمَ بْنِ بَاعُورَاءَ وَ ذَنْبُ يُوسُفَ وَ كَلْبُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ».^۳

این روایت می‌گوید: از حیوانات وارد بهشت نمی‌شود مگر سه تا: الاغ بلعم باعورا، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف. در حالیکه اولاً در داستان یوسف گرگی وجود نداشته تا بخواهد به بهشت برود^۴ و ثانیاً چرا گوسفند اسماعیل و ناقه صالح و هدهد سلیمان و اسب و شتر و الاغ پیامبر و شتر امام سجاد علیه السلام که در عزای ایشان خود را کشت جزء حیوانات بهشتی شمرده نشده‌اند؟ ثالثاً در جلد یکم تفسیر قمی، این حدیث را ادامه همان روایت اول که متذکر شدیم قرار داده است^۵ پس حدیث مستقلی حساب نمی‌شود، رابعاً این

۱. از اینجا کلام خود طبری است.

۲. جامع البیان ج ۹ ص ۸۴

۳. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۳

۴. البته در جلد یکم تفسیر قمی لفظ «یوسف» وجود ندارد و علت بهشتی شدن گرگ خوردن فرزند نگهبان ظالم است که باعث اندوه وی شد.

۵. تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۴۸

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۳۱

روایت هیچ اشاره ای ندارد که بلعم که بوده و چه شده.

دوم) «فَقَدْ أَهَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَدَادَ بْنَ عَادٍ وَ ثَمُودَ بْنَ عَبُودٍ وَ بَلْعَمَ بْنَ بَاعُورٍ^۱ وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ أَمَدَّهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَعْمَارِ وَ آتَتْهُمْ الْأَرْضُ بِبَرَكَاتِهَا لِيَذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَ لِيَعْرِفُوا الْإِهَابَةَ لَهُ وَ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ لِيَنْتَهُوا عَنِ الْإِسْتِكْبَارِ فَلَمَّا بَلَغُوا الْمُدَّةَ وَ اسْتَتَمُوا الْأُكْلَةَ أَخَذَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ اصْطَلَمَهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ حُصِبَ^۲ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْرَقَتْهُ الظُّلَّةُ^۳ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَوْدَتْهُ الرَّجْفَةُ^۴ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَرْدَتْهُ الْخَسْفَةُ^۵ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۶.

این روایت با سندی بسیار خراب^۷ بلعم را طور دیگری معرفی می کند که

در نکته (ج) خاطر نشان می شویم.

نکته (ج) آیا بلعم عارف بوده و بعد فاسق شده؟

۱. فی «ع، ل، م، ن، بح، بن، جت، جد» و شرح المازندرانی: «بحور»، و فی «بح» و حاشیة «جد»: «بحورا».

۲. أي رمی بالحصباء و هی الحصی من السماء.

۳. الظلة: السحاب. و فی بعض النسخ [الظلمة].

۴. أي أهلكته الزلزلة.

۵. أي أهلكته الخسف و السوخ فی الأرض كقارون.

۶. الكافی ج ۸ ص ۲۹-۳۰

۷. در سلسله سندش سه نفر نا شناخته، یک نفر سنی غیر موثق و یک نفر غالی تضعیف شده وجود

دارد: الكافی ج ۸ ص ۱۸

(۱) در دو روایتِ مجهول تفسیر قمی و تفسیر عیاشی گفته شده که او دارای اسم اعظم بوده، در حالیکه در روایت عیاشی مغیره بن شعبه به بلعمی که اسم اعظم داشته تشبیه شده و همین تشبیه، مراد از اسم اعظم را با ابهام روبرو می‌کند زیرا مغیره اسم اعظم نداشته و فاسی بیش نبوده، اما در نقل راوندی چنین ثبت شده که مردم گمانشان این بوده که او اسم اعظم داشته: «وَ كَانَ عِنْدَهُمْ أَنَّ بَلْعَمَ أُوتِيَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ»^۱، ولی معلوم نیست که مرادشان از اسم اعظم چیست زیرا در همان نقل آنها کافر بودند^۲ و یوشع شهر آنها را محاصره کرده بود.

(۲) شیخ طوسی این مطلب را رد کرده و تصریح می‌کند: امکان ندارد کسی که عارف شده فاسق گردد: «لان عندنا لا يجوز ان يرتد المؤمن الذي عرف الله على وجه يستحق به الثواب»^۳.

(۳) در روایت کافی، بلعم نهعارفی بزرگ بلکه مردی پولدار و دارای عمر طولانی و برکات زمین معرفی شده و گرفتار عذاب خاص الهی گشته^۴ و پدرش او را به علت کثرت ثروت یا کثت حمقاتش یا کثرت دروغگو بودنش یا کثرت فضول بودنش بحور نامیده بود.^۵

۱. قصص الأنبياء ﷺ (للاخواندی) ص ۱۷۳

۲. همان، مجمع البیان ج ۴ ص ۷۶۸

۳. التبیان ج ۵ ص ۳۲

۴. الکافی ج ۸ ص ۲۹

۵. شرح الکافی للمازندرانی ج ۱۱ ص ۲۶۵

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۵

۴) مسعودی در اثبات الوصیة می گوید: طبق روایاتی بلعم ذره ای از دین خارج نشد: «وقد روي في «بلعم» أحاديث توجب انه لم يخرج عن شيء من دینه و هو من ولد لوط عليه السلام».^۱

۵) شیخ صدوق می گوید: بلعم اسم اعظم داشت اما خدا آن را در اختیار او قرار داد و بعداً پس گرفت تا به مردم بفهماند فقط کسانی که لیاقت اسم اعظم را دارند بدیشان عطا می گردد و الا دوباره ماجرای بلعم باعورا تکرار می شود: «کبلعم بن باعوراء حين أراد أن يدعو على كلیم الله موسى بن عمران عليه السلام فأنسي ما كان أوتي من الاسم فانسلك منها... وإنما فعل عز وجل ذلك ليعلم الناس أنه ما اختص بالفضل إلا من علم أنه مستحق للفضل وأنه لو عم لجاز منهم وقوع ما وقع من بلعم».^۲

که این بیان می رساند اولاً بلعم عارف نبوده و اسم اعظم با وجود عدم لیاقت به او داده شده بوده، ثانیاً بلعم یک قضیه منحصر به فرد است که دیگری تکرار نمی شود.

و همه اینها به کنار، خود تعبیر قرآن درباره او که: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» می رساند او عارف نبوده و جایگاهی پیش خدا نداشته است.

۱. اثبات الوصیة ص ۶۵

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۰

خوب است بدانید شما و امامتان که اینقدر به تورات عنایت دارید، در تورات سفر اعداد باب ۲۲ بند پنجم تا آخر باب ۲۴ بلعم باعورا پیامبر معرفی شده^۱ و قطعاً امکان ندارد پیامبری بر ضد پیامبر دیگر قیام نموده و فاسق شود. با این توضیحات واضح شد: بر فرض که بلعمی بوده و اسم اعظم داشته، عارف نبوده، و بر فرض که عارف بوده، چون فسق علنی مرتکب شده و نزد ملاً عام مفتضح شده دیگر کسی او را عارف و سخنش را معتبر نمی دانسته و قیاس او با مرحوم بهجت که تا آخر عمر با پاکي تمام بندگی خدا را کرد ظلم به شریعت است.

اما ادعای شما درباره عارف بودن و عالم سامری سخن مضحکی است که از توضیحاتی که درباره عارف بودن بلعم بیان کردم جواب آن هم روشن می شود.

سؤال ۱۸. آیا دعوت احمد ساخته دست وهابیت، انگلستان، آمریکا و صهیونیسم نیست چرا که موجب تفرقه در دین شده است؟

یمانی: تفرقه در شیعه یعنی چه؟ به نظر شما پیغمبر اکرم و امام علی خودشان یک فرقه بودند یا نبودند؟ اصلاً چرا در صدر اسلام به پیروان امام علی می گفتند رافضه، یعنی یک عده ای انگشت شمار از بدنه مسلمین جدا شدند، همه مسلمین حول محور شورای سقیفه جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند، اما

نظر علماء و فقهاء شيعه در باره احمد الحسن چيست؟ ۱۲۶۷

این عده قلیل جدا شدند و حول محور علی بن ابی طالب جمع شدند. خب این اتهامی که امروز به پیروان سید احمد الحسن زده می شود عین همان اتهامی است که به پیروان امام علی زده می شد.

جواب: این قیاسی که شما کردی حرف همه فرقه های منحرف از شیعه است؛ همه آنها می توانند با چنین قیاسی خود را بر حق بدانند کما اینکه در طول تاریخ همین کار را کرده اند که اگر شما در اقلیت هستید همیشه حق در اقلیت بوده است. آری به گفته امام صادق علیه السلام اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود.

اما کناره گیری شیعه از جامعه بواسطه مطرح کردن روایات بی سند و تمسک به احادیث متشابه و جمع شبهات فرقه های مختلف نبود که شما خود را به شیعه قیاس می کنید. بلکه مستمسک شیعه حدیثی بود که ۱۰۰ هزار نفر ۸۰ روز پیش از پیامبرشان شنیده بودند و بخاطر دفاع از آن حقیقت از جامعه کناره گیری کردند اما کناره گیری شان نیز موقت بود و پس از تثبیت خلافت غصبی هرگز به عنوان تفرقه انداز در جامعه شناخته نشدند. درست بر عکس شما که با تمسک به احادیث بی سند و متشابه و تاویلات خود ساخته و یعنی یعنی کردنهای تان مذهبی جدید را به عنوان امر جدیدی که قائم جدید آورده به خورد مردم می دهید و با جدا کردن مردم از رهبران دینی و متخصصان دین شناس، جامعه شیعه را به سمت بی ثباتی و نداشتن رهبر سوق می دهید.

یمانی: اصلاً شیعه اهل بیت در زمان ظهور و قیام قائم، همان ۱۰۳۱۳ نفری هستند که در آغاز با قائم بیعت می کنند. خوب همه شما می فهمید که الآن،

۵۰۰ میلیون شیعه اسمی و شناسنامه ای داریم اما آیا اینها واقعاً شیعه هستند؟ پس چرا فقط ده هزار و سیصد و سیزده نفر بیعت می‌کنند، پس بقیه چه؟ چون اینها پرچم‌های دیگر و رهبران دیگر را نفی می‌کردند و فقط با قائم بیعت کردند. پس بگوییم اینها یک فرقه شدند و از شیعه جدا شدند؟

این حرف غلطی است؛ اینها از شیعه جدا نشدند. اینها پیروان حقیقی آل محمداند. شیعه یعنی همین‌ها. بقیه هستند که از ولایت اهل بیت جدا شدند و رفتند با ولیجه‌های دیگر بیعت کردند، با امامان دروغین و مدعیان کذاب دیگر بیعت کردند. اما این گروه ۱۰۳۱۳ نفر که با قائم بین رکن و مقام بیعت کردند شیعه‌اند. کدام قائم؟

پیغمبر اکرم فرمود: «بیایع بین رکن و المقام، اسمه احمد و عبدالله و مهدی و هذه اسمائه ثلاثها: بین رکن و مقام با قائم بیعت می‌کنند، نامش احمد، عبدالله و مهدی است». خوب اگر به حدیث وصیت مراجعه کنید، می‌بینید احمد، عبدالله، مهدی، فرزند و وصی و فرستاده امام زمان است. اولین اصحاب امام زمان است. حال پیروان او اینها اهل حق‌اند یا دیگران؟

اصلاً محور اتحاد چیست؟ محور اتحاد شیعه ولایت اهل بیت است آن هم نه ولایت تخیلی، نه امام تخیلی، امام واقعی که در زمین است. در زیارت جامعه کبیره می‌گوییم به وسیله موالات شما اهل بیت تفرقه‌ها تبدیل به ائتلاف و تشکل واحدی می‌شود. اتحاد در جایی غیر از ولایت اهل بیت اصلاً پیدا نمی‌شود، یعنی یا اصلاً اتحادی نیست یا اتحاد بر محور باطل است. همه مردم

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۶۹۱

جمع بشوند حول معاویه، حول عثمان، این چه اتحادی است؟ اتحاد نحسی است. این می شود مثل اتحاد جماهیر شوروی، می شود مثل ولایت متحده آمریکا، متحد است اما چه نوع اتحادی؟ اتحاد بر باطل چه فایده ای دارد؟ ما اتحاد بر محور خلیفه الله را نیاز داریم. خوب خلیفه الله از چه راهی شناخته می شود؟ با وصیت رسول الله، نص تشخیصی، علم و دعوت به حاکمیت خدا.

اما این مساله که آیا اینها کار انگلیس را می کنند؟ عین همین شبهه را به پیغمبر اکرم نیز می کردند. سوره نحل آیه ۱۰۳: «و لقد نعلم انهم یقولون، انما یعلّمه...: آنها به پیغمبر اکرم می گفتند: این حرف هایی که تو آوردی، اینها را یک بشری به تو یاد داده است»، یعنی تو دست نشانده ای. این ها را به تو یاد داده اند که بیایی به مردم بخورانی.

ما اصل سخنان این است که این حرف ها همیشه در زمان همه انبیاء بوده. بله انگلیس و غیر او ممکن است بیایند روایات اهل بیت را بررسی بکنند، همان طور که در تلاویو مرکز شیعه شناسی درست کردند و عین همان چیزهایی که برای قائم گفته شده را در یکی دیگر پیاده می کنند، یک مهدی دروغین درست می کنند.

من فقط یک سؤال برای کسانی که اهل عقل اند مطرح می کنم: اگر قرار بود اینها بیایند با همان قانون معرفت حجت که ائمه اطهار فرمودند، آن را فقط صاحب امر می آورد، کسی را بسازند، پس معنایش این است که، آنها توانستند

رو دست بزنند، یعنی قدرت شیاطین از قدرت خدا بالاتر بود العیاذ باللّه. در حالی که دین ما این جور نمی‌گوید و دست خدا بالاتر از همه دست‌ها و اراده‌اش بالاتر از همه مخلوقاتش است و مخلوقات خدا که نمی‌توانند خدا را دور بزنند و فریب دهند.

پس انگلیس نمی‌تواند، با همان وصیتی که تنها نوشته بازمانده از گمراهی و راه اصلی شناخت قائم است، بیاید شخصی را بسازد و الا آیا ما روز قیامت حق نداریم به اهل بیت عصمت و طهارت بگوییم شما با احادیث تان ما را فریب دادید؟ شما که می‌دانستید قرار است در قرن ۱۵ یک آدم کذابی بیاید با همین قانون معرفت حجت که شماها بیان کردید ما را گمراه کند پس چرا این قانون را گفتید؟ چرا یک قانون دیگر نگفتید که بتوانید از دست شیاطین مصونش بدارید؟

جواب: اولاً اجتماع ۱۰۳۱۳ نفر به گرد قائم آل محمد ربطی به تفرقه در شیعه ندارد زیرا اینها صرفاً بخاطر کمال خلوصی که داشته‌اند زودتر از بقیه به شرف بیعت با امامشان می‌رسند نه اینکه بقیه اصلاً شیعه نیستند و فقط اسمشان شیعه است. زیرا در روایات متعدد این حقیقت بیان شده که ایمان مراتبی داشته و هر کس در رتبه ای قرار دارد و کسی که در رتبه بالاتر است حق ندارد به کسی که در رتبه پایین تر است بگوید تو ایمان نداری تو شیعه نیستی:

«إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةٌ بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا

نظر علماء و فقهاء شیعه درباره احمد الحسن چیست؟ ۱۲۷۱

يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ اِلَى الْعَاشِرِ
فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ»^۱.

همچنانکه خود شما ادعا می کنید همینکه عده تان چند صد هزار نفر است، خوب درباره همینها چه می گوید؟ چرا فقط ۱۰۳۱۳ نفرشان با احمد بیعت خواهند کرد؟ چون بقیه تان کافرند یا فقط ایمانشان در آن حد نیست که اولین بیعت کنندگان باشند؟

ثانیاً اینکه راه شناخت قائم وصیت و دعوت به حاکمیت و علم است را بارها جواب دادیم که هیچ روایتی چنین نگفته و تاویلات خود ساخته شما نیز مخالف احادیث فراوان اهل بیت علیهم السلام است. پس اگر ما به حرف های امام شما ایمان نمی آوریم نه بخاطر نداشتن ایمان است، نه به خاطر عدم پیروی از اهل بیت است، نه به خاطر اینکه فقط ۱۰۳۱۳ نفر به امام زمان ایمان دارند، و نه تقلید کورانه از غیر معصوم است، بلکه بر عکس ما هم احادیث اهل بیت علیهم السلام را به دقت مطالعه کردیم و حرفهای شما را هم گوش داده و بر احادیث اهل بیت عرضه نمودیم و بطلان دعاوی شما برای ما آشکار شده است.

اما راجع به بیعت احمد بین رکن و مقام، این را هم بارها توضیح داده ایم که اولاً سلسله سند این حدیث سنی هستند و ثانیاً در نسخه دیگری محمد ثبت شده نه احمد و ثالثاً در حدیث دیگری تصریح شده آنکه با او بین رکن و مقام

بیعت می‌کنند محمد امام دوازدهم است.

و تازه شما رکن و مقام را هم تاویل به نجف می‌برید که این هم دعوایی بدون دلیل است.

سؤال ۱۹. با وجود این همه مدعی دروغین، چطوری به این شخص اعتماد

بکنیم؟

یمانی: کثرت مدعیان دروغین هیچ وقت معنایش این نیست که مدعی صادق را هم باید تکذیب بکنیم. ما پیرو دلیل هستیم، ببینیم چه کسی با قانون معرفت حجت آمده. اگر کسی صاحب قانون معرفت حجت بود او را تصدیق می‌کنیم و کاری با بقیه نداریم. الآن فرض کنید در زمان حضرت محمد مصطفی هستیم. انصافاً پیغمبر اکرم یک انسان بود و آمد و گفت من فرستاده خدا هستم، به من وحی می‌شود. فرض کنید در همان زمان ۴ نفر مدعی کذاب نبوت هم بودند. آیا معنایش این است که چون آنها مدعی کذاب نبوت بودند ما باید ایشان را هم کذاب بدانیم، یا نه باید از دلیل پیروی می‌کردیم ببینیم ایشان قانون معرفت حجت را دارد یا ندارد؟

به طور ساده عرض کنم هر کس می‌آید می‌گوید من فرستاده خدا هستم، ما از او یک شاهد و بینه می‌خواهیم. الآن یکی می‌آید و می‌گوید من نایب امام زمانم هستم؟ نایب امام زمان یعنی چه؟ یعنی خود امام مهدی باید تو را معرفی کرده باشد یا اجدادش باید خبر داده باشند و به طور مشخص بگویند فلانی فرزند فلانی، با این اوصاف نایب امام زمان است و در چنین زمانی می‌آید با

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چيست؟ ۱۲۷۳۱

چنين ادله اى. اگر چنين ادله اى داشت خوب ما مى گوييم اين نايب امام زمان است.

خوشامد و بدآمد ما كه دليل تصديق و تكذيب نيست. كثر باطل دليلى بر باطل بودن مدعى صادق نيست.

به عنوان مثال در روايت معروفى در كتاب تفسير عياشى، امام صادق مى فرمايد: «ما اشكل عليكم فلم يُشكل عليكم عهد نبى الله و رايته و سلاح هر چيزى براى شما ايجاد شبهه بكنند، وصيت پيغمبر، پرچم پيغمبر، سلاح پيغمبر» كه اين سه قانون شناخت حجت است. اينها براى شما ايجاد شبهه و اشكال نمى كند. اگر كسى آمد و اين چيزها را همراه داشت ما وظيفه داريم كه او را تصديق بكنيم. حالا ۱۰۰ مدعى كذاب هستند، خوب باشند به شما چه ارتباطى دارد؟ در روايت امام صادق داريم كه حضرت به مفضل بن عمر مى فرمايند: ۱۲ پرچم شبيه هم بلند مى شود كه هيچ كدام از هيچ كدام قابل شناخت نيست، يعنى همه مشتبه هستند، باطل مطلق نيستند، باطل مشوب به حق هستند، شبهه دارند. مفضل شروع كرد به گريه كردن كه ما چه كار كنيم يا بن رسول الله در چنين زمانى؟ حضرت اشاره به خورشيد كرد و فرمود: امر و ولايت ما از اين روشن تر است. چون وقتى خداى متعال كسى را بفرستد، او را خودش معرفى مى كند. چگونه معرفى مى كند؟ با عهد نبى الله، يعنى وصيت پيغمبر، آن هم كدام وصيت؟ همان كه رسول الله فرمود: چيزى برايتان مى نويسم كه تا ابد گمراه نشويد يعنى اين تنها نوشته بازدارنده از گمراهى است.

خوب اگر به این هم اعتماد نکنیم به چه چیزی اعتماد بکنیم؟ اگر ما این را هم زیر سؤال ببریم فردا خود امام مهدی را با چه چیزی خواهیم شناخت؟ اگر به مهر و امضای پیغمبر که پای این وصیت خورده، که این شما را گمراه نمی‌کند، کسی مردم را با این گمراه نمی‌کند، کسی با این گمراه نمی‌شود، این را هم فاقد اعتبار بدانیم و بگوییم ممکن است ما را گمراه بکند پس بفرمائید با چه چیزی قرار است از گمراهی نجات پیدا کنیم؟

جواب: امام صادق علیه السلام هرگز نفرمودند راه شناخت قائم عهد نبی و رایت و سلاح است بلکه ابتدا از خروج سفیانی و رخداد خسف بیداء و فرار قائم به مکه و اجتماع ۳۱۳ نفر گرد ایشان و صیحه آسمانی که همه اهل زمین بشنوند سخن می‌گویند بعد می‌گویند وقتی از مکه خروج کرد با او عهد نبی و رایت و سلاح ایشان است و بعد می‌گویند اگر این سه تا بر تو مشتبه شد صیحه آسمانی بر احدی مشتبه نمی‌شود. پس در حقیقت ملاک شناخت قائم مجموعه این امور می‌باشد و در صدر همه اینها صیحه است. غیر از اینکه علامت بودن پرچم و سلاح و رایت را در ظرف مکانی مکه و ظرف زمانی بعد از خسف بیداء و اجتماع ۳۱۳ نفر و هنگام خروج از مکه دانسته‌اند و همین‌ها ثابت می‌کند مراد از پرچم و سلاح شی ای خارجی است نه آن تاویلاتی که شما می‌گویید.

در ثانی از کجا در آوردید که مراد از عهد نبی همان وصیت پیامبر است؟ و همچنین وقتی وصیت وفات پیامبر سه روایت دیگر دارد که در دو تا تصریح به دوازده نفر شده نه بیشتر و در یکی دیگر اسامی تک تک این خلفای دوازده گانه

نظر علماء و فقهاء شيعه درباره احمد الحسن چيست؟ ۱۲۷۵

نيز ذكر شده و هيچ اشاره اى به مهديين و خلافت آنها نگشته چرا به تك روايتى موهوم چسبيده ايد و آن سه روايت را ناديد مى گيريد؟ و از همه مهمتر همين وصيتى كه شما آن را عاصم از گمراهى مى دانيد به خاطر ذكر نكردن نام مهدي دوم موجب گمراهى گروه بزرگى از يمانى ها شده و به نام راياتى ها قائل به ظهور مهدي دوم شده اند.

جلسه دهم

آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای

احمد نباید به علما و کارشناسان دین

مراجعه کنیم؟

آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای احمد نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟

سؤال ۲۰. آیا درباره تشخیص حقانیت ادعای احمد نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم. مردمی که درس دین نخوانده‌اند نباید سراغ متخصصین دین بروند؟

یمانی: اگر منظورتان از مراجعه به علماء، تقلید از علماست، به گواهی آیات و روایات اهل بیت و دلیل عقلی اصل تقلید در دین از غیر معصوم باطل است. و از جمله آیات قرآن کریم به حسب تفسیر اهل بیت آیه: «إتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله» است.

ما هیچ دلیلی بر حجیت تقلید نداریم، نه از قرآن، نه از عترت و نه حتی دلیل عقلی؛ حال اگر قبول کنیم که تقلید در مسائل شرعی اشکال ندارد خوب در تمام رساله‌های توضیح المسائل صفحه اول، دوم نوشته، تقلید مخصوص به احکام شرعی است یعنی در اصول دین تقلید کردن باطل است. پس شما اگر مقلد هم باشید در این جا به فتوای همان مرجع تقلیدتان حق ندارید تقلید کنید. جواب: اولاً این ادعا که هیچ دلیلی بر تقلید نداریم نه از قرآن و نه از عترت واقعاً از طرف شما بعید است. شما که تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام را قبول دارید و به روایات آن استناد می‌کنید چطور این حدیث را در آن ندیده‌اید که می‌گوید:

«بین تقلید شیعه از علمای شان و تقلید یهود از علمای شان فرق است زیرا آنها از علمایی تقلید می‌کردند که می‌دانستند صریحاً دروغ می‌گویند و حرام خوارند و رشوه می‌گیرند و احکام را از روی عمد تغییر می‌دهند و شدیداً متعصبند تعصبی که به خاطر آن حتی دست از دین بر می‌دارند ... و اما در میان شیعه فقیهی که مراقب نفسش باشد حافظ دینش باشد مخالف هوسش باشد مطیع امر مولایش باشد برای مردم تقلید از او رواست»:

«قَالَ رَجُلٌ لِّلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامَّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ فَإِنَّ لَمْ يَجْزُ لِأَوْلِيكَ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَمْ يَجْزُ لَهُؤُلَاءِ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَقَالَ ع بَيْنَ عَوَامَّنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ بَيْنَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرَقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا قَالَ بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرَّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَرَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ بِقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۱۴

يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَلَا تَصَدِيقُهُ فِي حِكَايَاتِهِ وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَالُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَأَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ وَكَذَلِكَ عَوَامُّ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفُسْقَ الظَّاهِرَ وَالْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا وَإِهْلَاكِهِ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا وَالتَّرْفُفِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامَّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفُسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ - فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ»^۱

این روایت را مرحوم طبرسی نیز در کتاب احتجاج آورده^۲، همان کتابی که در مقدمه اش تصریح می کند من فقط روایات متواتر و مشهور یا لاقبل موافق عقل و شرع را در آن ثبت کرده ام.^۳

اشکال نکنید که این فقط یک تک روایت است، زیرا شما در خیلی جاها به تک روایت تمسک می کنید و آن را در حکم خبر متواتر می گیرید مثل اینکه لفظ

۱. التفسیر المنسوب ص ۲۹۹-۳۰۰

۲. الإحتجاج ج ۲ ص ۴۵۷-۴۵۸

۳. الإحتجاج ج ۱ ص ۱۴

شیعه بر ائمه اطلاق شده است که فقط یک روایت آن هم در همین تفسیر منسوب در این باره وجود دارد.

اما غیر از این، روایات دیگری نیز وجود دارد، از جمله:

در همان تفسیر از پیامبر نقل می‌کند: اگر هر عالم علمش را به عالم بعدی ندهد و بمیرد مردم جاهلان را به عنوان رهبران دینی انتخاب می‌کنند و از آنها می‌پرسند و آنها نیز فتوا به غیر علم می‌دهند و گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند:

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنْ يَقْبِضُهُ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ فَإِذَا لَمْ يُنْزَلْ عَالِمٌ إِلَى عَالِمٍ يَصْرِفُ عَنْهُ طَلَابُ حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ يَمْنَعُونَ الْحَقَّ أَهْلَهُ وَ يَجْعَلُونَهُ لِعَيْرِ أَهْلِهِ وَ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُسَاءَ جُهَالًا فَسَنَلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا»^۱.

در این روایت اهل فتوا و فتوا دادن ذم نشده بلکه فتوا دادن جهال مذمت شده است.

نیز در روایت دیگری امام باقر علیه السلام به ابان فرمودند: در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست دارم در میان شیعه ام افرادی مثل تو باشند:

«اجلس في مسجد المدينة و افت الناس فاني أحب أن يري في شيعتي مثلك»^۲.

دقت شود حضرت نمی‌گویند بنشین و حدیث بخوان بلکه می‌گویند فتوا

۱. التفسیر المنسوب ص ۵۲-۵۳

۲. رجال النجاشی ص ۱۰

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۳۱۴
بده. خوب وقتی فتوا دادن در زمان خود معصومین علیهم السلام جایز بوده آیا در عصر
غیبت که مردم به هیچکس دسترسی ندارند حرام است؟!
و از این روایات زیاد است، من فقط جهت آشکار کردن این دروغ که تقلید
مستند شرعی ندارد مشتئی از خروار را ذکر کردم.
و اما در قرآن آیه نفر وجود دارد که توضیح آن جای دیگری می‌طلبد.
و اما اینکه عقل هیچ دلیلی بر تقلید نمی‌بیند، این دروغ هم با روشن شدن
تخصصی بودن دین کاملاً آشکار می‌گردد: اولین وجه تخصصی بودن دین، زبان
آنست که عربی قرآنی می‌باشد و عموم مردم عربی قرآنی یاد ندارند لذا باید به
مترجم مراجعه کنند و این اولین مرحله از تقلید است.
مراد از عربی قرآنی اینست که زبان قرآن غیر از عربی بودن دارای لغات و
اصطلاحات خاصی است که نیاز به یادگیری در سایه یادگیری علوم عربی مثل
صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغت و تفسیر دارد.
خوب آیا شما انتظار دارید همه مردم کار و کسب و زندگی خود را رها کنند
و بروند سالها این علوم را فرا بگیرند؟ آیا نظر اسلام این بوده است؟ نه، در آیه
نفر صریحاً اعلام می‌کند که همه نمی‌توانند دنبال فقهت در دین بروند.
بماند که در قرآن آیات متشابه هست، آیات عام هست، آیات مجمل
هست، آیات ناسخ و منسوخ هست که هر کسی از آگاهی ندارد.
تازه این درباره قرآن بود که فقط پانصد آیه پیرامون احکام دارد، اما روایات
که بالغ بر ۱۲۰۰۰ هزار حکم شرعی را در بر گرفته چه؟ همه مردم بروند ۱۱۰

جلد بحارالانوار و ۳۰ جلد وسایل الشیعه را فرا بگیرند؟ آیا این معقول است؟
 حال بماند که در میان روایات، چقدر احادیث تقیه ای داریم، چقدر
 روایات جعلی داریم، چقدر روایاتی داریم که مخالف مذهب شیعه بوده و
 توسط پنج امامی ها، شش امامی ها، غلات، هفت امامی ها، سنی ها و ملحدان
 متظاهر به تشیع وارد احادیث شیعه شده است! خوب مردم بروند معیار
 تشخیص همه این موارد را هم یاد بگیرند تا تحت تاثیر احادیث دروغین منحرف
 نشوند؟!

لازمه این حرف اینست که همه مردم باید خودشان مجتهد باشند و اتفاقاً
 فقها هم همین را می گویند که اصل اولی اینست که هر کس خودش مجتهد
 باشد یا اگر نیست در دین احتیاط کند که کمتر از اجتهاد هم نیست، و اگر
 نمی تواند احتیاط کند باید از یک مجتهد که رفته همه اینها را یک عمر وقت
 گذاشته و بدست آورده تقلید کند. حال اگر مجتهد در بعضی موارد هم اشتباه
 کرد اشکالی ندارد مثل اینکه اگر راوی حدیث را از امام اشتباه نقل کرده باشد،
 چون هیچ راه دیگری غیر از این وجود نداشته است.

اما اینکه تقلید در اصول دین جایز نیست؟ شما اصلاً می دانید دلیل این
 فتوا چیست و اصلاً منظور از اصول دین چیست؟

۱. از جمله امام باقر علیه السلام درباره مغیره بن سعید فرمودند: خدا مغیره بن سعید را لعنت کند، او کتب
 اصحاب پدرم را می گرفت و احادیثی که پدر فرموده بود را در آنها وارد می کرد. رجال الکشی
 ص ۲۲۴

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۵۱۹

منظور از اصول دین در رساله، تنها اعتقاداتی است که اثباتش توسط عقل صورت می‌پذیرد که چون همه در داشتن عقل مساوی هستند باید خودشان اصول خود را اثبات کنند و حق ندارند از شخص دیگری تقلید نمایند زیرا او در داشتن عقل با آنها مساوی است. اما عقایدی که با عقل ثابت نمی‌شود بلکه مستندش نقل است مثل اینکه امت اسلام چند امام دارد یا معاد جسمانی است یا روحانی یا جایگاه خواب در شناخت دین و شریعت چه مقدار است؟ همه اینها مسائلی است که باید با بررسی قرآن و روایات ثابت شود و همانطور که در چند سطر قبل توضیح دادیم تمام مردم نمی‌توانند مراجعه مستقیم به قرآن و روایات داشته و خودشان همه مسائل دین اعم از عقائد و احکام را بدست آورند.

اتفاقاً در روایتی از امام هادی علیه السلام به این مساله تصریح شده که اگر بعد از غیبت حضرت قائم نبودند علمایی که به او دعوت کنند و با برهانهای الهی از دین محافظت نمایند و بندگان ضعیف الاعتقاد را نجات دهند احدی باقی نمی‌ماند الا مرتد می‌شد:

«وَعَنْهُ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ ع مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَزْتَدَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ

صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَيْنَكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱.

و اما پاسخ آیه ای که قرائت کردید اینست که با توجه به روایات ذیل آیه، مقصود آن، مردمی است که با وجود علم به باطل بودن حکم علمایشان باز از آنها تبعیت کرده، به فتوای آنها استناد می نمودند مثل اینکه می داستند ربا حرام است اما چون علمایشان حلال کرده بودند آنها هم ربا می خوردند، یا مثل اینکه یقین داشته باشند حجاب بر زن واجب است اما فقیه دنیا پرستی بیاید فتوا دهد برهنگی زنان بی اشکال است و زنها بروند خود را برهنه کنند. چنین تقلیدی است که قرآن از آن مذمت کرده، در حالیکه تقلیدی که شیعه می کند با علم به باطل بودن فتوای مجتهد نیست و الا بر او هم چنین تقلیدی حرام است، و این معنای رب قرار دادن علما من دون الله است. از جمله امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید: «منظور از رب قرار دادن آنها این نبود که نمازشان را برای آنها می خواندند و روزه شان برای ایشان می گرفتند بلکه المحاسن / ج ۱ / ۲۴۶ / ۲۸ باب لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق ص : ۲۴۶

۲۴۴ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَا صَامُوا وَلَا كُنْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»^۲.

یمانی: سخن ما در تقلید همانست که گفتم، جواب روایت تفسیر منسوب

۱. الإحتجاج ج ۱ ص ۱۸

۲. المحاسن ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۲۴۴

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۷/۱

را هم در جای خود دارم. اما اگر منظورتان از مراجعه کردن، از این باب باشد که شما از اهل علم و عمل مشورت بگیرید، من در این جا یک مساله عقلی برای شما تبیین می‌کنم: بنده آمدم ادعای اجتهاد کردم و گفتم من مجتهد و فقیه هستم. شما آیا برای اینکه درباره امر من تحقیق کنید که این فلانی واقعاً مجتهد هست یا نه می‌روید به شاطر و بقال مراجعه کنید و بگویید به نظر شما این مجتهد هست یا نه؟ هر کس این کار را بکند شما می‌خندید و فکر می‌کنید این کارش اوج حماقت است، چرا؟ می‌گویید: اگر می‌خواهیم ادعای این مدعی اجتهاد را بررسی کنیم یا باید به مجتهدین بالاتر از خودش مراجعه کنیم و از آنها تحقیق و تبیین کنیم یا لااقل به مجتهدینی که در حد خودش هستند.

حال شخصی آمده ادعا می‌کند من رسولم، فرستاده ام، خلیفه خدا هستم. ما برای اینکه در مورد امر این تحقیق کنیم - نه تقلید که از اساس باطل است - می‌توانیم به کسانی مراجعه کنیم که اصلاً مقامشان با او قابل مقایسه نیست؟ یعنی به نظر شما جایگاه علماء و فقهاء نسبت به جایگاه مهدی چقدر است؟ فاصله آنها خیلی بیشتر از فاصله یک مجتهد تا بقال و شاطر است. یعنی همان جوری که من اگر ادعای اجتهاد کردم شما مراجعه کنید به بقال همه مردم حکم به سفاهت شما می‌کنند، اگر شخصی آمد ادعای نبوت کرد، ادعای رسالت کرد، ادعای امامت کرد، شما بروید به علماء و فقهاء مراجعه کردید، این خیلی احمقانه تر و سفیهانه تر است، چون فاصله نبی و خلیفه الله با جایگاه علماء و فقهایانی که در مدارس رفتند و یک سری علوم اصطلاحی را یاد گرفتند خیلی

بیشتر از یک فاصله مجتهد با بقال و شاطر است. پس ما باید به چه کسی مراجعه کنیم؟ به کسی که در حد همان خلیفه الله یا بالاتر از اوست. یعنی یا باید به خدا مراجعه بکنیم یا باید به خلفاء خدا مراجعه بکنیم که تقریباً مقامشان در همان حد خداست. برای تحقیق و تبیین باید به آنها مراجعه کرد نه به کسی که مقامش بسیار پایین تر است.

به علاوه وقتی شما به روایات زمان نگاه ظهور بکنید می بینید که در احادیث متعدد آمده: اولین دشمنان قائم، اولین مخالفان قائم، اولین کسانی که قائم را تکذیب می کنند و حتی فتوا به قتلش می دهند، فقها هستند. خوب کدام عاقلی می آید برای تحقیق در رابطه با ادعای قائم به کسانی مراجعه کند که طبق احادیث پیغمبر اکرم و اهل بیت پیغمبر بدترین خلق خدا در زمان ظهورند و مردم را همان ها گمراه می کنند؟ امام احمد الحسن می فرماید: شما را به خدا قسم می دهم آیا قبل از اینکه بروید سراغ علماء و در مورد امر من سؤال کنید، رفتید سراغ پیغمبر و اهل پیغمبر درباره وضعیت و حال علمای آخر الزمان سؤال کنید؟ خیلی کلام حکیمانه است. شما قبل از این که به فقهاء مراجعه کنید تا در رابطه با احمد الحسن بپرسید چرا نرفتید سراغ خدا و پیغمبر و اهل بیت در مورد خود علمای آخر الزمان سؤال کنید و بپرسید آیا آنها قابل اعتماد هستند یا نه؟

چطور شد شما وقتی بچه ات مریض بشود و دکتر جوابش کند نه بیت آقای سیستانی دخیل می بندی نه به فلان دفتر سیاسی؟ فقط مستقیم می روی در خانه حضرت ابوالفضل العباس، اما این جا در رابطه با شناخت قائم به ابوالفضل

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۸۹۱

العباس مراجعه نمی‌کنی؟ یعنی به نظر شما حضرت عباس نمی‌تواند جواب شما را بدهد؟ یا العیاذ باللہ بخیل است و جواب شما را نمی‌دهد؟ یعنی وقتی کار به این جا رسید ائمه اطهار دیگر به نظر شما مرده‌اند و پاسخی نمی‌دهند؟ دیگر اینجا باید به کسانی مراجعه کنیم که اهل بیت فرمودند اولین دشمنان قائم آل محمداند؟ عقل شما این را می‌گوید؟ چرا به ائمه مراجعه نمی‌کنید؟ چرا به خدا مراجعه نمی‌کنید؟

جواب: هر چند شما کلاً اهل قیاس هستید که بنیان گزارش شیطان بوده، اما گاهی قیاس‌هایی می‌کنید که انسان در عقل شما شک می‌کند.

آن شاطر هیچ چیز از اجتهاد نمی‌داند که بتواند تشخیص دهد این مدعی اجتهاد، واقعاً مجتهد است یا نه، در حالیکه علمای دین کاملاً به معیارهای شناخت مدعی حق از باطل واقفند و تنها همین‌ها بوده‌اند که همیشه کذب مدعیان دروغین را برای مردم آشکار کرده‌اند و الا مردم که آگاهی چندانی از دین ندارند.

شما می‌گویید چرا به ائمه مراجعه نکنیم. اگر منظورتان مراجعه علمی است که شیعه فقط دسترسی به احادیث آنها دارد و همانطور که توضیح داده شد غیر متخصص نمی‌تواند حق را از میان صدهزار حدیث مخلوط با تقیه و تحریف و جعل تشخیص دهد و اگر منظورتان توسل به حضرت عباس است که برویم متوسل شویم تا حق را به ما نشان دهند، مستند شرعی این ادعا چیست؟ مستندتان جواز شفا گرفتن است؟ آخر شفا گرفتن که یک امر دنیوی است چه

ربطی به کشف حقانیت مدعی دارد که امری دینی و اخروی است؟ چگونه از قیاس یکی به دیگری حجیت توسل به ائمه برای فهم عقاید و دین درست را استنباط می‌کنید؟ کجا ائمه چنین دستوری به ما دادند؟! اصل خود این مساله بحثی تخصصی است که شما فتوایش را داده اید و کسانی که به حرف شما در این باره گوش دهند از شما تقلید کرده‌اند.

اما اینکه چون احادیث گفته‌اند بدترین دشمنان قائم علما و فقها هستند پس الآن همه علما و فقها فاسق و بی‌دینند و نباید به آنها مراجعه کرد. اولاً عموم این روایات از اهل سنت بوده و اصلاً توسط اهل بیت بیان نشده است، و آنها که به توسط شیعه نقل شده ضعف سندی دارد و معلوم نیست از معصوم صادر شده باشد. ثانیاً خیلی از آنها مقید به آخر الزمان نیست و فقط خبر می‌دهد زمانی می‌رسد که علما بد می‌شوند در حالیکه ممکن است این صدها سال قبل اتفاق افتاده باشد، ثالثاً هیچ دلیلی نداریم که الآن آخر الزمان است تا آن روایات که درباره آخر الزمان یا قائم می‌باشد را بر علمای فعلی تطبیق دهیم، رابعاً این روایات دارای معارض های فراوان است، از جمله پیامبر فرمودند: زمانی بر اتمم برسد که از علما فرار می‌کنند همانگونه که گوسفند از گرگ فرار می‌کند چون چنین کنند خدا آنها را به سه چیز مبتلا می‌کند: برکت از اموالشان می‌رود، گرفتار سلطان ستمگر می‌شوند، بدون ایمان از دنیا می‌روند:

«سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ عَنِ الدَّبِّ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبَرَكَاتِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ الثَّانِي

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۱۴

سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ الثَّالِثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِإِلَافَةِ إِيْمَانٍ»^۱.

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانیکه صالح از قوم خود غائب بود خدا عادل تر از آن بود که زمین را بدون عالم رها کند، عالمی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، و مردم نیز بر دین خدا بودند تا صالح بازگشت و مثل قائم مثل صالح است:

«إِنَّ صَالِحًا عَ غَابَ عَن قَوْمِهِ زَمَانًا ... قُلْتُ هَلْ كَانَ فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِإِلَافَةِ عَالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ مَكَثَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ عَلَى فِتْرَةٍ لَا يَعْرِفُونَ إِمَامًا غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عَ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عَ مَثَلُ صَالِحٍ»^۲.

خوب این مساله همینک در حال رخ دادن است و اگر به ادعای شما الآن آخر الزمان باشد پیامبر دوری کردن از علما را مساوی با خروج از دنیا بدون ایمان دانسته اند.

اینها همه به کنار، یکی از راه های فهم صحت روایت، تطبیق محتوای آن با خارج است. مثلاً اگر یک روایت با سند صحیح بگوید هر خوابی که مومن می بیند صادق است، خوب ما که از بیرون می دانیم همه خوابهای مومن صادق نیست و اتفاقاً خواب صادق خیلی کم پیش می آید. در نتیجه یا باید اطلاق

۱. جامع الأخبار ص ۱۳۰

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۷ ح ۶

روایت را کنار بگذاریم و بگوییم منظور همه خوابهای مومن نبوده، یا باید در موضوع تصرف کنیم و بگوییم منظور هر مومنی نیست بلکه خالص ترین مومنان مرادند و یا باید روایت را کنار بگذاریم چونکه با واقعیت بیرونی تطبیق ندارد. در مورد علما نیز همین گونه است. شما فکر می کنید شیعه فقط آقای سیستانی و آقای مکارم و آقای کورانی را دارد که مدام با شبهه وارد کردن به رفتار و اعمال آنها می خواهید همه علما را فاسق و کذاب معرفی کنید؟ شیعه دهها هزار عالم دارد و زندگی خیلی از اینها پیش روی ماست و می بینیم که چطور زاهدانه و متقیانه زندگی می کنند، امام شما که اینقدر سنگ آیت الله باقر صدر و محمد صدر را به سینه می زند تا نظر حامیان مقتدا صدر و مخالفان آیت الله سیستانی را به خود جلب کند مگر فاصله آن دو شهید با دیگر علما چقدر است که به یکباره همه فاسق و فاجر و بی دین شده اند؟ مگر شهیدان صدر شاگرد علمای قبلی نبودند و مگر همان دو شاگردانی پرورش نداده اند که همینک جزو علما هستند. شما از چند ده هزار عالم شیعه در اقصی نقاط دنیا فقط چند نفر ایرانی و چند عراقی را می شناسید اما نسبت به همه آنها حکم می کنید که فاسق و کذابند فقط بخاطر اینکه چند حدیث گفته علمای آخر الزمان یا زمان قائم فاسق و کذابند؟ نه آقا جان بیا واقعیت خارجی را از نزدیک ببین تا بفهمی مراد آن احادیث چه بوده؟ آیا فقهای بعد از خروج و اثبات قائمیت نبوده؟

زیرا طبق روایات فراوان، قائم آل محمد امام دوازدهم علیه السلام است که بین ظهور تا قیامش فقط سه ماه و ۱۷، ۱۸ روز فاصله است لذا عموم مردم او را بعد

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۳۱۹

از خروج می‌شناسند در نتیجه فقهای که بعد از اثبات قائمیت او با وی به مخالفت بر می‌خیزند فاسق و کذاب می‌باشند حال آیا این علما و فقها از شیعه‌اند؟ حتی یک حدیث در این باره ندارید اما ما چندین حدیث می‌آوریم که سخن از فقهای زیدیه و بتریه می‌زند^۱، یا سخن از کسانی که شعارشان خوانخواهی عثمان است^۲، و با توجه به این احادیث در می‌یابیم که مراد فقها و علمای شیعه نیست که آنها پیوسته حامی و حافظ مذهب شیعه بوده‌اند. بله منکر این نمی‌شویم که ممکن است عالمی در شیعه پایش بلغزد و با امام مخالفت کند همچنانکه وکلای امام کاظم علیه السلام چنین کردند اما این عمومیت ندارد و شامل همه علمای شیعه نمی‌شود.

یمانی: اینکه الآن آخر الزمان است ادله فراوانی دارد و اینکه مراد همه علما هستند چه شیعه و چه سنی از اطلاق روایات بدست می‌آید و ما هم روایات را ول نمی‌کنیم برویم سراغ تطبیق، پس وقتی روایات گفته‌اند علما فاسق هستند حتماً هستند و نیازی به تحقیق ندارد. اما جالب اینجاست که خود این شخص مدعی که آمده و می‌گوید من وصی و فرستاده امام زمانم، خودش می‌گوید درباره حقانیت من از خدا و اهل بیت سؤال کنید آنها شهادت می‌دهند. این ادعا خیلی ادعای بزرگی است. ایشان می‌گوید در رابطه با من از قرآن سؤال کنید، استخاره با قرآن بگیرید، آن هم شهادت به حقانیت من می‌دهد. اول دعوتش در

۱. دلایل الإمامة ص ۴۵۵-۴۵۶

۲. الغیبة للطوسی ص ۴۷۵

عراق می فرمود: سرتان را بگذارید بر سجده و عهد کنید سرتان را از سجده بلند نکنید تا خدای متعال به شما جواب بدهد و من را به شما معرفی کند که حق هستم یا باطل. ایشان می گوید: سه روز، روزه بگیرید و توسل به حضرت زهرا بکنید و دعای رؤیا بخوانید تا خود ائمه اطهار به شما پاسخ بدهند در رؤیا، در بیداری، در مکاشفه، با معجزه، با هر طریقی که خودشان صلاح می دانند. این امر دیگر به دست آنهاست، به دست ما نیست.

جواب: عزیزم احمد اگر توجه داشت می فهمید که تا حقانیت خودش را برای ما ثابت نکند نمی تواند برای ما دستور العمل شناخت حجت خدا بیچد و دعا و روزه و استخاره ای را مطرح کند که در شریعت اسلام وجود ندارد. به چه دلیل من باید به دستور احمد سرم را به سجده بگذارم و تا خدا جوابم را نداده از سجده بلند نکنم؟ خیلی روشن است که من وقتی به دستور العملی اقدام کنم که در دین نیامده، عمل به بدعت کردم و راه تسلط شیطان را بر خودم باز نمودم و لذا هر چه در این باره بینم یا بشنوم شیطانی و باطل است نه رحمانی.

چه شد؟ تا دیروز که شما دم از قانون معرفت حجتی می زدید که از آدم تا خاتم واحد بوده است اما نوبت به احمد که می رسد قانونی طرح می کنید که برای امت اسلام وجود نداشته است؟ قانون دعای رؤیا، قانون سه روز روزه، قانون استخاره برای شناخت حجت خدا؟

نه آقا جان مساله به این سادگی که شما می گوئید نیست. اگر ادله روایی

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۵

احمد متقن بود هیچ نیازی به خواب و روزه و استخاره نبود، اینها را کسی مطرح می‌کند که طریقهش از اهل بیت جداست و ادله سستش برای کسی قانع کننده نیست لذا با بدعت جلو می‌آید تا از نیروهای شیطانی مدد گیرد، و طبیعی است که اگر کسی تن به بدعت دهد از ولایت خدا خارج شده خدا هم مسئولیتی جهت حفظ او از گمراهی ندارد.

یمانی: استخاره در اسلام نیست؟ تا دیروز آقایان علماء دفتر استخاره داشتند، ساعت استخاره داشتند، در مورد هر کبیر و صغیری برای مردم استخاره می‌گرفتند و می‌گفتند استخاره شما را هدایت می‌کند. این جا که رسید قائم آل محمد آمده و می‌گوید قرآن شهادت به من می‌دهد اگر کسی با این ادله قانع نشد، نفسش مطمئن نشد، استخاره به قرآن بگیرد. می‌گویید: نه نه نه، این راه نیست. از علماء سؤال کنید! چه شد؟ تا دیروز به مردم می‌گفتید که مردم در هر کبیر و صغیرتان مراجعه کنید به اهل بیت خدا، آنها به شما جواب می‌دهند اما به این جا که رسید دیگر ائمه اطهار همه مرده شدند؟ دیگر ائمه اطهار همه ساکتند، حرف نمی‌زنند؟ مردم باید به علماء مراجعه کنند، از علماء سؤال پرسند؟ حسبنا الله و نعم الوکیل.

جواب: اولاً که علماء هیچگاه تبلیغ استخاره نکردند و نگفتند در هر صغیر و کبیری استخاره کنید و حتی بسیاری از دفاتر اصلاً استخاره نمی‌گیرند یا در مورد مسائل مهم مثل ازدواج و طلاق استخاره نمی‌کنند. ثانیاً علماء هرگز نگفتند استخاره شما را هدایت می‌کند بلکه جایگاه استخاره تنها رفع تحیر در امورات

دنیوی است. لذا قبل از ظهور احمد هم اگر کسی زنگ می‌زد و می‌گفت می‌خواهم درباره حقانیت صوفیه یا عرفان حلقه یا اهل سنت یا وهابیت یا انقلاب یا ضد انقلاب یا هر چیزی دیگری از این قبیل استخاره کنم همین جوابی را می‌دادند که الآن به شما می‌دهند: استخاره هیچ جایگاهی نسبت به مسائل دینی و تشخیص ضلالت از هدایت ندارد.

ثالثاً چقدر ادله احمد سست و بی اساس بوده که گفته اگر با اینها قانع نمی‌شوید بیایید با ادله ای سست تر مثل خواب و استخاره قانع شوید؟

یمانی: دلیل حقانیت احمد این است که پیغمبر اکرم و اهل بیت او را معرفی کرده‌اند. آن هم چه جور معرفی؟ اسمش را گفته‌اند، اوصافش را گفته‌اند، زمان ظهورش را گفته‌اند: هنگامی که کف دستی در آسمان ظاهر می‌شود، ملخ‌های قرمز به مزارع کشاورزی حمله می‌کنند. دقیقاً زمان ظهورش را گفته‌اند: عبدالله در عربستان به درک واصل می‌شود، قبش فهدی در عربستان به هلاکت می‌رسد. رنگ پوستش را گفتند، شکل و شمایلش را گفتند، نام پدرش را گفتند، منطقه دقیق محل تولدش را گفتند. خوب اگر ما اهل تحقیق و تبیین هستیم، چرا به آل محمد مراجعه نمی‌کنیم؟ چه شد؟ آل محمد تا دیروز حجت بودند، مراجعه به آنها می‌کردید، الآن دیگر حجت نیستند؟ استخاره دیگر حجت نیست؟ توسل به اهل بیت حجت نیست؟ مکاشفه حجت نیست؟ کتاب‌های علماء را نگاه کنید پر است از رؤیا و مکاشفه، پر است از استخاره اما اینجا که

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۷/۱

رسید بدعت شد و باطل؟!!

جواب: کجا اهل بیت او را معرفی کرده‌اند؟ در ضمن روایات ضعیفی که اصل صدورش از آنها قابل اثبات نیست؟ بفرمایید اهل سنت او را معرفی کرده‌اند زیرا بسیاری از احادیث مورد استناد شما مال اهل سنت است نه شیعه. کف دست ادعایی هم ۹ سال بعد از ظهور احمد اتفاق افتاده و با علائمی که در روایت گفته شده نیز تطبیق ندارد. ملخ‌های سرخ هر از گاهی حمله می‌کنند و اصلاً ملخ به تنهایی نشانه ظهور نیست بلکه این در کنار سه علامت دیگر در همان حدیث و در کنار دهها و صدها نشانه دیگر در احادیث دیگر ذکر شده که شما از همه آنها چشم پوشی می‌کنید. چرا اسمی از سفیانی نمی‌آورید که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«سفیانی به عنوان علامت ظهور برای شما کفایت می‌کند: كَفَاكُمْ
بِالسُّفْيَانِيِّ عَلامَةً»^۱

و فرمودند: در خانه بنشین تا اینکه به تو خبر برسد سفیانی خروج کرده، چون این خبر را شنیدی به سوی ما بیا حتی اگر شده با پای پیاده: «يَا سَدِيرُ الزَّم
بَيْتِكَ وَ كُنْ جَلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ
السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَيَّ رَجُلِكَ»^۲.

و فرمودند: سفیانی از علائم حتمی است که بدون شک واقع می‌شود: «إِنْ

۱. الکافی ج ۸ ص ۲۶۴ ح ۳۸۱

۲. الکافی ج ۸ ص ۲۶۴-۲۶۵ ح ۳۸۳

السفیانی من المحتوم الذی لا بدّ منه»^۱.

نیز فرمودند: «زمانیکه سفیانی پنج منطقه را تصرف کرد منتظر فرج باشید: إذا ملك كور الشام الخمس: دمشق، حمص، فلسطين، الاردن و قنسرین، فتوقعوا عند ذلك الفرج»^۲.

اما قصه عبد الله و فهد از احادیث اهل بیت نیست منقول از مسند احمد است و تازه فهد هم نگفته فقط گفته نامش نام حیوانی است و تازه مرگ عبد الله ۱۵ سال پس از ظهور احمد رخ داده پس چگونه علامت ظهور بوده؟ اما رنگ پوست که هیچ، تمام خصوصیات صورت و بدن هم گفته شود باز قابلیت انطباق بر دهها نفر را دارد و اتفاقاً علی محمد باب عموم آن نشانه ها را منطبق بر خود می دانست: رنگی سفید، ابروان کمانی، ابروان از هم گشاده، بینی کشیده و قلمی و ... این نشانه های کلی راه شناخت حجت خدا نیست بلکه راه شناخت مدعیان دروغینی است که فاقد این نشانه ها می باشند. تازه شما که خودت احمد را ندیدی و از مکتب نجف تقلید می کنی.

و البته خوب است این را بدانید که خود مکتب نجف درباره رنگ پوست احمد اختلاف دارد و معلوم نیست رنگ او سفید بوده یا تیره، ابروانش کمانی و نازک بوده یا پر پشت و صاف؛ حال شما که اصلاً او را ندیده اید به رنگ پوستش

۱. الغیبة للنعمانی ص ۳۰۱

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۱-۶۵۲ ح ۱۱

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۲۹۹۱

استدلال می‌کنید؟

اما اینکه اهل بیت نام پدرش را گفتند، کجا گفتند؟ شما به روایتی از اهل سنت استناد می‌کنید که گفته نام پدرش نام پدر من است و بعد از خودتان در می‌آورید که مراد از پدر، جد بیستم یعنی اسماعیل بوده. پس این را اهل بیت نگفته‌اند.

نام دقیق منطقه ولادتش را گفته‌اند؟ این تنها در یک روایت از اهل سنت وارد شده و قرائت متنش هم مدینه بوده اما شما از پیش خودتان مدینه می‌خوانید و ادعا می‌کنید منطقه ولادت احمد مدینه بوده در حالیکه او در روستای الهویر متولد شده است. غیر از اینکه در ادامه این روایت چیزهایی گفته شده که توسط یمانی‌ها سانسور می‌شود از جمله: (۱) می‌گوید نامش نام پدر پیامبر است (۲) محل هجرت مهدی بیت المقدس است در حالیکه احمد به عمرش بیت المقدس را ندیده (۳) صفات جسمانی برای مهدی ذکر می‌کند که هیچکدامش در احمد نبوده است (۴) می‌گوید پرچم مهدی که همان رایت پیامبر است پارچه ای مخملی به رنگ سیاه و مربعی شکل است (۵) می‌گوید این پرچم از زمان وفات رسول خدا باز نشده است در حالیکه هیچکدام از اینها با تاویل پرچم به حاکمیت الله نمی‌سازد.

اما اینکه کتب شیعه پر از خواب و مکاشفه است خوب باشد این چه ربطی به شناخت مدعی قائمیت دارد؟ کدام فقیه شیعه، خواب و مکاشفه را راه شناخت قائم معرفی کرده است؟ وقتی حدیث صحیح‌السند می‌گوید حتی امر مستحبی

مثل اذان با خواب ثابت نمی‌شود^۱، شناخت حجت که رکن اساسی دین می‌باشد با خواب قابل شناخت و اثبات است؟!

یمانی: خود ائمه اطهار فرمودند: وقتی که قائم ما بیاید ما اهل بیت را می‌بینید که دورش جمع شدیم. امام صادق فرمودند: «فاذا رأیتمونا قد اجتمعنا علی رجل فانهدو الینا بالسلاح: وقتی ما اهل بیت را دیدید که دور یک نفر جمع شدیم - یعنی بهش اشاره می‌کنیم، کسی را نشون می‌دهیم او قائم است - با سلاح به سمت ما بیایید». خوب احمد الحسن می‌گوید: چه جور ممکن است امروز ائمه اطهار را دور یک نفر ببینیم، در حالی که اینها از دنیا رفته‌اند، در زمان‌های مختلف زندگی کرده‌اند؟ آیا این غیر از رؤیا و مکاشفه صادقه است؟ یعنی آن جایی که رؤیا و مکاشفه را ائمه اطهار تأیید کردند و نشانه اش را هم گفتند، اسم این صاحب امر را می‌برند، اسم همان شخصی که در وصیت آمده را می‌گویند، یعنی اسم سید احمد الحسن را می‌برند و معرفی می‌کند، این جا که دیگر رسید رؤیا حجت نیست، رؤیای معصوم حجت نیست، مکاشفه حجت نیست، استخاره حجت نیست، روایات حجت نیست، قرآن حجت نیست، تورات و انجیل حجت نیست، پس چه کسی حجت است؟ تقلید از مراجع در عقیده که خودشان می‌گویند باطل است!

۱. الکافی ج ۳ ص ۴۸۲ ح ۱، علل الشرائع ج ۲ ص ۳۱۲ ح ۱

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۱۴

جواب: اولاً مگر شما نمی‌گویید اهل بیت گفتند ما اهل بیت را می‌بینید دور یک نفر جمع شدیم و به او اشاره می‌کنیم؟ پس چگونه خواب دیدن یک معصوم را بر جمع شدن اهل بیت گرد احمد تطبیق می‌دهید؟ در نتیجه حقانیت احمد تنها وقتی ثابت می‌شود که همه اهل بیت یعنی چهارده معصوم در یک خواب بیایند و بگویند این احمد بصری بر حق است. حال کدامیک از شماها چنین خوابی دیده اید؟ بر فرض شما دیده اید خوب ما که چنین خوابی ندیده ایم و خواب کسی برای دیگری حجیت ندارد.

ثانیاً حدیث می‌گوید وقتی دید ما گرد یک نفر جمع شدیم با سلاح به سمت ما دوان دوان بیایید و این یعنی قیام رخ داده؛ پس اجتماع نشانه خروج است نه ظهور. اما کدامیک از شما با سلاح به سمت احمد رفته اید و کو خروج احمدی که ۱۸ سال است ظهور کرده و هنوز نتوانسته در تمام دنیا ده هزار نفر جمع کند؟

ثالثاً روایت نمی‌گوید وقتی دیدید ما گرد کسی جمع شده ایم به سمت او بروید بلکه می‌گوید به سمت خود ما که جمع شده ایم بیایید: «فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ».

این یعنی چه؟ این یعنی شما و امامتان در الفاظ و معانی روایات دقت نمی‌کنید و اصلاً کاری به روایت ندارید بلکه آنچه در ذهن خود هست را می‌خواهید بر روایات اهل بیت عليهم السلام تحمیل کنید.

اگر به صدر روایت توجه می‌کردید شاید معنای درست را می‌فهمیدید.

روایت می‌گوید هنگامی که پرچم های سیاه از خراسان آشکار شد (یعنی قیام ابو مسلم خراسانی اوج گرفت) ابوبکر حضرمی با ابان به امام عرضه داشتند نظر شما چیست؟ (یعنی آیا ما هم با این قیام همراهی کنیم یا نه) آنگاه امام آن جمله را فرمودند، کنایه از اینکه ما (یعنی شخص امام صادق نه همه اهل بیت) ابو مسلم را تایید نکردیم پس بنشینید تا وقتی که ما کسی را تایید کنیم بعد با سلاح بیایید. با این توضیح کاملاً مشخص است که حضرت این کلام را برای اظهار ضلالت قیام ابو مسلم و نسبت به آن دوران بیان کرده‌اند نه برای شناخت قائم آل محمد آن هم توسط خواب:

«دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبَانُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ ذَلِكَ حِينَ ظَهَرَتِ الرَّايَاتُ السُّودُ بِخُرَاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ»^۱.

حال اگر این را نپذیرید و بگویید در حدیث دیگری تصریح به اجتماع بنی فاطمه شده. می‌گوییم چه بهتر، چون در آن روایت زمان این اجتماع و علامت آن تصریح گشته است. اما زمانش می‌فرماید: «صاحب شما کسی نیست الا کسی که بنی فاطمه بر او اجتماع کنند زمانیکه رجب شد با نام خدا رو بیاورید و اگر دوست داشتید این آمدن را تا شعبان به تاخیر بیندازید و اگر دوست داشتید روزه هم بگیرید شاید موجب تقویت شما شود». بعد درباره علامت فرمودند:

۱. الغيبة للنعمانی ص ۱۹۷ ح ۶

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۳۱۹

«و سفیانی به عنوان علامت برای شما کافی است»:

«إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهُ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَيَّ شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَكَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عَلامَةً»^۱.

خوب این حدیث چه می گوید؟ ماه رجب چه خصوصیتی دارد؟ چطور رفتن به سمت اهل بیت را تا بعد از ماه روزه به تاخیر بیندازیم و سه ماه به سمت ایشان نرویم و چرا به محض دیدن اجتماع بنی فاطمه نرویم؟ از طرفی سفیانی چه ارتباطی با این اجتماع دارد؟ و اصلاً سفیانی علامت چیست؟ اینها سولاتی است که شما و امامتان از جوابش عاجز است. اما من برای شما توضیح می دهیم.

سفیانی در ماه رجب در منطقه شام خروج می کند و در رجب سال بعد سه صیحه در رجب داده می شود که در سومی بدنی هم در قرن شمس آشکار می گردد:

«كَأَنِّي بِهِ (بهم) آيَسَ مَا كَانُوا قَدْ نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتَ وَمَا ذَلِكَ النَّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَالثَّانِي أَرْفَتِ الْأَوْفَةَ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالثَّلَاثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ

يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاقِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ
الْفَرَجَ وَيَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَيُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ»^۱.

در این زمان هنوز قائم آل محمد ظهور نکرده است، برای همین امام
می فرمایند می خواهی با نام خدا بیایی، نمی خواهی تا روزه تاخیر بینداز. اما کجا
بیایی؟ مکه؛ زیرا آنجا محل ظهور و خروج قائم آل محمد است. وقتی رمضان
شد و مردم مشغول روزه بودند در شب بیست و سوم صیحه ظهور داده می شود
که طبق تصریح روایات متعدد همه اهل زمین آن را می شنوند:

«يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا
تَشْكُوا فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسَ يُنَادِي
أَلَا إِنَّ فُلَانًا قَتَلَ مَظْلُومًا لِيُشَكِّكَ النَّاسَ وَيَفْتِنَهُمْ فَكَمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ شَاكٍّ
مُتَحَيِّرٍ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ
صَوْتُ جِبْرَيْلَ وَعَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ حَتَّى تَسْمَعَهُ
الْعَذْرَاءُ فِي خَدْرِهَا فَتُحَرِّضُ أَبَاهَا وَأَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ هَذَيْنِ
الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جِبْرَيْلَ بِاسْمِ
صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتِ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ
اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قَتَلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ
الْأَوَّلَ»^۲.

۱. الغيبة للنعماني ص ۱۸۱، مختصر البصائر ص ۴۹۸

۲. الغيبة للنعماني ۲۵۴

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۵۱۹

با این توضیح روشن که اجتماع بنی فاطمه زمان دارد و علامت دارد و بدون زمان و آن علامت که سفیانی باشد اجتماعی رخ نمی‌دهد. حال چه آن اجتماع را به رؤیا تاویل بریم و چه آن را کنایه از تایید روایات اهل بیت نسبت به شخص قائم بدانیم.

سؤال ۲۱. اگر احمد واقعاً قائم آل محمد و فرستاده و وصی امام مهدی هست اصلاً چه نیازی به تبلیغات شما دارد؟ خدا خودشان کمکش می‌کند، نباید نیازی به شما داشته باشد.

یمانی: قرآن کریم می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ: اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری نموده و ثابت قدمتان می‌کند». به نظر شما خدا، خدا نیست اگر بگوید پیامبر مرا یاری کنید؟ شما در مورد قائم مناقشه می‌کنید، خدای متعال که خداست، می‌گوید: اگر خدا را یاری کنید ... خوب یعنی چه خدا را یاری کنید؟ یعنی خلیفه خدا را یاری کنید، تجلی خدا را یاری کنید. این طرز تفکر که اگر فلانی قائم است ما چرا باید کمکش کنیم، طرز تفکر یهود است. قرآن کریم در سوره مائده آیه ۲۴ می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُ...»، قرار بود اینها وارد ارض مقدس شوند و آنجا را تصرف کنند و بشود مرکز حاکمیت عدل الهی موسی بن عمران. گفتند: ای موسی ما هرگز داخل نمی‌شویم تا زمانی که این طواغیت و مستکبرین در آنجا هستند، تو و خدایت بروید و بجنگید، ما اینجا نشستیم. طرز تفکر آنها این بود که این اگر حق است، خوب خودش و خدایش قدرتش را دارند، بروند و بجنگند. مسأله این

است که، «کتب علیکم القتال و هو کره لکم: قتال و جنگ و جهاد بر شما واجب شده است، اگر چه شما بدتان می آید»، چون مخالف با آسایش و رفاه است. خدای متعال نیازی به یاری شما ندارد اما ما نیاز داریم به اینکه امتحان جهادمان را پس بدهیم و مرحله اول جهاد همان تبلیغ است. مگر پیغمبر اکرم منجی نبود؟ او که مقامش خیلی بالاتر از سید احمد الحسن بود. پس چرا عده ای را می فرستاد که تبلیغ کنند؟ این یک فرصت و امتحانی بود برای آنها، نه اینکه خدای متعال نمی تواند قائم را یاری کند، نمی تواند پیغمبر و منجی را یاری کند. خدا می تواند این کار را بکند و لکن می خواهد ما را امتحان کند.

جواب: اولاً آیه ای که درباره تفکر یهود آوردید هیچ ربطی به سوال ندارد زیرا سوال می گوید قائم نیازی به اثبات توسط تبلیغ شما ندارد، در حالیکه تفکر یهود عدم یاری قائم بود نه عدم اثبات قائم. یعنی کسی که حجیتش برای آنها ثابت شده بود را در جنگ یاری نکردند و گفتند تو و خدا بروید بجنگید، نه مثل شما که دارید برای اثبات قائمیت احمدی له له می زنید که خودش گذاشته رفته. و اما تبلیغ پیامبر، چه قیاسی بین نبوت و امامت و قائمیت وجود دارد؟ و چه دلیلی دارید که قائم مانند نبی نیاز به تبلیغ دارد و این کار را می کند؟ طبق روایات فراوان، ظهور و خروج حضرت قائم عجل الله فرجه آنقدر علائم شناخت دارد که نیازی به تبلیغ شما و امثال شما نیست. شمایی که از گذشته خودت خوب با خبری و همین الآن هم بددهنی ها و بی اخلاقی های آبروی مکتب نجف را برده و اعتراض عده ای از یمانی ها را مثل موسوی و کهن دل بلند کرده است.

آیا درباره تشخیص حقانیت احمد الحسن نباید به علماء و کارشناسان دین مراجعه کنیم؟ ۱۳۰۷۱

و اما اینکه اولین مرحله قتالی که قرآن مطرح کرده، تبلیغ است، حرفی من درآوردی است که هیچ دلیل روایی برای آن وجود ندارد.

سؤال ۲۲. اگر احمد قائم آل محمد است، چرا قیام نکرده و از شیعیان دفاع

نمی‌کند؟

یمانی: همین سؤال در رابطه با امام مهدی مطرح می‌شود و اتفاقاً دلیل اصلی زیدیه و بسیاری از اهل سنت که اعتقاد به امام زمان ندارند این است که امام به چه دردی می‌خورد؟ امامی که قیام نکرده، چگونه قائم آل محمد است؟ جواب اینست که یمانی قائم است چون قیام می‌کند و از آل محمد است، یعنی وصی امام زمان است، از اوصیاء است، دوازدهمین امام از نسل علی و فاطمه علیها السلام است. پس قائم آل محمد است. همچنانکه در اصل لقب قائم برای امام مهدی نیز هست پس چرا قیام نکرده؟ به دلیل اینکه زمینه اش فراهم نشده است. اینکه شیعیان مظلوم‌اند، اسیرند، گرفتارند، اینها دلایلش در حقیقت تقصیر خودشان است نه امام مهدی، نه یمانی. اگر آنها قائم را یاری کرده بودند، هیچ وقت وضعیت به این جا نمی‌رسید. در حدیثی از امام علی هست: زمانی می‌بینم که شیعیان من فوج فوج کشته می‌شوند، اسیر می‌شوند و... چنان و چنین می‌شوند. و از دیگر مصائب آخر الزمان... صحبت کرد. راوی عرض کرد، یا امیر المؤمنین آیا، افضل شیعه شما در آن زمان کم است که این همه بیچاره و بدبخت می‌شوند، حضرت فرمود: نه، و لکن نصرت و پیروزی را طلب می‌کنند از جایی که جای آن نیست. به همین جهت این گرفتاری‌ها برای شان پیش

می‌آید. این عذابی که الآن متأسفانه کل عالم امت اسلام و جهان تشیع به آن مبتلاء شده‌اند، ناشی از تقصیر خودشان در حق خلیفه الله است. اگر داعی الله را لیبک بگویند، خوب قائم آل محمد قیام می‌کند. حضرت فرمود: ده هزار نفر داشته باشد قیام می‌کند. امروز ده هزار نفر هنوز برای قیام قائم اسم نویسی نکردند.

جواب: اولاً اشکال اهل سنت این نیست که چرا قائم قیام نکرده پس به چه درد می‌خورد بلکه می‌گویند امامی که غائب است چگونه هدایت بشر را در زمان غیبت بر عهده دارد و امام غائب به چه درد می‌خورد؟ و اشکال زیدیه نیز مبتنی بر مبنای باطل ایشان است که می‌گویند امامی که قیام مسلحانه نکند امام نیست و هر سیدی که قیام مسلحانه بکند امام هست و ربطی به قائم بودن و نبودن حضرت قائم علیه السلام ندارد. ثانیاً مثل همیشه قیاسی که کردید باطل است زیرا اگر امام زمان علیه السلام قیام نکرده چون هنوز ظهور نکرده‌اند امام احمد سالهاست ظهور کرده و سؤال ما از علت عدم قیام او مربوط به بعد از ظهور است پس ربطی به امام زمانی که غائب هستند ندارد. بله ممکن است بگویید خوب احمد یاری ندارد تا قیام کند اما شما که ادعا می‌کنید تعدادتان از ۱۰۰۰۰ نفر خیلی بیشتر است و از آن طرف هم ادعا می‌کنید اگر حلقه ۱۰۰۰۰ نفری کامل شود قائم قیام می‌کند پس چرا تا به حال قیام نکرده؟ می‌دانید چرا؟ چون احمد بصری قائم موعود نیست و اصلاً قرار نیست قیام کند بلکه تا جایی که بشود مکتب نجف غیبت او را کش می‌دهد و بعد از آن مجبور است مهدی دوم را رو کند.

جلسه یازدهم

چطور می توانید زنده بودن

احمد الحسن را اثبات کنید؟

چطور می‌توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟

سؤال ۲۳. معروف است که احمد در سال ۲۰۰۸ کشته شده و در جراید عراق هم این مسأله مطرح شد. چطور می‌توانید زنده بودن او را اثبات کنید؟

جواب: این دروغ را دولت بنی عباس عراق منتشر کرد، ولی کسی که کشته می‌شود، جنازه‌ای از او ارائه می‌شود، تصویری از جنازه‌اش ارائه می‌شود. اینها یک دروغی گفتند که رسانه‌های شان منتشر کردند می‌خواستند نور دعوت یمانی را خاموش کنند ولی به نتیجه نرسیدند و الا امروز می‌دانند که یمانی زنده و سالم و مقتدر است. الحمدلله.

جواب: اولاً هر کشته‌ای جنازه ندارد چون پادگان الزرگه را موشک باران کردند و خیلی از اجساد کلاً از بین رفتند و بعضی دیگر اصلاً قابل شناسایی نبود ثانیاً اینکه می‌گویند او کشته شده چون همه کسانی که در پادگان بودند یا کشته شدند و یا دستگیر شدند که چون احمد در میان دستگیر شدگان نبود یقین کردند در میان کشته شدگان است. پس هیچ دروغی در کار نبوده بلکه اطمینانی عقلایی است. بله ممکن است امریکا او را واپسین لحظات نجات داده و مخفی کرده باشد اما این فقط یک احتمال است که مستند قابل ارائه ندارد.

یمانی: اما اینکه ما از کجا می‌فهمیم ایشان زنده است به همان دلیلی که می‌فهمیم امام زمان زنده است. ما از کجا می‌فهمیم امام مهدی زنده است؟

بخاطر این که می دانیم امام مهدی خلیفه خداست و طبق حدیث وصیت باید تا زمانی که وصایت و خلافت را به فرزندش مهدی اول تسلیم کند زنده باشد. و طبق احادیث، بعد از آن هم زنده است، چون مهدی اول همان یمانی است که قبل از امام زمان ظهور و قیام می کند و امام زمان بعدش تشریف می آورد و حکومت می کند. پس مهدی اول که با احتجاج به وصیت آمده زنده خواهد ماند.

این شخصی که هنوز در فیسبوک دارد به حدیث وصیت احتجاج می کند، مهدی اول است پس زنده است.

از طرفی این کسی که الآن دارد علم آل محمد را اظهار می کند، کتاب توهّم الحاد را می نویسد که شرق و غرب عالم را به چالش می کشد. کتاب عقاید الإسلام را می نویسد که اگر حوزه های علمیه بعد از ده سال این کتاب را بشناسند از نظر مبانی علمی زیر و رو می شوند، معلوم است که همان حجت خدا و امام بر حق است پس یمانی زنده مانده است.

جواب: سخن درباره مهدی اول نیست بلکه درباره احمد بصری است که شما ادعا می کنید مهدی اول است پس زنده است، در نتیجه با یک ادعا نمی توانید یک ادعای دیگر را ثابت کنید. اما اینکه می گویند با وصیت آمده پس بر حق است، بارها جوابش را دادیم که در هیچ روایتی راه شناخت قائم آل محمد احتجاج به وصیت معرفی نشده است بلکه در روایت عیاشی که مورد احتجاج شماست علانمی برای ایشان ذکر شده که سفیانی و خسف و اجتماع

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۱۳

ناگهانی ۳۱۳ نفر و صیحه است و بعد از آن از عهد نبی و رایة و سلاح سخن می گوید.

اما اینکه چون یک کسی دارد کتاب های توهم الالحاد و عقائد الاسلام را می نویسد که هیچ کس نتوانسته جواب آنها را بدهد پس همو احمد بصری است. اولاً این کتاب ها را مکتب دارد می نویسد و اشتباهات ادبی و تایپی در این کتابها کاملاً مشخص است ثانیاً این دو کتاب مخصوصاً عقائد الاسلام پر از مطالب سخیف و غلط می باشد که بی سوادِ نویسنده را بر ملا می کند. ثالثاً اگر کسی جواب وهم الالحاد را نداده چون درباره اثبات خداست خوب چرا شیعه ای بیاید این کتاب را رد کند؟ ولی جواب عقائد الاسلام در کتاب های متعددی که درباره موضوعات مختلف پیرامون جریان یمانی نگاشته شده داده شده است. مثلاً حرف هایی که درباره حجیت خواب گفته در کتاب مستقلی پاسخ داده شده، یا چیزهایی که درباره معجزه یا عصمت زده در مقالات و جزوات و کانال های متعدد پاسخ داده شده است، اما «قلوبهم غلف و لهم اذان لا یسمعون بها».

سؤال ۲۴. بعضی می گویند احمد الحسن بعد از حوادث ۲۰۰۸ به امارات

گریخته، علت چیست؟ چرا فرار کرده؟

جواب: اولاً این دروغ است و اصلاً ایشان هیچ وقت به امارات نرفته،

بعضی هم می گویند عراق است، باز در جایی شنیدم که رفته مغرب و یک جایی خواندم رفته روسیه. پس از نظر این کذاب ها ایشان کل دنیا را گشته!

حال اصلاً فرض محال بگیرید ایشان فرار کرده، خوب قرآن کریم می‌گوید: حضرت موسی از مصر بیرون آمد در حالیکه می‌ترسید و مراقب بود دستگیرش نکنند. قرآن کریم می‌فرماید: موسی بن عمران وقتی به مصر برگشت، گفت: از شما فرار کردم وقتی که از شما ترسیدم، خواستید مرا بکشید و خداوند به من حکم نبوت و رسالت داد.

جواب: بعضی دروغها را دشمنان شیعه در شیعیان رواج می‌دهند تا آنها را دروغ پرداز جلوه دهند و الا آنچه که معروف است فقط فرار به امارات می‌باشد نه مغرب یا روسیه.

اما قیاس فرار احمد به فرار حضرت موسی عليه السلام طبق معمول بی ربط است. زیرا موسی وقتی فرار کرد خلیفه خدا نبود و هنوز برای هدایت مردم مبعوث نشده بود و دعوتش را آغاز نکرده بود، اما فرار احمد بعد از گذشت ۸ سال از آن همه ادعاست که: من رسول قائم هستم، من خود قائم هستم، من پرچم قائم هستم، من مهدی اول هستم، من یمانی موعود هستم، هر کس تا تاریخ ۱۳ رجب ۱۴۲۵ به من ایمان نیاورد کافر است. بعد یکدفعه گذاشت و رفت! انصافاً آیا این دو فرار شکل هم است؟

اما اینکه چرا گریخت؟ چون در اقدام نظامی که به راه‌انداخت شکست خورد و دیگر نمی‌توانست در عراق بماند و اصلاً با وجود شیوخ مکتب نجف نه تنها نیازی به حضور و ظهور او نبود که پذیرش امام پس پرده راحتتر است. زیرا

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۱۵

برای مردمی که او را ندیده اند قصه می بافند که او چنین و چنان بوده و این همه نفر دارند شهادت می دهند و آن بیچاره ها هم باور می کنند.

سؤال ۲۵. چرا هیچ اثری و حتی عکسی از ایشان وجود ندارد؟

یمانی: اثر که از ایشان وجود دارد ۵۱ جلد کتاب، و ارتباط با مردم، پاسخ گویی به سؤال متشابهات قرآن و تورات و انجیل و احادیث و... در فیسبوک. اما اینکه عکسی از ایشان وجود ندارد، خوب همین سؤال در رابطه با امام زمان مطرح است. چرا عکسی از امام زمان نداریم. مگر دلیل حقانیت امام مهدی و امامت همه خلفای خدا می رود زیر سؤال. البته در مراکز دولتی عراق از ایشان عکس وجود داشت، چون ایشان یک شخصیت دانشگاهی در بصره بود اما خدای متعال اراده کرد - و در حقیقت این آیه ای از آیات خدای متعال بود - زمانی که دستور پیگیری و قتل ایشان را دادند تمام عکس های ایشان ناپدید شد. پس اینکه دشمنان از ایشان عکسی ندارند بخاطر حفظ جان ایشان بود و خدای متعال این آیه را نشان داد. این موهبت الهی محقق شد که عکس های ایشان ناپدید شود. اما چرا دوستان ایشان از ایشان عکسی ندارند، من خودم این سؤال را شخصاً از شیخ صادق محمدی پرسیدم. گفتم چرا عکسی از ایشان نگرفتید؟ شیخ صادق گفت: ما در آغاز دعوت یکی دو مرتبه این درخواست را از ایشان مطرح کردیم و گفتیم اجازه می دهید از شما عکسی بگیریم؟ ایشان فرمودند: عکس بگیرید که چه کار کنید؟ گفتم مثلاً بز نیم به دیوار. ایشان فرمودند: من

آدم که شما را دعوت به خدا پرستی کنم، آنوقت شما می‌خواهید من را
پرستید؟

یک بیانی در فیس بوک دارند که: من این گونه نیستم که اگر به حکومت
برسم و متصدی امور بشوم مثل این آقایون عکس را به همه در و یوار بزنند و
مثل جبارها و مستکبرین عمل بکنم.

جواب: واقعاً قیاس مضحکی بود؟ امام زمان اگر عکس ندارد چون ظاهر
نبوده‌اند که کسی عکس ایشان را بگیرد ولی احمد دبستان و دبیرستان و دانشگاه
رفته و در تمام این دوره‌ها عکس داشته. اما اینکه عکسها غیب شده این را
موهبت آمریکایی بدانید نه موهبت الهی، چون اگر پرونده دانشگاه احمد عکس
نداشته باشد فاقد اعتبار است و این درسی که سالها خوانده لغو و بیهوده خواهد
شد. از طرفی گم شدن عکس احمد چه ربطی به حفظ جان او دارد؟ اگر او
خودش تا ۲۰۰۸ ظاهر بوده که می‌توانستند به مکتبش بریزند و تکه تکه اش
کنند و اگر هم خدا مانع این کار بوده که عکس این وسط چه دخلی دارد؟ نه آقا
جان مساله به این سادگی که شما می‌گویید نیست؛ گم شدن عکس برای اینست
که نشانه‌های جسمی احمد با نشانه قائم نمی‌ساخته لذا امام بی‌عکس و نشان
خیلی راحت تر می‌تواند رد گم کند.

اما اینکه صادق محمدی گفته عکس بگیریم که بزنیم به دیوار واقعاً سخن
احمقانه‌ای بوده. وقتی خودش بوده عکسش را بزنند به دیوار که چه؟ ما عکس
احمد را برای دیوار نمی‌خواهیم برای تطبیق چهره او با چهره‌ای که از قائم در

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۱۷

روایات معرفی شده می خواهیم و برای همین عکسهای او گم شده است. اما با کمال تاسف باید بگویم این موهبت الهی فقط مربوط به مراکز دولتی است و الا بعضی از همکلاسی های احمد در دانشگاه عکس او را دارند و منتشر کرده اند و استادش در حوزه به نام شیخ علی اسدی و هم حجره ایش نیز آن را تایید کرده اند. برای همین گفتم گم شدن عکس احمد موهبتی آمریکایی است.

سؤال ۲۶. چرا احمد بعد از ظهور از ترس پنهان شده است؟

یمانی: در غیبت نعمانی داریم که: «لَا بُدَّ لِلْغَلَامِ غَيْبَةَ قَبْلِ أَنْ يَقُومَ، قِيلَ: لِمَ ذَلِكْ، قَالَ: يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ» - چند حدیث در همین مضمون داریم - آن جوان ناچار است از یک غیبتی قبل از قیامت. خوب مسلماً این در رابطه با امام زمان نیست چرا؟ چون اولاً امام زمان علیه السلام دو تا غیبت داشته نه یک غیبت، ثانیاً قبل قیامت نه، بلکه از آغاز تولدش، تقریباً از ۵ سالگی به غیبت رفت.

نکته مهم اینست که ترس حجت خدا بر جان خودش نه بخاطر جان دوستی، بلکه بخاطر این مأموریت و رسالتی است که از سوی خدا دارد و به همین جهت باید جانش حفظ شود. او می ترسد از این که رسالت و امانتی که خدای متعال بر دوش او گذاشته، به انجام نرسد. همچنان که در قرآن کریم می فرماید: حضرت موسی بن عمران ترسید و فرار کرد در حالی که می ترسید و مراقب بود دستگیرش نکنند. در احادیث هم داریم که قائم یک خصلتی از موسی بن عمران به ارث می برد بنابراین ترس از قتل، حقیقتش ترس از جان

نیست پس به همان دلیلی که امام مهدی علیه السلام غیبت کردند مهدی اول هم غیبت می‌کند.

جواب: اولاً امام زمان علیه السلام دو غیبت نداشته‌اند زیرا زمانی غیبت دو تا حساب می‌شود که میانش ظهوری باشد، و اینکه می‌گویند غیبت صغری و غیبت کبری به لحاظ مراتب غیبت بوده نه اینکه یکبار غائب شده بعد ظاهر شده و دو مرتبه غائب گشته است. ثانیاً در کجای این روایت گفته یک غیبت دارد تا بر احمد بصری تطبیق شود؟ این «یک» را از کجا آوردید؟ شما نسبت به عدد و جمله شرطیه قائل به مفهوم نیستید از کجا از کلمه «غیبتی دارد» فهمیدید یعنی یک غیبت دارد؟ از طرفی چطور شد وقتی این همه نصوص درباره دوازده امام را جلوی شما می‌گذاریم می‌گویید این احادیث به تعدادی از ائمه اشاره کرده‌اند و عدد مفهوم ندارد خوب ما هم نسبت به این حدیث می‌گوییم در آن به یک غیبت اشاره شده و به غیبت دیگر اشاره نشده است.

ثالثاً عین همین حدیثی که خواندید به جای «قبل قیامه» دارد: قبل «ظهوره»: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظُهُورِهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَى يَبْدُهُ إِلَى بَطْنِهِ قَالَ زُرَّارَةُ يُعْنِي الْقَتْلَ»^۱.

در حالیکه احمد قبل از ظهورش غیبتی نداشته تا بر او تطبیق کند. رابعاً در بعضی از احادیث اضافاتی دارد که بر احمد تطبیق نمی‌کند، از جمله:

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۹

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۱۹

«إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ لَهُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِيهِ وَلَا دَرَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ حَمْلٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ غَائِبٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا وُلِدَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةٍ أَبِيهِ بِسِتِّيْنِ»^۱.

خوب کدامیک از این علامات در احمد وجود داشت؟ مردم در ولادتش شک داشته‌اند؟ مردم گفته‌اند او هنوز حمل است؟ مردم گفته‌اند او هنوز به دنیا نیامده است؟ مردم گفته‌اند او دو سال قبل از وفات پدرش به دنیا آمده است؟ هیچکدام.

«إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا»^۲.

خوب آیا شما برای احمد قائل به طول امد هستید؟

خامساً عين همین عبارت در باره امام دوازدهم عليه السلام هم وارد شده، از جمله:
«مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا قَوْمٌ وَيُنْبِتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخِرُونَ»^۳.

و: «إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ

۱ . کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۲ ح ۲۴

۲ . کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۰

۳ . عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۶۸ ح ۳۸

لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَوْمَ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنتَظَرُ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطْوُلُ أَمَدُهَا»^۱.

خامساً اینکه قبل از قیامش غیبت دارد نمی‌رساند که از آغاز تولدش غائب نبوده است زیرا قبلت زمانی، مثبت ابتدای زمانی نیست.

اما اینکه دلیل غیبت امام مهدی علیه السلام دلیل غیبت مهدی اول است. اولاً مثل اینکه حرف امامتان یادتان رفته که علت غیبت امام را دوران فترت می‌شمرد که چون قابل وجود ندارد غیبت می‌نماید در صورتی که علت ظهور مهدی اول اینست که دوران فترت تمام شده و قابل به وجود آمده پس باید بیاید و تبلیغ کند. ثانیاً به قول خودتان امام مهدی از همان اول تولد غائب بوده در حالیکه مهدی اول ظهور کرده، اظهار رسالت کرده، دعوت کرده، تبلیغ کرده پس چه وجه اشتراکی بین این دو هست که علت غیبت شان را یکی می‌دانید؟ اما اینکه اگر غائب نشود کشته می‌شود این مربوط به قبل از ظهور است که اگر قبل از فرا رسیدن وقت ظهور غائب نباشد کشته می‌شود ولی بعد از ظهور دیگر مرگی برای قائم نخواهد بود و تنها فراری که برای او ذکر شده فرار از لشکر سفیانی در آستانه خروج است.

و اما تشبیه فرار موسی به قائم هر چند در بعضی روایات آمده^۲ اما خودش

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۸ ح ۳

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۲۸ ح

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۱

توضیح داده که مانند موسی که از یک شهر معین به شهر معین دیگری فرار کرد قائم هم مانند موسی وقتی سفیانی به دنبال او بفرستد از شهر معین مدینه به شهر معین مکه می‌گریزد نه به ناکجا آبد، و اینست وجه شبه این دو فرار:

«... و یبعث السفیانی بعثاً إلى المدینة فیفر المهدی علیه السلام منها إلى مکه، فیبلغ امیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج من المدینة فیبعث جیشاً علی أثره- فلا یدرکه حتی یدخل مکه خائفاً یترقب علی سنة موسی بن عمران»^۱.
و اما اینکه قائم خصلتی از موسی بن عمران به ارث می‌برد چه دلیلی دارید که آن خصلت حتماً فرار ایشان باشد بلکه در خود روایات وجه اشتراک قائم و موسی بیان شده است، از جمله:

الف) شباهت در مخفی بودن ولادت و غائب شدن از قوم خود: «فی القائم علیه السلام سنة من موسی بن عمران علیه السلام. فقلت: وما سنته من موسی بن عمران؟ قال: خفاء مولده، و غیبه عن قومه»^۲.
و: «إن الله تعالى ذكره أدار في القائم من ثلاثة أدارها لثلاثة من الرسل قدر مولده تقدير مولد موسى علیه السلام»^۳.

ب) شباهت جسمی: «بأبي و أمي سمی و شیبی و شیبی موسی بن

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۴۵ ح ۱۴۷، الغیبة للنعمانی ص ۲ ح ۶۷

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۴

۳. الغیبة للطوسی ص ۱۶۹

عمران»^۱، و: «ذَٰكَ الْمُشْرَبُ حُمْرَةَ الْعَائِرِ الْعَيْنَيْنِ الْمُشْرِفِ الْحَاجِبِينَ الْعَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ بِرَأْسِهِ حَرَاؤُ وَ بِوَجْهِهِ أَثَرُ رَحِمِ اللَّهِ مُوسَى»^۲.

ج) اصلاح شدن امر در یک شب: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُصْلِحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَسِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَ هُوَ نَبِيُّ مُرْسَلٌ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ»^۳.

د) دوام ترس، طولانی بودن غیبت، مخفی بودن ولادت و سختی شیعیان در دوره غیبت: «وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى عَ فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وِلَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَدْنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيَّدَهُ عَلَى عَدُوِّهِ»^۴.

و اگر در بعضی روایات سنت موسی در قائم علیه السلام، ترس و غیبت معرفی شده^۵، جوابش همان است که موسی قبل از ظهور ترسان بود و اما بعد از ظهور نه از فرعون ترسید و نه فرار کرد و نه غائب شد، و اما غیبتش از قومش در بیابان تیه نه بخاطر ترس که به خاطر تنبیه قومش بود.

یمانی: ما احادیث زیادی در رابطه با غیبت مهدی اول داریم، از جمله

۱. کفایة الأثر ص ۱۵۸-۱۵۹
۲. الغیبة للنعمانی ص ۲۱۵ ح ۳
۳. کفایة الأثر ص ۲۸۱
۴. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۷
۵. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۲ و ج ۲ ص ۵۷۷

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۳

روایت اصبح بن نباته که در کتاب غیبت طوسی می گوید: امام علی علیه السلام داشت روی زمین تصویر رسم می کرد، فکر می کرد. اصبح بن نباته عرض کرد: آقا جان چه شده، می بینم شما متفکرید و دارید در زمین نقشه می کشید، آیا رغبتی به زمین دارید؟ فرمود: نه، به خدا قسم هرگز در زمین رغبتی نداشتم و لکن داشتم فکر می کردم درباره مولودی که از پشت یازدهمین فرزند من است. خوب یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام می شود امام زمان و فرزندی که از پشت امام زمان علیه السلام است می شود مهدی اول. فرمود: «او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده». بعد فرمود: «او حیرت و غیبتی دارد که ۶ روز یا ۶ ماه یا ۶ سال طول می کشد». پس غیبت مهدی اول را ائمه اطهار پیش بینی و بیان کردند و علتش را هم بیان کردند.

جواب: احادیث زیاد؟ خود مهدیین شش تا حدیث بیشتر ندارد که همانها با هم ناسازگار است آنوقت برای غیبت مهدی اول احادیث زیاد داریم؟ حق اینست که هیچ حدیث محکمی در این باره وجود ندارد الا تاویلات خود ساخته شما در کنار استناد به احادیث بی سند و ضعیف.

و اما حدیثی که به آن استناد کردید.

اولاً این روایت دارای سه نسخه بدل است:

الف) فاقد یاء در «ظَهْرِي»: در نسخه های متعدد مثل کافی، الامامة، کمال الدین، اثبات الوصیة، کفایة الأثر، تقریب المعارف و إعلام الوری، از

پشت یازدهمین ثبت نشده بلکه «از پشت من» به این گونه ضبط شده است: «مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي» یعنی یازدهمین فرزندم نه فرزندى از یازدهمین فرزندم. پس چه توجیهی وجود دارد که چشم از این همه نسخه بپوشیم و فقط نسخه دلخواه خود را ببینیم، آیا این غیر از تزویر و نفاق است؟ حال کلاً چند کتاب مطابق قرائت شما ثبت کرده‌اند؟ چهار کتاب به نامهای غیبت طوسی، دلائل الامامه، اختصاص و هدایة الکبری که سه تایش از کتب روایی ضعیف محسوب می‌شود، اما نسخه ای که ما خواندیم در کتب درجه یک شیعه و با تعداد بیشتر ثبت شده است.

ب) فاقد «الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي»: در غیبت نعمانی کلاً فاقد این فقره است: «مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي هُوَ الْمَهْدِيُّ» که طبق این نسخه هم اشکالی پیش نمی‌آید.

ج) فاقد یاء در «ظَهْرِي» ولی با تنوین: در یک قرائت چنین آمده: «من ظهري» به معنای «بعد از این دوره»، یعنی مولودی که بعد از این دهر به وجود می‌آید که او یازدهمین فرزند از نسل من است.

ثانیاً استدلال به این نسخه در صورتی درست است که «مِنْ وُلْدِي» را صفت برای «الْحَادِي عَشَرَ» بگیریم در حالیکه می‌تواند صفت برای «مَوْلُودٍ» باشد یعنی مولودی از نفر یازدهم که آن مولود از نسل من است، پس چه دلیلی وجود دارد که آن را بگونه نخست ترجمه کنیم، آیا این غیر از تعصب بیجا و کور است؟

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۵

آری یاران احمد دلیلی برای این انتخاب ندارند اما دلیل ما برای پذیرفتن دیگر نسخه ها، روایات فراوانی است که مهدی امت و همانی که دنیا را پر از عدل و داد می کند را فرزند امام حسن عسکری و نهمین فرزند امام حسین علیه السلام معرفی می نماید نه فرزند یازدهمین فرزند از امیر المومنین علیه السلام، از جمله:

الف) «... ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ اسْمُهُ كَاسِمِي وَ طَيْبَتُهُ كَطَيْبَتِي يَأْمُرُ بِأَمْرِي وَيَنْهَى بِنَهْيِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَتْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ شُهَدَاءً»^۱.

ب) «... التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^۲.

اما نسبت به قسمت آخر حدیث که مدت غیبت این یازدهمین فرزند را مشخص کرده، ما مجبور نیستیم این را بپذیریم زیرا با صرف نظر از اینکه دو نفر از روایات این حدیث مجهول و مهمل هستند، این قسمت مخالف احادیث فراوان می باشد و قرار هم نیست ما هر روایتی را بپذیریم و الا باید این روایت را هم بپذیریم که امام دوازدهم برادری به نام موسی دارد^۳ یا این روایت که پرچم را کسی از فرزندان جعفر به قائم می دهد^۴ که نه با عقیده شیعه می سازد و نه با عقیده شما یمانی ها.

۱. کتب سلیم ج ۲ ص ۷۶۳

۲. کفایة الأثر ص ۴۷، ۹۹، ۱۷۶

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۷

۴. الغیبة للنعمانی ص ۲۴۷

غیر از اینکه احتمال دارد حضرت مدت حیرت را بیان کرده باشند نه مدت غیبت را زیرا در ابتدا می‌فرمایند مهدی غیبتی دارد و حیرتی در نتیجه منظورشان از ۶ روز و ۶ ماه و ۶ سال، مراتب سه گانه حیرت است زیرا در اوائل شروع غیبت بسیاری از شیعیان در حیرت فرو رفتند و نمی‌توانستند عدم دسترسی به امام را برای خود هضم کنند. و مراتب حیرت یعنی: اولین حیرت که شدیدترین آن بوده تا شش روز بعد از وفات امام عسکری علیه السلام جریان داشته که عده ای دنبال جعفر کذاب راه افتادند، دومین حیرت که متوسط بوده تا شش ماه که عده ای ادهای نیابت کردند و مردم را گمراه نمودند، و سومین حیرت که ضعیف بوده تا شش سال که عده ای از طولانی شدن غیبت به شک افتادند، و بعد از آن غیبت امام علیه السلام به صورت امری طبیعی در آمده:

«لعل السائل سأل عن مقدار زمان الغيبة و الحيرة معاً فأجاب ع بأن زمان مجموعهما أحد الازمنة المذكورة و بعد ذلك ترتفع الحيرة و تبقى الغيبة و الترديد بالنسبة الى تفاوت مراتب الاشخاص فقد ترتفع حيرة شخص بعد ستة أيام و ترتفع حيرة الاخر بعد ستة أشهر أو ست سنين»^۱.

غیر از اینکه اصلاً این قسمت در نقل کتاب دلائل الامامه ص ۵۳۰ و کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۹ و یک نقل از غیبت طوسی ص ۳۳۶ و اعلام الوری ج ۲ ص ۲۲۸ وجود ندارد و در غیبت نعمانی هم به جای ۶ روز و ۶ ماه و ۶

۱. شرح الکافی للمازندرانی ج ۶ ص ۲۳۷

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۷

سال، «سبت من الدهر» ثبت شده^۱ که شما به هیچیک از این نکات اشاره نمی کنید و از آن طرف هم می گویند: مردم از علما نپرسید، تقلید نکنید، خودتان بیایید ادله یمانی را بررسی کنید. خوب مردم بیچاره که نمی دانند این روایت چند نسخه بدل دارد و کدام نسخه معتبر است و چه احتمالاتی نسبت به معنای حدیث وجود دارد.

سؤال ۲۷. چرا احمد الحسن در یک برنامه تلویزیونی حاضر نشد تا به صورت کلی تبلیغ خود را به صورت علنی و تصویری برای تمام مردم دنیا مخابره کند؟

یمانی: خوب ایشان بارها مردم جهان را مورد خطاب قرار داده است. پنج تا شش تا سخنرانی عمومی داشته اند. یعنی بیانیه صوتی انشاء کردند و اینها ضبط شده و در سایت رسمی انصار امام مهدی عربی و فارسی موجود است. اگر قرار بود مشکل حل شود خوب با اینها حل می شد. چند وقت پیش که می خواست در برنامه نشست هفتگی در دانشگاه خودشان در نجف یک فایل صوتی از ایشان پخش شود، نیروهای دولتی عراق تمام خیابان ها را بسته بودند حالا شما توقع دارید مثلاً ایشان بیاید یک برنامه تلویزیونی زنده پخش کند؟ باید از آن کسانی که امنیت قائم آل محمد را به خطر انداختند و آنهایی که راه خدا را سد می کنند، و حجت های خدا را تهدید می کنند، باید از آنها پرسید

نه از قائم آل محمد، و إن شاء الله به زودی چشمانمان به جمال نورانی امام مهدی و فرزندان او روشن می‌شود هنگامی که امنیت آنها تأمین بشود.

جواب: من تحدی کردم که احمد هرگز خروج نخواهد کرد و شما باید یا منتظر مهدی دوم باشید و یا قائل به عمر نوح برای احمد که با مرگ شیوخ مکتب نجف، شیوخ جدیدی توسط او نصب شوند. اما سوال ما مربوط دوره اختفاء احمد نیست مربوط به دوره ای است که حضور داشته و ادعا می‌کند با همه تحدی کردم و درخواست مباحثه نمودم. خوب آیا اگر کسی که در سایت خودش درخواست مباحثه کرد که اصلاً معلوم نیست به گوش چه کسی رسیده و به گوش چه کسی نرسیده می‌تواند ادعا کند که هیچ کس قبول مباحثه با من نکرد؟

ادعای شما مثل ادعای بهائیت است که می‌گویند بهاء الله به همه ملوک دنیا نامه نوشت و آنها را دعوت به آیین بهائیت کرد و مدرکش هم نامه‌های موجود از اوست. در حالیکه این نامه‌ها فقط نوشته شده اما ارسال نگشته و الا دست شما چکار می‌کند باید دست آن ملوک باشد.

البته احمد که امام عالم است و یهود نمی‌تواند فیس بوکش را حک کند خیلی راحت می‌تواند کلیپی از خودش ارائه دهد و در سایت خودش یا این همه فضاهای مجازی ارائه دهد. اما حقیقت این است که جا تر است و بچه مفقود.

سؤال ۲۸. از کجا معلوم این صدایی که در صفحه فیس بوک است متعلق

به احمد الحسن باشد؟

جواب: این شبهه معمولاً بیشتر از سمت منافقین و جُرزان به تعبیر امام

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۲۹۱

احمد الحسن مطرح می شود. من یک سؤال از شما می پرسم، اگر خود سید احمد الحسن ظاهر شود و بیاید در یک برنامه ی تلویزیونی، از کجا معلوم نگویید این خود سید احمد الحسن نیست؟ همین سؤال در مورد شخص و مصداق خارجی او که مردم ببینند و صدایش را بشنوند وجود دارد.

از طرفی ما از کجا می فهمیم این صفحه مبارک صفحه فیس بوک احمد الحسن است؟ این مکتب، مکتب امام احمد الحسن است؟ این کتاب ها، کتاب های امام احمد الحسن است؟ این صدا، صدای احمد الحسن است؟
اولاً بنخاطر شهادت ثقات یعنی تمام اصحاب و مقربین و تربیت شده گان مکتب ایشان، تمام شیوخ مکتب ایشان، کسانی که در زمان ظهور ایشان به عنوان نماینده، معتمد معرفی شده بودند مثل شیخ ناظم عقیلی، مثل سید حسن حمامی، مثل سید واثق حسینی، مثل دکتر علاء السالم، مثل شیخ صادق محمدی، همه اینها دارند شهادت می دهند و از همه مهم تر برادر خود امام احمد الحسن، سید محمد که دارند شهادت می دهند، این صدا، صدای خود ایشان است، این کتاب ها، کتابهای خود ایشان است، این مکتب ها، مکتب های خود ایشان است که تأسیس کرده است. به علاوه از این بالاتر، کسی که در این صفحه فیس بوک مطلب می نویسد اولاً علم آل محمد را اظهار کرده، و قبل از چاپ شدن کتاب توهم الحاد که کتاب قرن و معجزه علمی قرن است، ایشان این سؤالات را در صفحه فیس بوک مطرح کرد و گفت علمای ادیان بیایند و این ها را پاسخ دهند. بعد ایشان کتاب توهم الحاد را اظهار کرد. مناظرات و مسائل

و مطالب علمی ایشان در صفحه فیس بوک و در سایت رسمی مکتبه و انتشارات مرکز اصطلاحات امام مهدی، شرکت نجمة الصبح دارد اظهار می‌شود. همین علم دلیل بر این است که این شخص امام است مگر ما از کجا مصداق را تشخیص دادیم؟ از علمش.

از طرف دیگر، همین که ایشان در صفحه مبارک فیس بوک احتجاج به وصیت کرده و در یکی از پست های فیس بوک می‌گوید: من دلیل خودم را در ادعای وصایت مطرح کردم و آن وصیت پیغمبر اکرم بود که از جهت صدور و دلالت، قطعی است چون هم متواتر است و هم محفوف به قرائن قطعی است و دلالتش هم روشن، و ائمه اطهار نیز فرمودند قائم با وصیت شناخته می‌شود. کسی که دارد مطالب فیس بوک را می‌نویسد در حقیقت احتجاج به وصیت کرده، احتجاج به علم کرده، پرچم حاکمیت خدا، پرچم البیعة لله را به احتزار درآورده. خوب به همین دلیل می‌فهمیم کسی که دارد این کتاب ها را می‌نویسد، این علم را اظهار می‌کند، این صفحه مبارک فیس بوک را اداره می‌کند این خود امام احمد الحسن است. اگر کسی این را قبول نکند بعداً اگر خود ایشان ظاهر شد از کجا می‌تواند تشخیص بدهد که این خود امام است؟

جواب: اولاً تقلید صدا و ساختن صدا با این همه پیشرفت تکنولوژی امری پیش پا افتاده است و علم روز می‌تواند صدای خود شما را طوری بسازد که خود شما هم نتوانی تشخیص دهی پس گواهی داداش و شیوخ را کنار بگذارید. اما راجع به علم احمد که فقط ادعاست و اینقدر حرف های غلط و اشتباه

چطور می توانید زنده بودن احمد الحسن را اثبات کنید؟ ۱۳۳۱

و مخالف روایات اهل بیت و موافق احادیث اهل سنت و تناقضات دارد که منبع جهل است نه علم. شما فکر می کنید همه دانشمندان عالم کتاب و هم الالحاد را خوانده اند و نتوانسته اند جوابش را بدهند که آن علم آل محمد می خوانید.

نه آقا جان کدام دانشمند در جهان اصلاً نام احمد را شنیده و او را کسی حساب کرده که برود کتاب او را بخواند؟ کدام احمد؟ احمدی که صدها میلیون شیعه قبولش ندارند؟ آنها بر فرض هم بخواهند کتابی در رد الحاد بخوانند می روند کتاب یک عالم مشهور شیعه را می خوانند که در دنیای تشیع و اسلام به علم مشهور باشد نه کسی مثل احمد که نه خودش هست نه عکسش.

اما شیوخ مکتب که خود شما هم می دانی هیچ شخصیت ویژه ای ندارند و تعدادشان هم به تواتر نمی رسد و تازه همانگونه که نواب امام کاظم علیه السلام خیانت کردند و پولها را در غیاب حضرت بالا کشیدند و مذهب را منحرف کردند امکانش در مورد این شیوخ هم هست الا اینکه مانند نواب اربعه بر دست اینها معجزاتی ظاهر شود که ثبات و اتصال ایشان با حجت خدا را به طور مستمر امضا کند.

از طرفی شما این جواب را به چه کسی می دهی؟ به کسانی که خود احمد را قبول ندارند می گویی شیوخ مکتبش گواهی می دهند که او زنده است یا این صدای خودش است؟ عقل هم خوب چیزی است. سوال ما سوالی برهانی است لذا نمی شود طبق مبنای خودتان که شیوخ، مورد اعتماد احمد بودند استدلال کنید.

اما احتجاج به یک نوشته در کتاب غیبت طوسی به عنوان وصیت که اگر شیخ طوسی ثبتش نکرده بود الآن اصلاً وجود نداشت، بارها این را توضیح داده ایم که حتی یک روایت نداریم که راه شناخت قائم را احتجاج به وصیت و پرچم و سلاح معرفی کرده باشد و این دروغی آشکار شماس است.

اما اینکه حدیث وصیت متواتر است خودتان خوب می دانید خبر واحدی است که فقط یک راوی ناشناخته نقلش نموده است، و اینکه قرائن قطعیه دارد هم ادعایی بیش نیست و اتفاقاً قرائن قطعی بر کذبش وجود دارد و آن، احادیث متواتر و قطعی در کتب معتبر شیعه است که شما همه را نادیده می گیرید.

جلسه یازدهم

چرا احمد زود آمده؟ پس

سفیانی و خراسانی کجایند؟

چرا احمد زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟

سؤال ۲۹. خروج یمانی و سفیانی و خراسانی در یک روز است. چرا احمد

زود آمده؟ پس سفیانی و خراسانی کجایند؟

یمانی: کجا داریم که خروج اینها در یک روز است؟ اگر می‌خواهید

روایت بخوانید، باید کامل بخوانید:

امام باقر در حدیث معروف یمانی می‌فرماید: زمانی که بین بنی عباس اختلاف و تفرقه و تشتت شود، در این هنگام خراسانی و سفیانی وارد کوفه می‌شوند. بعد فرمود: این سه یعنی خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز وارد می‌شوند بر دولت بنی عباس در کوفه. یعنی خروج آنها به سمت کوفه در یک زمان است؛ این اولاً.

ثانیاً شما مستحضرید که خروج و قیام عقلاً یک شرایطی دارد، یعنی خراسانی یا سفیانی که می‌خواهند به سمت کوفه قیام کنند، یا حرکت و هایت تکفیری وقتی می‌خواهد خروج کند، سال‌ها قبلش، ده‌ها سال قبلش آمده، ادعایش را مطرح کرده، مدارس علمی‌اش را به اسم خودش مطرح کرده، شاگرد تربیت کرده، تجهیز لشکر کرده، همه این کارها را قبلش انجام داده که قیام می‌کند. قیام که یک دفعه از زیر زمین در نمی‌آید. بنابراین سفیانی و خراسانی نیز قبل از قیام و خروجشان به سمت کوفه، هم ظهور دارند، هم دعوت، هم بیعت و هم خروج‌های دیگر.

این خیلی مهم است، بعضی وهابیت قبل از اینکه وارد کوفه شود، جریان سفیانی، خروج داشته، خراسانی ها هم قطعاً خروج دیگری داشته‌اند و ای بسا یمانی هم داشته باشد.

پس آنی که امام باقر می‌فرماید: خروج این سه به سمت کوفه است که محل حکومت بنی عباس می‌باشد، اینها در یک زمان است، و این معنایش این نیست که ظهورشان هم در یک زمان است. البته حسب واقع خارجی ظهور اینها هم تقریباً در یک زمان بوده یعنی در یک زمان مطرح شد که جریان سفیانی دارد یارگیری می‌کند، جریان خراسانی هم دارد یارگیری می‌کند. عراقی ها آرم سرایا الخراسانی زدند بر لباسشان. و جریان یمانی هم در همین زمان دارد تعلیم و تربیت اصحاب و انصارش می‌کند و یارگیری می‌کند.

جواب: کجای این روایت گفته یمانی هم به کوفه وارد می‌شود؟ در این

روایت فقط همزمانی خروج یمانی با سفیانی و خراسانی را بیان کرده است.

اما اینکه چون خراسانی و سفیانی عقلاً باید یار گیری کنند پس یمانی هم باید سالها قبل از خروجش ظهور نموده و شروع به دعوت نماید. ظاهراً شما یادتان رفته که یمانی شما همان قائم موعود است که در روایات فراوان گفته امر او فلتةً، دفعةً، مثل روز قیامت رخ می‌دهد و این تصریح است که قائم مقدمه سازی ندارد. از طرفی بر فرض که مقدمه خروج، ظهور باشد، هیچ دلیل عقلی بر طولانی بودن آن وجود ندارد برای همین طبق روایات بین ظهور حضرت قائم

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۳۷

تا خروج ایشان کمتر از چهار ماه فاصله است؛ پس اگر هم یمانی ظهوری داشته باشد لازم نیست ۱۸ سال یا ۳۰ سال طول بکشد.

اما به نظر شیعیان که یمانی را غیر از قائم می‌دانند هیچ اشکالی ندارد که یمانی فردی دارای قدرت باشد که در آستانه خروج حضرت قائم علیه السلام خروج نماید لذا نیازی به دعوت و مدرسه و بیعت ندارد چون اینها بدون عنوان یمانی برایش فراهم است.

اما این سخن مضحک که ظهور سفیانی و خراسانی تقریباً در یک زمان بوده! اصلاً کو خراسانی و سفیانی؟ از آن طرف تقریباً در یک زمان بوده یعنی چه؟ روایت می‌گوید در یک روز و یک ماه و یک سال است نه تقریباً در یک زمان. از طرفی بر فرض خراسانی و سفیانی تقریباً در یک زمان بوده‌اند اما یمانی شما چه؟ روایت می‌گوید خروج هر سه در یک زمان است.

سؤال ۳۰. در روایتی که مستند شما برای عصمت یمانی است در مورد او تعبیر «أهدی الرايات» آمده و «أهدی» اسم تفضیل است لذا می‌رساند که پرچم خراسانی هم هدایتگر است. اما شما می‌گویید که تنها پرچم هدایت، پرچم یمانی است؛ چرا؟

یمانی: اولاً ما عصمت یمانی را از تعبیر «أهدی الرايات» اثبات نمی‌کنیم بلکه «أهدی الرايات» اثبات می‌کند که پرچم یمانی هدایت‌گر است و هدایت‌گرتین است؛ همین.

در جواب سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات امام احمد الحسن بحث عصمت

یمانی از طریق دو تعبیر اثبات شده است: یکی تعبیر «یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم» که یمانی دعوت به غیر حق و غیر طریق مستقیم نمی‌کند نه عمداً و نه سهواً. یکی هم از این تعبیر که «لا یحلُّ لمسلم أن یتتوی علیه...» یعنی هیچ مسلمانی حق اعراض و رو برگرداندن از یمانی ندارد و هر کس از او رو برگرداند اهل آتش است.

اما در رابطه با «أهدی الرايات» بله ظاهرش اینست که پرچم های دیگر هم یک خطی از هدایت دارند، ولی اگر به قرآن کریم و روایات اهل بیت مراجعه کنید، می‌بینید أفعال تفضیل مثل «أهدی الرايات» و امثال آن به معنی أفعال تعیین هم آمده. به عنوان مثال قرآن کریم می‌فرماید: «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، أحق و شایسته تر است برای اینکه اطاعت شود یا آن کسی که خودش هدایت نشده مگر اینکه دستش را بگیرند و هدایتش کنند». حال اگر به روایات ذیل آیه نگاه کنید می‌بینید «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند» را به وجود مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام یا آل محمد تفسیر کرده‌اند. خوب. آیا اینجا هم شما می‌فرمایید «أحق» صفت تفضیل است؟ یعنی آیا آل محمد أحق و شایسته ترند برای تبعیت؟ در این صورت دیگران هم شایسته تبعیت خواهند بود همانها که هدایت نمی‌شوند مگر اینکه هدایتشان کنند در حالیکه اینگونه نیست و «أحق» أفعال تعیین است نه أفعال تفضیل و از این موارد زیاد داریم؛ این یک مسأله.

مطلب دیگر اینکه اگر «أهدی» صفت تفضیلی هم باشد مشکلی ایجاد

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۳۹۱

نمی‌کند. چون یمانی که به حق هدایت می‌کند به همه حق هدایت می‌کند یعنی هیچ باطلی در دعوتش وجود ندارد. خوب دیگرانی هستند که به مقداری از حق هدایت می‌کنند یعنی دعوتشان مشوب است، حق و باطل با هم است، اما چون باطل در دعوتشان هست نمی‌شود به طور کلی گفت آنها مطلقاً به حق هدایت می‌کنند اما در مورد یمانی گفته‌اند: «یدعو الی الحق» و در حدیث امام صادق علیه السلام آمده: «یهدی الی الحق: مطلقاً به حق هدایت می‌کند»، یعنی هیچ باطلی در دعوت او نیست.

امام احمد الحسن در رابطه با بعضی پرچم داران عصر ظهور، این تعبیر را به کار برده که «مقداری از حق را آوردند» یعنی مثلاً اینکه حکومت از آن خلیفه خداست را قبول کردند منتها در رابطه با اینکه در زمان غیبت باید چه کار کرد به بیراهه رفتند، پس چیزی از حق و هدایت را آوردند و به همان اندازه می‌شوند هدایت‌گر.

به علاوه در ادامه همان حدیث می‌فرماید: «هی رایة هدی: پرچم یمانی پرچم هدایت است». این یعنی چه؟ امام علی می‌فرمایند: «إِنَّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ رَايَةً مِنْ تَقَدَّمَ مَرْقٍ وَ مِنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا زَهَقٌ وَ مَنْ تَبِعَهَا لِحَقٍّ: ما اهل بیت یک پرچم داریم که هر کس بزند جلو مارق است تعدی کرده تجاوز کرده، هر کس هم ازش عقب بیفتد هلاک می‌شود و هر کس پیرو آن پرچم باشد ملحق به اهل بیت می‌شود»^۱، خوب آیا این پرچم هدایت نیست؟ خوب این پرچم زمان ظهور

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۲۳. متن روایت «محق» هست نه «زهق».

دست کیست؟ این دعوت، دعوت چه کسی است؟ آیا غیر از یمانی است که «اهدی الرايات» است و هدایتگرتر از او وجود ندارد؟

امام احمد الحسن در خطبه حج می‌فرماید: علمای گمراه آخر الزمان کسانی که مقداری از حق و هدایت را آوردند تحمل نکردند پس چه طور ممکن است من را تحمل کنند در حالیکه من همه حق را آوردم. همه حق یعنی حاکمیت خدا در همه شئون از طریق نصب خلیفه منصوب و منصوب.

نکته دیگر اینست که ما از کجا ادعا کنیم خراسانی هم هدایت می‌کند یا سفیانی هم هدایت می‌کند؟ این نیاز به نص دارد. شما یک نص در رابطه با اینکه خراسانی هم هدایتگر است بیاورید؛ چنین نصی وجود ندارد و ما نصی نداریم که بگوید خراسانی یا سفیانی هم هدایت‌گر هستند. آن پرچم‌هایی که از سمت خراسان قیام می‌کند و آن پرچم‌های سیاه خلیفه الله مهدی ربطی به جریان خراسانی ندارد. آن خود دعوت قائم آل محمد است که قبل از امام مهدی می‌باشد.

جواب: اولاً این را بارها تذکر داده ایم که «اهدی الرايات» بودن یمانی فقط در دو حدیث ضعیف‌السند وارد شده که مثبت حکم شرعی هم نیست چه برسد به عقیده ای فرعی و چه برسد به اثبات عصمت و شناخت حجت و اینکه می‌گویید ما از «اهدی الرايات» اثبات عصمت نمی‌کنیم خلاف واقع است زیرا بعضی یاران شما به این فقره هم استناد می‌کنند. ثانیاً به نظر ما عصمت باید منصوص باشد لذا نیاز به نص دارد و با استنباط اثبات نمی‌شود.

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۱

ثالثاً اینکه خود فرد «اهدی» باشد غیر از اینست که پرچمش «اهدی» باشد زیرا اگر خود فرد «اهدی» باشد شاید از آن عصمت در بیاید اما اگر پرچم قیامش «اهدی» بود این فقط مشروعیت اصل قیام را ثابت می‌کند و حرمت مخالفت را تنها در رابطه با قیام می‌رساند نه بیشتر. پس اینکه هر کس با او مخالفت کند اهل جهنم است بخاطر خود او نیست بلکه به خاطر دعوت اوست به امام مهدی عجل الله فرجه: «هی رأیة هدی لانه یدعو الی صاحبکم»^۱.
اما اینکه «اهدی» افعال تعیین است دلیل می‌خواهد. بله ما «افعل تعیین» داریم و «اهدی» هم گاهی در معنای تعیین به کار رفته اما این نمی‌رساند که هر جا به کار رفته باشد برای تعیین است.

اما اینکه می‌گویید اگر به معنای تفضیل باشد هم اشکال ندارد چون بعضی‌ها بعضی از حق را آشکار کردند، مثل اینکه حواس تان نیست که رأیت یمانی در مقابل رأیت خراسانی و سفیانی اهدی معرفی شده، لذا اگر معنای تفضیل داشته باشد لازمه اش اینست که هم خراسانی و هم سفیانی مقداری از حق را آورده باشند!

غیر از اینکه اهدی بودن رأیت یمانی تنها نسبت به آن دو پرچم سنجیده شده پس نسبی است نه مطلق، که از آن عصمت استنباط شود.
اما اینکه حضرت علی ع فرمودند: «ما اهل بیت یک پرچم داریم» قبول، ولی از کجا در آوردید که یمانی از اهل بیت است؟

در مورد یمانی فقط همین قدر داریم که: «الْيَمَانِيُّ يُوَالِي عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»،^۱ و یکی هم اینکه «يدعو الی صاحبکم»؛ همین.

اما اینکه مقداری از حق این بود که گفتند حکومت از آن خلیفه خداست، ولی نسبت به زمان غیبت به بیراهه رفتند. شما بفرمایید حاکمیت الله در زمان خلیفه غائب به چه نحو می باشد؟ از یک طرف جامعه بدون حکومت نمی تواند باشد، از طرف دیگر حکومت از آن خدا و خلیفه اوست ولی خلیفه غائب است، خوب باید چکار کرد؟ تنها راهی که وجود دارد اینست که علمای دین که بیشترین آگاهی را نسبت به مکتب اهل بیت علیهم السلام دارند حکومت جامعه شیعه را در دست بگیرند تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند. از طرفی درباره ولایت فقیه حتی همزمان با خود ائمه علیهم السلام روایت وجود دارد^۲ چه برسد به دوران غیبت. پس اگر فقهاء در دوره غیبت قائل به ولایت فقیه شدند این ولایت را نیز از بیانات خود اهل بیت علیهم السلام بدست آورده اند که در راستای حکومت خلیفه خدا و حاکمیت الله است. پس چطور مقداری از حق را پیموده اند و مقداری به بیراهه رفته اند؟ از طرفی اینکه حکومت حق اهل بیت بوده که اصلاً مذهب شیعه بر همین بنا شده و تمام علما به همین قائل بوده اند پس یعنی چه بعضی علما بعضی از حق را پیموده اند؟

۱. أمالی الطوسی ص ۶۶۱ ح ۱۹

۲. مراد، مقبوله عمر بن حنظله است.

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۳۱

اما اینکه اگر یک کسی مسأله درستی در دعوتش هست به همان اندازه هدایتگر می‌باشد. این واقعاً مضحک است و در این صورت تمام قیام‌های ضد استکباری پرچم هدایت می‌شوند مثل قیام زید، قیام نفس زکیه، قیام جعفر بن محمد، قیام ابو السرایا و ... چون یک مسأله درست در دعوتشان بود و آن مبارزه با ظالمان ستمگر اموی و بی‌العباس می‌بود در حالیکه ائمه علیهم‌السلام هرگز این قیام‌ها و پرچمشان را دارای هدایت ندانستند.

سؤال ۳۱. روایت مورد استناد یمانیون برای عصمت یمانی، اشکال متنی و دلالی دارد، چون تعبیر «اهدی الرايات» به این معناست که اقلاباً باید سه پرچم هدایت باشد که یمانی از آنها هدایتگر تر باشد، در حالیکه سفیانی قطعاً هدایتگر نیست و در نتیجه باید می‌گفت: «اهدی الرايتين».

یمانی: در جواب سؤال قبل عرض کردیم که اولاً اهدی و کلاً أفعال التفضیل در بسیاری از موارد در قرآن و احادیث به معنی افعال تعیین آمده یعنی فقط این هدایتگر است ثانیاً از همین اهدی الرايات، اگر افعال تفضیل باشد، می‌شود استفاده کرد که هر کدام از آنها یعنی خراسانی و سفیانی به مقداری از حق هدایت می‌کنند زیرا اینها لشکر کشی می‌کنند برای برقراری حکومت اسلامی، خراسانی حکومت شیعی مد نظرش را می‌خواهد در عراق محقق کند و سفیانی حکومت خلافت سنی وهابی خودش را. پس معلوم می‌شود اینها اهل دموکراسی نیستند چون اگر کسی بخواهد براساس فرآیند دموکراتیک حکومتی را بر پا کند نیازی به لشکر کشی ندارد، این که می‌آید لشکر کشی می‌کند به عراق

یعنی قائل به حکومت اسلامی است یعنی می‌داند اصل اینکه حکومت و حاکمیت در دست مردم نیست، به عهده مردم نیست و به عهده خداست پس نسبت به همین مقدار، انتقادش صحیح است، منتها برایش شبهه شده و خیال می‌کند که خلیفه خدا خودش است در حالیکه هیچ نصی ندارد، بر خلاف یمانی که نامش در وصیت آمده.

سفیانی هم همین طور، اصل اینکه حاکمیت خدا را قبول دارد و قائل به دموکراسی نیست، مثل جبهه تکفیری داعش که می‌گویند مردم حق ندارند خلیفه تعیین کنند و ابوبکر بغدادی مصداق خلیفه اسلامی است. پس به همین مقدار در همین اصل راست می‌گویند، لذا یمانی می‌شود اهدی الرایات، چرا؟ چون به همه حق هدایت می‌کند. امام صادق فرمود: «پرچم های زیادی برای قیام بلند می‌شود»، یعنی کسانی که قائل به دموکراسی نیستند و می‌گویند باید حکومت اسلامی باشد نه حکومت لیبرال دموکراسی.

جواب: اولاً عرض شد که اصل قرار داد افعال تفضیل برای رساندن معنای تفضیل است نه تعیین الا جایی که قرینه بر اراده معنای تعیین داشته باشیم. ثانیاً اینکه خراسانی خروج می‌کند چون می‌خواهد حکومت اسلامی برقرار کند چون برایش شبهه شده که خودش خلیفه خدا هست. این حرفها را از کجا در می‌آورد؟ خروج خراسانی برای مقابله با سفیانی است نه تشکیل حکومت اسلامی، از طرفی خراسانی چقدر باید احمق باشد که گمان کند خودش خلیفه خداست؟ مگر در قاموس تفکر شیعه کسی غیر معصوم منصوص می‌تواند

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۵

خلیفه خدا باشد؟ از شما تعجب است کسی را که اینقدر انحراف فکری دارد دارای مقداری از هدایت بدانید به این بهانه که دموکراسی را قبول ندارد. ثالثاً مگر تشکیل حکومت اسلامی به جنگ و خروج است که هر کس خروج کرد بشود داعی به حکومت اسلامی؟ این دقیقاً تفکر اهل سنت می باشد که انعقاد امامت و خلافت را دارای سه راه می دانند که یکیش قهر و غلبه توسط جنگ و خروج می باشد.

رابعاً همانطور که عرض شد هرگز به کسی که از هزار حرف و کارش یکیش درست است نمی گویند بر هدایت است بلکه صفت هدایت تنها وقتی اطلاق می شود که عموم کارها و حرفهایش درست باشد و خطاهایش بسیار اندک. لذا اینکه فردی مثل سفیانی را نیز دارای مقداری از هدایت تلقی کنید که یمانی از او اهدی می باشد واقعاً مضحک است.

خامساً ادعای داعش حکومت اسلامی به طریق غاصبان خلافت می باشد که اتفاقاً توسط مردم ایجاد شده نه توسط خدا. شما اصلاً نفهمیده اید حکومت اسلامی یعنی چه. حکومت اسلامی یعنی حکومتی که خلیفه آن منصوب از جانب خدا یا خلیفه خدا باشد در حالیکه در حکومت داعش یا سفیانی اصلاً چنین چیزی مطرح نیست. پس این طور نیست که هر کس دموکراسی را قبول نداشته باشد حکومتش اسلامی است.

اما اینکه هر کس پرچم بلند می کند به خاطر تشکیل حکومت اسلامی و بر ضد دموکراسی پرچم بلند می کند. این هم سخن مضحکی است زیرا

همانگونه عرض شد خراسانی و همچنین یمانی برای مقابله با سفیانی خروج می‌کنند و کوچکترین اشاره‌ای در روایات نیست که آنها داعیه تشکیل حکومت دارند.

یمانی: اینها همه به کنار، امام صادق در حدیثی فرمود: «... ۱۲ نفر از سادات بنی هاشم قیام می‌کنند که همه آنها مردم را به سمت خودشان دعوت می‌کنند»، یعنی می‌خواهند حکومت اسلامی بر پا کنند لکن خلیفه خدا را نمی‌شناسند یا نمی‌خواهند از او تبعیت کنند آنها مردم را به اطاعت و تقلید از خودشان وا می‌دارند. حضرت صادق فرمود: «بنشین و بچسب به زمین، از هیچ کسی اطاعت نکن تا کسی را ببینی از اولاد حسین که همراه او وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر است». یعنی خیلی‌ها قیام می‌کنند، خیلی‌ها می‌خواهند حکومت اسلامی بر پا کنند اما اینها همشان باطل‌اند. در اصلشان راست می‌گویند منتها در تطبیقش اشتباه کرده‌اند. شما بچسب به زمین، تا کسی با وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر است، یعنی کسی که با این سه تا آمد قائم است، کسی که با این سه تا آمد، پرچم هدایت به دست دارد، این اهدی‌الرایات است. چون هم اصل حکومت دینی را قبول دارد که حاکمیت به دست خداست و هم اینکه او مصداق حاکمیت خدا و دعوت کننده به سمت امام مهدی است.

جواب: بارها عرض کردیم که امام صادق علیه السلام چنین چیزی فرموده‌اند و شما حدیث ایشان را، هم تقطیع می‌کنید و هم تاویل می‌برید. تقطیعش به

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۷

اینست که این سه مورد، علامت شناخت حضرت نیستند بلکه اینها خودشان سه نشانه برای شناخته شدن دارند که عبارتند از زمان خاص، مکان خاص و قرین خاص که شما همه آنها را سانسور می‌کنید. و تاویلش به اینست که عهد نبی را ترجمه به وصیت نبی می‌کنید در حالیکه عهد نبی ربطی به وصیت ایشان ندارد و امام شما فاقد عهد نبی می‌باشد. غیر از اینکه عهد و رایت و سلاح را به هنگام خروج حضرت مطرح کرده‌اند نه ظهور ایشان و کاملاً از روایت آشکار است که مراد سه شیء خارجی است نه تاویلاتی که شما مطرح می‌کنید و توضیح اینها در اولین جلسات گذشت.

سؤال ۳۲. در حدیث داریم که بین خروج یمانی با خروج امام مهدی شش ماه فاصله است، در حالیکه یمانی شما هجده سال پیش خارج شده و هنوز امام زمان علیه السلام نیامده. این را چگونه توجیه می‌کنید؟

یمانی: ظهور و دعوت یمانی یک مقوله است که متقدم بر خروج یمانی و سفیانی و خراسانی به سمت کوفه می‌باشد. آن روایت یا روایاتی که برای خروج یمانی و سفیانی و خراسانی به سمت کوفه زمان تعیین می‌کند، فاصله آن تا زمان ظهور امام مهدی را بیان می‌کند که شش ماه یا هشت ماه است. روایت دیگری هم داریم که این امر مشتبهی است.

امام صادق فرمود: آن یک علامت را بشناس، وقتی آن علامت را شناختی دیگر به تو ضرری نمی‌زند این امر و حاکمیت و انقلاب امام مهدی، مقدم شود یا مؤخر شود، جلو بیفتد یا عقب بیفتد. یعنی این یک مسأله متشابهی است. از

طرفی زمانی که ائمه اطهار بیان کرده‌اند در آن بدهاء ممکن است. ما وظیفه داریم که آن یک علامت را بشناسیم. آن یک علامت چیست و کیست که باید اطاعتش کنیم؟ یمانی است و مهدی اول. ما وظیفه داریم او را بشناسیم، حال اگر در زمان خروجش بدهاء حاصل شود، در زمان ظهور امام مهدی بدهاء حاصل شود، اینها ارتباطی به ما ندارد و این روایتی که زمان تعیین می‌کند در آن بدهاء ممکن است. چیزی که جزء محکومات است ما وظیفه داریم به آن تمسک بکنیم. از کجا می‌گوییم آن علامت، یمانی است؟ از اینکه به ما گفتند بنشین زمین تا کسی را بینی که همراه او وصیت پیغمبر و سلاح پیغمبر است، او می‌شود امام شما. وقتی امامت را شناختی، فرقی ندارد که امر حاکمیت امام مهدی، ظهور امام مهدی، انقلاب امام مهدی عقب بیفتد یا جلو بیفتد.

جواب: در روایات اهل بیت علیهم‌السلام اصلاً چیزی به عنوان ظهور یمانی مطرح یا حتی اشاره هم نشده، این را شما از خودتان در آوردید و نامش را دلیل عقلی گذاشته اید که هر خروجی نیازمند ظهور است در حالیکه اگر خروج یمانی را بر ضد سفیانی بدانیم مقدمات خروجش می‌تواند در چند روز فراهم شود و نیازی به گذشت ۲۰ سال و ۳۰ سال نیست.

اما اینکه خروج یمانی را به سمت کوفه می‌دانید این تنها در یک حدیث آمده که اتفاقاً در آن تصریح شده که قائم آل محمد غیر از یمانی است. اما اینکه امام صادق علیه‌السلام فرمودند آن یک علامت را بشناس که اگر شناختی مقدم و موخر شدن انقلاب امام مهدی به تو ضرر نمی‌زند، خوب همان امام نیز

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۴۹۱

زمان ظهورش را مشخص کرده‌اند و اگر مهم نبود اصلاً بیان نمی‌کردند. اما اینکه امکان بداء در آن زمان هست چطور امکان بداء در تولد مهدی از مدینه نیست و شما بدون هیچ دلیلی آن را مدینه می‌خوانید اما نوبت به زمان خروج یمانی که می‌رسد امکان بداء در آنست؟ یعنی هر حدیثی به نفع شما نیست بداء می‌شود و هر حدیثی به نفع شما هست بداء در آن محال می‌باشد؟

نه آقا جان بداء به این گله گشادی که شما فکر می‌کنید نیست غیر از اینکه بداء در مورد نشانه‌ها رخ نمی‌دهد و الا از نشانه بودن می‌افتد و باعث گمراهی مردم می‌شود همچنانکه رخداد بداء تنها توسط معصوم بیان می‌شود که اگر بیان نکرد بدائی رخ نداده است.

اما حدیث بنشین در خانه ات را بارها توضیح داده ایم که هرگز آنچه شما می‌گویید را نگفته و این افتراء بر معصوم است.

سؤال ۳۳. در سند حدیث معروف یمانی، دو نفر واقفی وجود دارند: حسن

بن علی بن حمزه و پدرش. چطور به این روایت اعتماد می‌کنید؟

یمانی: اولاً ما علم رجال را میزانی برای تمییز و غربال احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌دانیم؛ اگر ما اعتراف به علم رجال داشتیم، آن وقت این سؤال قابل طرح بود و شما می‌توانستید بگویید این حدیث طبق میزان خودتان قابل استدلال نیست. اما ما چون علم رجال را بدعت می‌دانیم به این جهت که قرآن کریم و اهل بیت پیغمبر به ما نگفته‌اند احادیث را به وسیله رجال غربال کنید،

بلکه بالعکس، یعنی دلیل بر نفی علم رجال از قرآن و احادیث و حتی عقل داریم.

اما حالا اگر بخواهیم در رابطه با رجال این حدیث بحث کنیم می‌گوییم: علی بن ابی حمزه بطائنی که یکی از رؤوس واقفیه و ملعون است، این قدر روایت از امام صادق، امام کاظم و حتی از امام رضا نقل کرده که اگر بخواهیم روایات او را از جوامع حدیثی شیعه کنار بگذارم یک ضربه سهمگینی به بدنه و پیکره شیعه می‌خورد، چه در بُعد احکام، چه در بعد عقاید، چه در بعد معارف دیگر. ایشان تا زمانی که پیرمرد شد، در مکتب حق و صراط مستقیم و در اطاعت از خلیفه الله و امامی بوده و آخر عمرش شیطنت می‌کند و بعد از شهادت امام کاظم واقفی می‌گردد. خوب رجالیون با احادیث فراوان و پرشماری که از ایشان و امثال ایشان در مجامع حدیث است چه کار می‌کنند؟

نکته مهم اینکه حتی طبق میزان همان رجالی به این جور احادیث می‌گویند موثقه. مثلاً می‌گویند موثقه علی بن حمزه، یعنی طبق میزان خودشان این احادیث معتبر است، مورد وثاقت و اعتماد است اگر چه اصطلاح صحیح را برایش به کار نمی‌برند؛ این در رابطه با میزان رجالی.

یک بحث دیگر داریم که چون آنها این احادیث را در زمانی نقل کردند که عقیده شان فاسد نبوده نمی‌گویند تمام مثلاً چند هزار حدیثی که قبلاً از او نقل شده را بریزید دور.

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۱

جواب: اولاً شما علم رجال را قبول ندارید ما که قبول داریم پس نمی‌توانید برای ما به روایتی استناد کنید که طبق مبنای ما ضعیف است. اینکه علم رجال و همه رجالی‌های شیعه از جمله شیخ مفید و شیخ طوسی و علامه حلی و علامه مجلسی و علامه بحر العلوم را بدعت گزار و بدعت کار می‌دانید پرده از دشمنی آشکار شما با شیعه بر می‌دارد زیرا مکتب شیعه را همین بدعت گزارانی که شما می‌گویید حفظ کرده‌اند. از طرفی پرده از غرور بی‌نهایت شما بر می‌دارد که فکر می‌کنید آنچه شما با این همه کم سواد می‌فهمید علمای عظیم الشان شیعه نمی‌فهمیدند و عقلشان به اشکالاتی که شما به رجال دارید نمی‌رسیده است. اما اینکه هیچ دلیلی بر صحت علم رجال وجود ندارد نیز از بی‌آگاهی شماست و همه اشکالات شما در کتب رجال پاسخ داده شده است که جایش اینجا نیست. من فقط به طور خلاصه عرض می‌کنم که حذف علم رجال از مکتب شیعه مساوی با حذف معیار تشخیص حدیث صحیح از باطل است که بستر را کاملاً برای سوء استفاده فرقه‌های منحرف از احادیث جعلی و بی‌سند و باطل فراهم می‌کند.

اما اینکه علی بن ابی حمزه اینقدر احادیث دارد که اگر از شیعه حذف شود ضربه سهمگینی به بدنه شیعه در همه موضوعات وارد می‌شود. این حرف را کسی می‌تواند بزند که همه احادیث او را دیده باشد که در چه موضوعاتی وارد شده است و چقدر کارایی دارد و اگر حذف شود چه می‌شود، نه مثل شمایی که هیچ چیز از رجال نمی‌دانید، پس ادعای بدون مطالعه نفرمایید.

طبق شمارش، علی بن حمزه ۵۴۵ حدیث در کتب اربعه دارد^۱ که مضمون بسیاری از آنها در احادیث دیگران هم وارد شده، مضمون بسیاری از آنها مخالف مذهب شیعه و اصلاً قابل پذیرش نیست و مضمون بعضی دیگر مربوط به بعضی مستحبات و آداب و اخلاق است که حذف آن به بدنه شیعه ضربه سهمگین نمی‌زند.

اما اینکه رجالی‌ها با احادیث ایشان چکار می‌کنند، این را شیخ طوسی فرموده که اصحاب شیعه به روایات منفردی که راویان غیر دوازده امامی نقل کرده‌اند اعتماد نمی‌کنند بلکه فقط وقتی به احادیث آنها استناد می‌نمایند که موید و شاهی در روایات شیعه دوازده امامی داشته باشد همچنانکه با احادیث اهل سنت نیز همین گونه رفتار می‌نمایند^۲.

در نتیجه بر فرض که نشود همه احادیث علی بن ابی حمزه را به علت فراوانیش کنار گذاشت، اما می‌شود احادیث منحصر به فردش را کنار گذاشت و اتفاقاً حدیث معروف یمانی که «لا یحل لمسلم ان یتوی علیه» فقط توسط علی بن ابی حمزه نقل شده، همان کسی که امام کاظم علیه السلام درباره او فرمودند: تو و اصحابت شبیه الاغ هستید: «یا علی أنت و أصحابك شبه الحمیر»^۳.

و اما اینکه طبق معیار رجالی‌ها روایات علی بن ابی حمزه موثقه است.

۱. معجم رجال الأحادیث ج ۱۱ ص ۲۲۷

۲. عدة الأصول ج ۱ ص ۱۵۰

۳. رجال الکشی ص ۴۰۳

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۳

خواهشاً این را دیگر جایی نگویند که بی سوادى شما بیشتر آشکار می‌کند زیرا رجالی‌ها به حدیثی می‌گویند موثقه که در سلسله روایتش فردی غیر دوازده امامی باشد اما توسط رجالی‌ها توثیق شده باشد نه کسی مثل علی بن ابی حمزه که به تصریح علی بن حسن بن فضال - که از روایت طراز اول می‌باشد - بسیار دروغگو و متهم است: «علی بن ابی حمزه کذاب متهم»^۱. آنچه گفته شد درباره علی بود اما راوی دیگر یعنی حسن بن علی وضعش از پدرش خرابتر است.

از اینها گذشته در سند این حدیث به غیر از دو نفر واقفی، یک نفر زیدی (ابن عقده) و یک نفر مجهول (احمد بن یوسف) هم وجود دارد که شما با زرنگی از کنار آن رد می‌شوید. همچنین در آن اسماعیل بن مهران هست که به تصریح بعضی رجالی‌ها چون خیلی از ضعفا نقل حدیث می‌کند^۲ به منفردات او نمی‌شود اعتماد کرد و حدیثش تنها به عنوان شاهد و موید کاربرد دارد. اما اینکه چون آنها آخر عمر گمراه شدند احادیث قبلشان مورد اعتماد است، خوب شما از کجا تشخیص دادید که علی بن ابی حمزه، این حدیث یمانی را قبل از گمراه شدن نقل کرده؟ این حدیث را فقط پسرش حسن که او هم واقفی بوده نقل کرده و این کاملاً مشخص می‌کند حدیث را وقتی که واقفی شده بوده نقل کرده که کسی غیر از حسن واقفی از او نقل نکرده است.

۱. رجال الکشی ص ۴۰۳

۲. رجال ابن الغضائری ص ۳۸

یمانی: یک نکته دیگر اینکه چرا اصلاً فقهای ما می‌روند دنبال رجال؟ هدفشان چیست؟ اینست که اجتماع شواهد کنند تا بفهمند این حدیث چقدر احتمال دارد از وجود مقدس امام صادر شده باشد. خوب، یکی از امارات خیلی مهمی که برای حصول اطمینان به صدور حدیث به کار می‌آید بحث داعی بر کذب و افتراء است. مثل اینکه حدیثی از عایشه نقل شده در مورد فضیلت مثلاً امام حسن مجتبی یا سید الشهداء یا آقا امیرالمؤمنین و حدیثی هم از عایشه در مورد فضیلت ابوبکر نقل شده. با مطالعه تاریخ می‌فهمیم عایشه دلیل و انگیزه و داعی برای جعل حدیث فضیلت ابوبکر و عمر داشته اما دلیل و داعی و انگیزه نداشته که در مورد فضائل خمسه طیبه که خودش عامل کشته شدن اینها بوده، خودش برنامه ریزی کرده برای شهادت امام مجتبی و امام حسین بیاید حدیث جعل بکند.

جواب: اولاً عایشه در زمان معاویه مرده و اصلاً زمان امام حسین نبوده که برای شهادت ایشان برنامه ریزی کند اینقدر پرت و پلا نگوید. ثانیاً اتفاقاً عایشه در مورد نقل فضائل حسنین داعی و انگیزه داشته و آن به خاطر کدورتی بود که با معاویه پیدا کرده بود و از لج او این احادیث را می‌گفت، و الا در زمان خلفای سه گانه و تا قبل از شهادت برادرش محمد بن ابی بکر توسط معاویه سعی بلیغ در کتمان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام می‌نمود. در نتیجه حتی به فضائلی که عایشه از اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده نمی‌توان اعتماد نمود الا اینکه شاهد و گواهی در میان احادیث شیعه داشته باشد. زیرا هیچکاری ندارد که در لا به لای بیان فضیلت

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۱

چند مطلب خلاف واقع و دروغ هم بگویی تا به مذهب شیعه ضربه بزنی. همچنانکه شیخ صدوق از یک سنی حدیثی درباره اینکه علی و فاطمه محبوب ترین افراد نزد رسول خدا بوده‌اند ذکر می‌کند که در ضمن آن آمده که ایشان با هم دعویشان شد و پیامبر مدتی وقت گذاشت تا آن دو را آشتی دهد، نیز همچنانکه اهل سنت روایت «علی بعد از من ولی همه مومنان است» را با اسناد فراوان نقل کرده‌اند اما در ضمنش این مطلب آمده که بین علی ع و خالد سر یک کنیز زیبای غنیمت جنگی دعوا بوده. می‌دانم اینها را شما نمی‌فهمید من اینها را فقط برای مردم بیچاره ای می‌گویم که گول شما را خورده‌اند و فکر می‌کنند در روی کره زمین فقط شما هستید که درست می‌فهمد و درست می‌گوید.

یمانی: خیلی با گوشه و کنایه حرف می‌زنی مواظب حرف زدنت باش، من فقط به خاطر سید احمد الحسن این همه جسارت را تحمل می‌کنم و الا چنان جوابت را می‌دادم که نتوانی سرت را بلند کنی.

اما برای اینکه مشخص شود چه کسی نمی‌فهمد مثالی ذکر می‌کنم: حدیث غدیر به طرق متعدد از عامه نقل شده؛ مفادش چیست؟ مفادش خلافت و امامت امام علی است. در اینجا نمی‌گوییم این روایت صحیح نیست بخاطر اینکه راویانش امامی و عدل و ثقه و ... نبوده‌اند بلکه صحابه پیغمبر بودند که

همشان بعد از پیغمبر خدا مرتد شدند و برگشتند به بیعت با طاغوت. این را نمی‌گوییم چون اولاً به طرق متعدد نقل شده، خبر واحد نیست، متواتر است، خدا رحمت کند علامه امینی را که کتاب الغدیر را برای اثبات تواتر این حدیث نوشت، و وقتی شد متواتر دیگر قطعی الصدور است و دیگر ما دنبال ظنونی مثل رجال نمی‌رویم، حتی اگر قائل به علم رجال باشیم که نیستیم.

از طرفی می‌گوییم صحابه پیغمبر و اهل سنت چه داعی و انگیزه‌ای داشتند برای اینکه به دروغ چیزی را نسبت پیامبر نسبت دهند که با عقائد خودشان سازگار نیست.

حالا شما می‌خواهی بگویند علی بن حمزه این حدیث دو صفحه و نیم را ساخته؟ خوب این حدیث چه می‌گوید؟ آیا این حدیث دارد عقاید باطل و اقفیه را اثبات می‌کند یا دقیقاً بالعکس؟ قطعه قطعه کلمات و تعبیر این حدیث شریف که دو صفحه است، که یک بخشی از آن حدیث شریف یمانی است. این مفاد همان روایات مشهور ائمه اطهار است. چه آنجا که در مورد یمانی صحبت می‌کند، چه آنجا که در مورد پرچم‌های سیاه صحبت می‌کند. چه آنجایی که درباره سفیانی صحبت می‌کند، همه اش مضمون روایات دیگر است؛ پس اثبات کننده منویات و اقفیه نبوده که بگوییم قرینه بر عدم صدور آن وجود دارد. الغرض اینجور روایات را می‌گویند موثقه.

جواب: اولاً ما در مورد حدیث غدیر اصلاً کاری به منقولات اهل سنت نداریم بلکه پیش روی ما بیانات اهل بیت علیهم السلام و مستمسک ما احادیث

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۷

آل محمد می باشد نه مثل شما که ۷۰ درصد مستندات تان احادیث اهل سنت می باشد. اگر علمای دنبال اثبات تواتر حدیث غدیر در کتب اهل سنت رفته اند به خاطر این نبوده که ولایت امیر المومنین علیه السلام را برای شیعه اثبات کنند بلکه این روشی جدلی است که با احادیث طرف مقابل برای خود او مطلبی را به اثبات برسانی. علامه امینی کتاب الغدیر را برای اثبات ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به اهل سنت نوشت این چه ربطی به بحث یمانی دارد که بحثی درون شیعی است؟

ثانیاً طبق بیان خودتان وقتی تواتر روایتی ثابت شد دیگر کسی به رجال کار ندارد اما مگر حدیث اطاعت از یمانی یا اهدی الرایات بودن او متواتر است که ما چشم از رجال سندش بپوشیم. در مورد اهدی الرایات بودنش فقط همین حدیث واقفی و یک روایت مرسل از سیف بن عمیره وجود دارد و در مورد واجب الاطاعه بودنش فقط همان حدیث واقفیه هست. این حدیث را چه قیاس به حدیث غدیر؟!

اما اینکه چرا اهل سنت حدیث غدیر را ثبت کرده اند به خاطر اینکه اینقدر اسنادش فراوان بود که نمی شد مخفیش کنند ولی آمدند چند کار بر سر این حدیث در آوردند که اتفاقاً از تخصص های شما یمانی هاست: اولاً که حدیث را تقطیع کردند و سر و ته و وسطش را انداختند تا قرائن فراوانی که بر معنای ولایت دلالت می کند مخفی بماند ثانیاً دست به تاویلات من در آوردی و خنک نسبت به معنای حدیث غدیر زدند تا ذهن ها را از حقیقت مطلب منحرف

سازند. ثالثاً فقط حدیث را ثبت کردند اما برای مردم نمی خواندند مثل شما که همیشه سعی در لاپوشی سفیانی دارید چون می دانید اولین علامت قطعی شناخت حضرت قائم علیه السلام سفیانی است، بلکه می روید سراغ ملخ سرخ و مرگ سفید و کف دست که هیچ کدامشان نه متواترند و نه قرائن قطعی بر صدورشان وجود دارد.

اما آنچه درباره انگیزه نقل علی بن ابی حمزه گفتید، همیشه شگرد کسانی که می خواهند مطالب باطل و من در آوردی را به خورد دیگران دهند اینست که حق را با باطل می آمیزند تا مخاطب که حقایق را در کلام او می بیند از باطل هایش غافل شود. اینکه ما یک سفیانی داریم که از علائم ظهور است قبول، در روایات دیگر آمده، اما اینکه یک یمانی داریم که پرچمش اهدی الرايات است و «لا یحل لمسلم ان یلتوی علیه» این در کدام روایت دیگر آمده؟ حال انگیزه اش چه بوده که این را بگوید؟ اتفاقاً افرادی که از ائمه جدا می شده اند چون دیگر به منبع علم متصل نبودند مجبور می شدند برای حفظ جذابیت فرقه خویش، حرف های جدید و من در آوردی بسازند که شیعه های دوازده امامی با آن مطالب بیگانه اند. برای همین است که می بینیم این مطلب فقط توسط علی بن ابی حمزه نقل شده نه هیچ کس دیگر. الغرض اینجور روایات را نمی گویند موثقه.

یمانی: یک نکته دیگر در اینجا وجود دارد و آن اینکه اصلاً بحث یمانی مبتنی بر این حدیث نیست. یعنی ما نیاز چندانی به این حدیث و امثال این حدیث نداریم. چرا؟ به جهت اینکه اگر کسی بخواهد با خط کش علم رجال

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۵۹۱

برود جلو بحث های اعتقادی، کلاً متزلزل می شود یعنی حتی ولادت وجود مقدس صاحب الزمان را نمی شود با این بدعت رجال اثبات کرد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

جواب: اینکه با علم رجال نمی شود ولادت امام زمان علیه السلام را ثابت کرد از شما نیست چون شما اصلاً رجال نخوانده ای و احادیث ولادت امام علیه السلام را هم بررسی سندی نکرده ای، بلکه این گفته بعضی مدعیان علم است و حال طوری حرف می زنید که انگار خودتان رفتید تک تک احادیث ولادت را نگاه کردید. من این را برای مردم عزیز می گویم:

در مورد ولادت امام زمان علیه السلام ادله متعددی وجود دارد که حتی اگر بر فرض احادیثی که در خصوص چگونگی به دنیا آمدن ایشان همه ضعیف باشد هیچ خدشه ای در اثبات ولادت آن حضرت ایجاد نمی کند، از جمله:

دلیل اول) ۱۳۶ روایت تصریح می کند قائم آل محمد امام دوازدهم و آخرین حجت خدا می باشد. ۱۴۶ روایت تصریح می کند قائم موعود فرزند امام عسکری علیه السلام است. ۱۴۸ حدیث تصریح می کند که قائم نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد. خوب از ضمیمه کردن این روایات فراوان به هم نتیجه می گیریم قائم موعود و امام دوازدهم متولد شده اند زیرا امام عسکری علیه السلام وفات نموده اند.

دلیل دوم) ۲۱۴ حدیث تصریح می کند که امام دوازدهم متولد خواهد شد و غیبت می نماید.

دلیل سوم) واقعه نواب اربعه: اگر براسستی قائم متولد نشده بود نواب اربعه نمی‌توانستند قاطبه جریان شیعه را به دور خود حفظ کنند و هیچکس الا نادری با ایشان به مخالفت برنخیزد که آخر کو این امامی که می‌گویید به دنیا آمده و غائب شده. همین عملکرد قاطبه شیعیان نسبت به نواب اربعه کاملاً روشن می‌کند که شیعه نسبت به ولادت امام دوازدهم علیه السلام و انتساب نواب اربعه مطمئن بوده است.

دلیل چهارم) خبر دادن امام عسکری علیه السلام از ولادت فرزندشان و نیز رؤیت ایشان توسط جمعی از شیعیان در زمان حیات پدر بزرگوار که شیخ مفید تصریح می‌کند روایاتش کثیر است.

دلیل پنجم) دیدار عده ای از شیعیان با آن حضرت در دوره غیبت صغری که شیخ طبرسی عده زیادی را نام می‌برد.

دلیل ششم) دیدار افراد فراوانی در غیبت کبری با آن حضرت

دلیل هفتم) گواهی عده زیادی از علمای اهل سنت نسبت به ولادت آن حضرت که به بیش از صد نفر می‌رسند^۱.

حال هر چند هر کدام از این دلیل‌ها برای اثبات ولادت امام دوازدهم کفایت می‌کند اما از ضمیمه همه اینها به یکدیگر برهانی شکل می‌گیرد که با هیچ منطق و استدلالی قابل انکار نیست.

۱. این ادله در کتب متعدد کلامی شیعه مورد بررسی قرار گرفته است.

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۱

پس این شبهه که علم رجال جلوی اثبات ولادت قائم را می‌گیرد سخن مضحکی بیش نیست.

یمانی: ما با همین میزان سقیم و عقیم رجال می‌توانیم عصمت یمانی را اثبات کنیم بدون اینکه نیاز به حدیث غیبت نعمانی داشته باشیم، چگونه؟ چون در کتاب ارشاد شیخ مفید، حدیثی از امام صادق نقل شده که در بین آن سه پرچم هدایت گرترین پرچم‌ها، پرچم یمانی است چون او دعوت به حق می‌کند. دعوت به حق یعنی ابداً دعوت به باطل نمی‌کند، یعنی او عصمت دارد و شما را به سمت باطل نبرده و از حق خارج نمی‌کند.

و جالب این است که در قرآن کریم دو بار یا سه بار این تعبیر آمده، یکی در مورد خدا، یکی در مورد قرآن، یکی هم در مورد پیغمبر: «إِنَّكَ تَدْعُو إِلَى الْحَقِّ» و امثال اینها. پس این دعوت به حق کردن که در حدیث به سند صحیح در کتاب ارشاد شیخ مفید آمده، اثبات کننده عصمت یمانی است و همین کفایت می‌کند و سایر فقراتش توضیح دهنده روایات دیگر است.

جواب: این چه جور استدلالی است؟ می‌گوییم حدیث نعمانی ضعف سندی دارد می‌روید به یک حدیث مرسل استناد می‌کنید؟ این را ما خودمان همان اول گفتیم که در مورد اهدی الرايات بودن یمانی فقط دو تا حدیث داریم. استدلال به روایت ارشاد چه ربطی داشت به استفاده از میزان سقیم و عقیم رجال؟ اتفاقاً طبق میزان سقیم و عقیم رجال، حدیث ارشاد خیلی ضعیف تر از حدیث غیبت نعمانی است چون اصلاً سلسله سند ندارد و در غیبت طوسی هم

که این سند با سلسله سند از فضل بن شاذان از سیف بن عمیره نقل شده اولاً طریق شیخ طوسی به فضل بن شاذان ضعیف است و ثانیاً فضل بن شاذان از سیف بن عمیره نقل نمی‌کند.

من می‌گویم حدیث ارشاد اصلاً سند ندارد شما می‌گویید سندش صحیح است؟ حال بر فرض که سند داشت و سندش هم صحیح بود اما در مورد مسائل اعتقادی صحت سند به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید حدیث در حد متواتر یا قطعی الصدور باشد که هیچکدامش در اینجا موجود نیست.

اما اینکه «تدعو الی الحق» چون در مورد خدا و قرآن و پیامبر به کار رفته پس هر جا به کار برود به معنای مطلق عصمت است، این درست نیست چون رتبه دعوت به حق با توجه به دعوت کننده اش سنجیده می‌شود یعنی دعوت به حق در مورد معصومین علیهم‌السلام مطلق می‌باشد و آنها به هر چه دعوت کنند حق است در حالیکه نسبت به غیر معصوم مطلق نیست. مثلاً سلمان در مقابل غضب خلافت ایستادگی می‌کند و مردم را به بیعت با امیر المومنین علیه‌السلام فرا می‌خواند، خوب این دعوت به حق است اما مثبت عصمت او نیست. با این توضیح روشن می‌شود که عصمت دایره دعوت به حق را مشخص می‌کند نه اینکه دعوت به حق مثبت عصمت کسی باشد.

یمانی: ما اگر حتی قائل به علم رجال بودیم، حتی اگر علم رجال از سوی قرآن و عترت و از سوی دلیل عقلی اثبات شده بود، نیازی به این حدیث نداشتیم. این حدیث باشد یا نباشد برای ما فرقی ندارد، چون ما در رابطه با قانون

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۳

معرفت حجت بحث می‌کنیم. دو حالت دارد: شما یا یمانی را حجت خدا می‌دانی یا نمی‌دانی؟ اصلاً این حدیث را بگذاریم کنار، اگر یمانی حجت خدا نباشد خب اهمیت ندارد ما درباره اش بحث کنیم. ما که بیکار نیستیم بیاییم اینجا حرف بزنیم که یمانی و خراسانی و سفیانی و جمکرانی و کفترانی و ... به ما چه ربطی داره که اینها چه شخصیت هایی هستند. صد مدل از این شخصیت ها در عصر ظهور هستند. اگر کسی بگوید یمانی حجت خدا نیست خوب اصلاً درباره اش بحث نکن. چون ما همه دینمان به شناخت امامان است، می‌خواهیم امام را بشناسیم می‌خواهیم داعی الله را بشناسیم. اما اگر کسی بگوید یمانی حجت خدا هست، حالا چه بخاطر این حدیث، چه بخاطر کتاب ارشاد شیخ مفید، چه احادیث دیگر، بالاخره یمانی که حجت خداست باید با چه چیزی خودش را اثبات کند؟ با قانون شناخت معرفت حجت، یعنی دقیقاً با همان چیزی که محمد رسول الله خودش را اثبات کرد که من حجت خدا هستم، دقیقاً همان را باید بیاورد و هر چیز دیگر بیاورد به درد ما نمی‌خورد. بنابراین چون ما یمانی را حجت خدا می‌دانیم اصلاً بحث با یک روایت و دو تا روایت نیست.

به علاوه ما هجده بیست روایت در مورد یمانی داریم. پس اصل وجود یمانی و اینکه او هدایت کننده است و دعوت کننده به صاحب الزمان است قطعی است حتی کسانی که علاقه شدیدی به ضرب و شتم احادیثدارند و همه احادیث را می‌خواهند به سینه دیوار بکوبند، آنها هم اعتراف کردند که در اصل یمانی، انکاری نیست چون متواتر معنوی است.

جواب: بحث بر سر اصل یمانی نیست که بگویید فلان قدر حدیث داریم بلکه بحث بر سر عصمت و حجیت یمانی است. شما بیکار نیستید؟ شما خودتان به تبعیت از امامتان با این دو تا حدیث زور می‌زنید عصمت و حجیت یمانی را ثابت کنید بعد می‌گویید ما به این دو حدیث کاری نداریم و بحث بر سر اینست که یمانی را حجت می‌دانیم یا نه؟ اصلاً معلوم هست شما چه می‌گویید؟ ما اگر دلیل محکم بر حجت بودن یمانی داشتیم که دیگر بحثی نبود. حرف بر اینست که درباره عصمت و حجیت شخص یمانی فقط همین دو حدیث مخدوش وجود دارد. اما آن هجده حدیث، فقط درباره اصل خروج یمانی است که بعضی از آنها درباره مردی از یمن است که خود شما می‌گویید معلوم نیست مرادش همان یمانی معروف باشد اما حالا ادعا می‌کنید هجده حدیث داریم؟! نه تایش تصریح می‌کند خروج یمانی از یمن و صنعاست که مخالف اعتقاد شما می‌باشد بعد می‌گویید هجده حدیث داریم؟ بعضی از این احادیث منقولات اهل سنت است و ربطی به بیانات اهل بیت علیهم السلام ندارد بعد می‌گویید هجده حدیث داریم؟ از طرفی مگر شما نمی‌گویید ما دو تا یمانی داریم؟ خوب از این هجده حدیث چند تایش مربوط به یمانی اول و چند تایش مربوط به یمانی دوم است؟ اگر نصفش کنیم هر یمانی تنها دارای ۹ حدیث می‌باشد که نه متواتر لفظی است و نه متواتر معنوی.

اصلاً هجده حدیث داریم اما ملاک تواتر معنوی چیست؟ و اصلاً تواتر معنوی یک اصطلاح رجالی است که شما اصل آن را بدعت می‌شمارید. اگر

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۵

هجده حدیث تواتر معنوی می‌آورد در میان کتب شیعه بعضی از موضوعات باطل دارای ۵۰ حدیث است پس آنها به طریق اولی تواتر معنوی دارند.

اصلاً تواتر معنوی دارند اما درباره چه؟ درباره خروج یمانی؛ همین. اما تفصیلاتش و اینکه اصلاً یمانی شیعه دوازده امامی است و اینکه رایتش رایت هدایت است هم تواتر معنوی داریم؟ آیا چیزی که تنها در دو روایت مخدوش آمده تواتر معنوی درست می‌کند؟!

اما اینکه یمانی باید با دقیقاً با همان چیزی که پیامبر خودش را اثبات کرد حقانیت خودش را اثبات کند. این را از کجا در آوردید؟ از کجا در آوردید که قانون معرفت حجت از آدم تا خاتم یکی بوده و بین پیامبر و امام هم هیچ فرقی در این باره نیست؟

ما کاری به انبیاء گذشته نداریم که خودشان را با چه چیزی اثبات کرده‌اند اما براستی پیامبر اسلام خودش را با چه چیزی اثبات کرد؟ با قرآن که به تصریح آیات متعدد معجزه ای گویا بود و تحدی کرد و تصریح کرد که اگر این قرآن از جانب بشر است شما هم مثلش را بیاورید. اما ائمه علیهم‌السلام با چیز خودشان را اثبات کردند با نص متصل و مباشر نه نص غیر متصل و غیر مباشر. یعنی پیامبر نص به دوازده امام و نص به علی نمود، علی نص به دوازده امام و حسن نمود، حسن نص به دوازده امام و حسین نمود، حسین نص به دوازده امام و سجاد نمود. اینها که گفتیم راه اصلی بود اما به اقتضاء شرایط راه دیگری برای اثبات نشان می‌دادند از جمله محاجه علمی با اهل کتاب، استناد به ودایع رسول خدا

برای بعضی شیعیان، استدلال به علم شریعت در مقابل مدعیان بی سواد مانند عبد الله افطح، اظهار معجزات فراوان به فراخور احوال و ... اما قائم موعود با چه چیز شناخته می‌شود؟ او که غائب بوده و برای شیعیان عصر ظهور نص مباشر ندارد. به زودی جوابش از بیانات اهل بیت نه ساخته‌های فرقه یمانی بیان می‌شود.

یمانی: ما به شخص مخالف می‌گوییم: یا شما قبول دارید یمانی حجت خداست یا ندارید، اگر قبول دارید خوب به این حدیث چه کار دارید؟ اگر کسی آمد به شما اثبات کرد که من مهدی ام، قائم آل محمدم، بعد گفت که من یمانی ام، دیگر نمی‌گوییم مهدی و قائم بودند را قبول کردیم، اما یمانی بودندت را نه نکردیم زیرا وقتی که صد آید نود هم پیش ماست. اما اگر کسی بگوید این یمانی که در روایات وصف شده، حجت خدا نیست، می‌پرسیم شما مهدی را چگونه می‌شناسی؟ مهدی اسمش چیست؟ اسم پدرش چیست و با چه قانونی بیاید او را می‌شناسی؟ خوب سید احمد الحسن با همان قانون آمده. حالا وقتی اثبات کرد که من مهدی ام، قائم آل محمدم، صاحب الأمرم، پس ما وظیفه اطاعت از او را داریم و حجت خداست. حال اگر این شخص گفت من یمانی ام، می‌گوییم تو آقای مایی، تو صاحب مایی، تو همه کاره مایی.

جواب: اینکه ما قبول داشته باشیم یمانی حجت خداست که از رو هوا نمی‌شود دلیل می‌خواهد. شما دلش را دور روایت ضعیف قرار دادید پس اگر این دو را بگذاریم کنار دیگر هیچ دلیلی بر حجت بودن یمانی وجود نخواهد

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۷

داشت. اما اینکه اگر کسی آمد و مهدی بودن خودش را ثابت کرد بعد گفت من همان یمانی هستم از همین حرف باطلش معلوم می‌شود ادله مهدی بودنش هم مخدوش بوده و کسانی که به او ایمان آورده‌اند فریب خورده‌اند زیرا نه تنها هیچ دلیلی بر یکی بودن یمانی با مهدی نداریم که بر عکس ادله متعددی بر دوئیت اینها داریم، از جمله: ۹ حدیث که تصریح می‌کند خروج یمانی از یمن و صنعاست و دهها حدیث که می‌گوید خروج مهدی از مکه است. این یک تفکر غلط است که وقتی امامت کسی بر ما ثابت شد دیگر هر حرف غلط و متناقض و مخالف شرع زد باید بپذیریم، زیرا شناخت حجت خدا معیار دارد و یکی از معیارهایش همین هاست. و اتفاقاً یکی از حربه‌های شیعه برای اثبات بطلان صدها فرقه که رهبران‌شان ادعای حجت بودن داشته‌اند همین حرف‌های غلط و متناقض و مخالف شرع بوده است، و این راهکار را خود قرآن به ما یاد داده که می‌فرماید: «اگر قرآن از طرف غیر خدا بود اختلاف زیادی در مطالب آن وجود داشت»^۱ و در مورد احمد نیز همین گونه است.

اما اینکه مهدی را با چه می‌شناسیم؟ این یک بحث مفصلی است که از فهم امثال شما بیرون است ولی به طور خلاصه می‌گوییم: امام مهدی علیه السلام دارای دو نوع نشانه است: نشانه‌های نفی و نشانه‌های اثباتی. نشانه‌های نفی یعنی چیزهایی که با آن مدعی باطل شناخته می‌شود اما مدعی حق نه، مثلاً علم به

احکام شریعت که درباره عبد الله افطح و عبد الله حسن و زید به کار رفت زیرا آنها از احکام دین آگاهی نداشتند و در پاسخ سوالات شرعی باز ماندند پس معلوم شد امام نیستند اما این نمی‌رساند که هر کس پاسخ احکام شرعی را داشت پس حجت خداست. در مورد امام زمان علیه السلام نشانه های نفی مثل ادعای اینکه امام عسکری فرزند نداشته و امام دوازدهم سیدی از نسل دیگر ائمه است مانند ادعای علی محمد باب، یا اینکه قائم آل محمد سیدی حسنی است نه حسینی. خوب کسی که با این ادعاها بیاید ادعای مهدی بودن بکند معلوم است که باطل می‌باشد. و اما نشانه های اثباتی خیلی زیاد است که خود بر دو قسم می‌باشد: نشانه های قبل از ظهور و نشانه های بعد از ظهور که شما همه اینها را با هم قاطی کرده اید و چیزی را نشانه ظهور می‌شمیرید که مثلاً شش سال، نه سال یا پانزده سال بعد از ظهور احمد رخ داده است. حال آن نشانه ها چیست؟ مهمترینش سفیانی و صیحه می‌باشد که امام زمان علیه السلام در توقیع سمری به فقط همین دو تصریح نمودند و اصلاً حرفی از یمانی به میان نیاوردند: «أَلَا فَمَنْ ادَّعى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ»^۱.

و برای همین است که شما زحمت کشیدید و هر چه توانسته اید به این حدیث که مخالف مرام شماست اشکال سندی و متنی وارد کرده اید.

یمانی: جمع حرف من این شد که اولاً ما به علم رجال اعتراف نداریم و آن

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶ ح ۴۴

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۶۹

را فاسد و بدعت می دانیم. ثانیاً اگر هم به علم رجال اعتقاد داشتیم این حدیث می شد موثقه، و به علاوه حدیث صحیح هم در این باب داریم. ثالثاً درباره مسأله یمانی روایات متواتر داریم پس اصل وجود یمانی و ویژگی های اصلی آن قابل انکار نیست. رابعاً ما یمانی را یک عنوان مُشیر می دانیم یعنی اشاره دارد به شخصی که حجت است پس خود این کلمه یمانی فی حد ذاته اهمیتی ندارد. یمانی اگر با قانون شناخت حجت اثبات کرد که من مهدی و قائم آل محمدم، حالا اگر بعدش بگوید یمانی هستم، دیگر جای بحث ندارد. شما بفرمایید من اصلاً تهرانی هستم، شما ۵۰ تا ادعا هم برای ما لیست بکنی، همش را سمعاً و طاعتاً سیدی و مولای قبول می کنیم چون تو حجت خدا هستی.

جواب: جمع حرفهای ما هم این شد که: اولاً شما اعتراف به رجال ندارید

ما که داریم پس لطفاً با حدیث ضعیف و بی سند برای احتجاج نفرمایید.

ثانیاً این حدیث نمی شود موثقه چون نه حسن و نه پدرش علی توثیق ندارند، به علاوه حدیثی که شما می گوید صحیح است اصلاً سلسله سندش ذکر نشده است و مرسل می باشد. ثالثاً ما درباره یمانی روایات متواتر نداریم و بر فرض که هجده حدیث ادعایی شما را متواتر بدانیم فقط بر خروج یمانی اتفاق نظر دارند نه ویژگی های اصلی آن. رابعاً شما لازم نیست یمانی را عنوان مشیر بگیرید زیرا اسم منسوب ذاتاً عنوان مشیر است اما اشاره به چه دارد؟ در ۹ حدیث تصریح شده که خروج از یمن و صنعاست و اصلاً یمانی اسم منسوب به یمن است در نتیجه چون یمانی فقط با خروجش در روایات مطرح شده

می‌رساند که وجه نسبتش همان یمنی بودن و خروجش از آنجاست مانند عنوان خراسانی که هم خراسانی است و هم خروجش از خراسان است و قیاسی بین این دو با سفیانی وجود ندارد زیرا سفیان اسم منطقه ای نیست بلکه منسوب به ابو سفیان است و این عنوان، مشیر به دشمنی خاص او با شیعه و صاحب الامر می‌باشد. اما اینکه عنوان یمانی فی حد ذاته اهمیتی ندارد اتفاقاً خیلی هم اهمیت دارد و آن اینکه هر کسی از هر کجا مثل بصره پا نشود و بگوید من یمانی هستم و خود را از نشانه های نزدیکی ظهور بشمارد و بعد به اسم یمانی دستور قیام و کشتار مردم بی گناه را صادر کند.

از طرفی یمانی اصلاً داخل در قانون معرفت حجت نیست زیرا هیچ حجت خدایی را نمی‌یابید که دارای عنوان مشیر بوده باشد.

اما اینکه مهدی بگوید من تهرانی هستم سمعاً و طاعتاً چون با قانون معرفت حجت آمده است! خوب وقتی تهرانی نیست و هیچ وجهی برای تهرانی بودنش هم وجود ندارد معلوم می‌شود دروغگو و کذاب است و کسانی که به او ایمان آورده‌اند فریب خورده‌اند. شما فکر می‌کنی هیچکس پیدا نشده که با تاویل بردن قانون معرفت حجت موجب ایمان افراد زیادی به خود شود؟ علی محمد باب در طی شش سال توانست چندین برابر پیروان یمانی را به گرد خود جمع کند که امام شما با این همه امکانات نتوانسته در ۱۸ سال جمع کند. الآن میلیون ها نفر در جهان متدین به آیین مضحک بهائیت هستند و بسیاری از آنها شدیداً به آن تعصب می‌ورزند. احمد قادیانی با تمسک به نص قرآن خود را

چرا احمد زود آمده؟ پی سفیانی و خراسانی کجایند؟ ۱۳۷۱

همان احمدی که عیسی به او بشارت داده معرفی کرد و در آن زمان که هیچ وسیله ارتباط جمعی در دسترس مردم فقیر و بیچاره نبود صد هزار نفر به او ایمان آوردند. شما فکر می‌کنید همه آنها احمق بودند؟ همه شان بی سواد بودند؟ همه شان غیر حوزوی بودند؟ نه آقا جان. پس می‌شود کسی با فریب کاری به عده ای بقبولاند که من حجت خدا و همان منتظر هستم، اما وقتی حرف های متناقض را دیدی، وقتی تحریفات و تقطیعاتش را مشاهده کردی، وقتی دیدی که هر وعده ای داد و خلافش در آمد سریع ادعای رخداد بداء نمود تا بطلان خودش را لاپوشی کند، وقتی دیدی هر روایتی که به نفعش هست را حجت می‌داند هر چند بی سند و پر از اشکال باشد و هر روایت مخالفی که صحیح السند و در کتب معتبر آمده رد کرده و جعلی می‌شمرد همه اینها به تو گواهی می‌دهد که تو در تشخیص قانون معرفت حجت و تطبیقش بر این فرد اشتباه کرده ای و خدا هم لازم نیست رگ حیاط چنین فردی را پاره کند چون بطلانش از خورشید روشنتر است.

مهدی بیاید بگوید من تهرانی هستم سمعاً و طاعة!؟ فقط احمقی می‌تواند

چنین ادعایی را بپذیرد.